● هفته نامه آستان مقدس امام خمینی (س) ● سال پنجم ● **شماره ۲۲۲** ● پنجشنبه سوم تیر ماه ۱۳۹۵ ● قیمت ۲۰۰۰ تومان

حریم امام

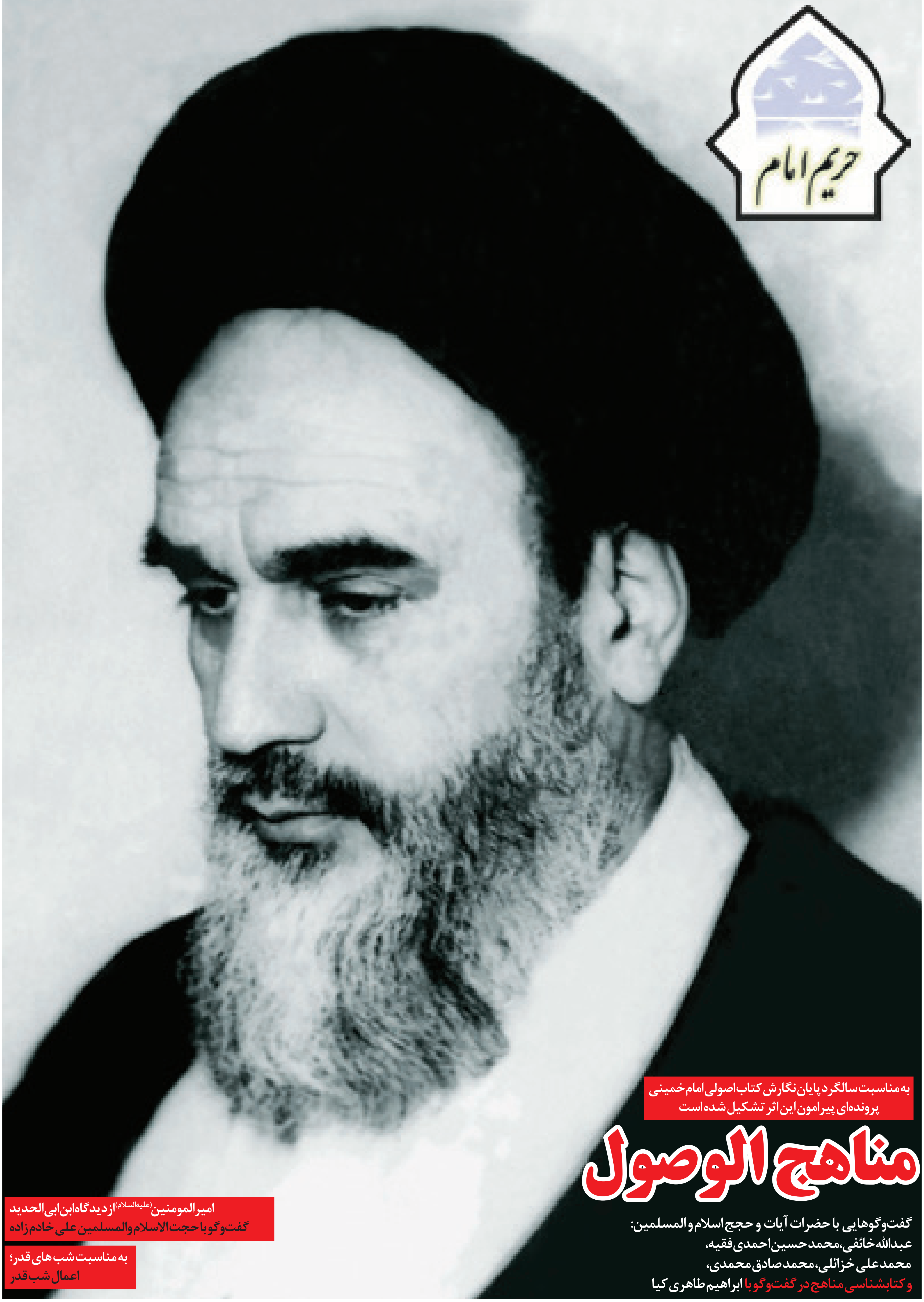

به مناسبت سالگرد پایان نگارش کتاب اصولی امام خمینی
پرونده‌ای پیرامون این اثر تشکیل شده است

مناهج الوصول

گفت‌وگوهایی با حضرات آیات و حجج اسلام و المسلمین:
عبدالله خائفی، محمد حسین احمدی فقیه،
محمد علی خزائلی، محمد صادق محمدی،
و کتابشناسی مناهج در گفت‌وگو با ابراهیم طاهری کیا

امیر المومنین (علیه‌السلام) از دیدگاه ابن ابی الحدید
گفت‌وگو با حجت الاسلام والمسلمین علی خادم زاده

به مناسبت شب های قدر؛
اعمال شب قدر

هفته نامه حریم امام
صاحب امتیاز:
آستان مقدس امام خمینی (س)
مدیر مسئول:
علی جوادی راد
زیر نظر شورای تحریریه
نشانی:
تهران حرم مطهر امام خمینی (س)

۱۹ گفت‌وگویی با
حجت الاسلام والمسلمین علی خادم‌زاده؛
به مناسبت شهادت امیرالمومنین امام علی (ع)

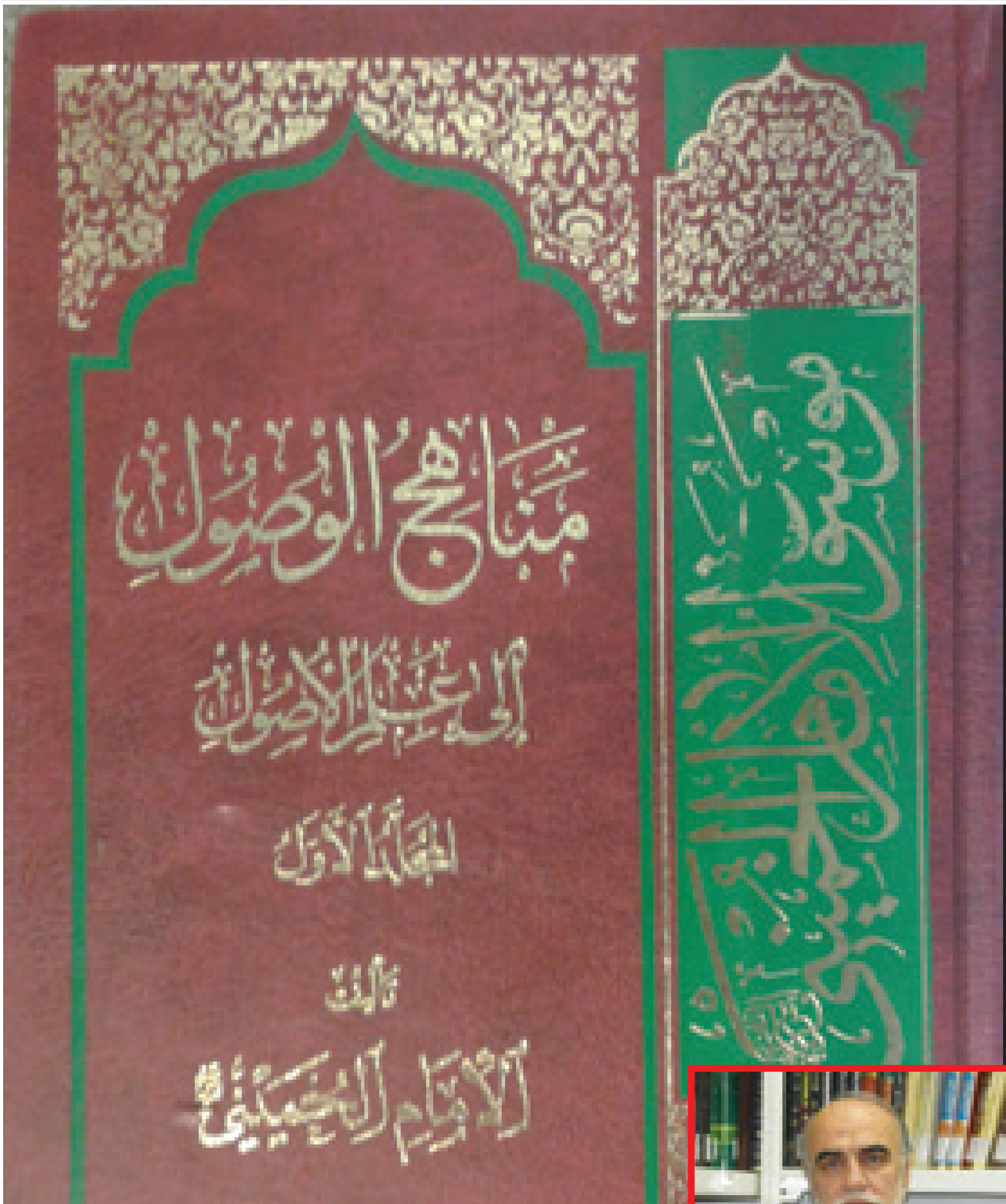

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتب اصولی امام خمینی و نوآوری‌های ایشان از جهات مختلفی قابل بحث و بررسی است. حریم امام به مناسبت سالگرد پایان نگارش کتاب شریف مناهج‌الوصول، پاره‌ای از اندیشه‌های اصولی ایشان را در گفت‌وگو با برخی اساتید مورد توجه قرار داده است.

۴ آیت الله عبدالله خائفی:
تمام بحث‌ها را زیر سایه حکومت اسلامی می‌دیدند

۶ آیت الله محمدحسین احمدی فقیه:
مباحث علمی امام مظلوم واقع شده است

۸ حجت‌الاسلام‌والمسلمین محمدعلی خزائلی:
به اساس و ریشه مسائل نظر می‌کردند

۱۴ حجت الاسلام والمسلمین سید محمد صادق محمدی:
حضرت امام به یقین مبتکر است

۱۷ حجت الاسلام والمسلمین ابراهیم طاهری کیا:
در مطالب مسلم هم مناقشه می‌فرمود

سرمقاله

سیدمحمودصادقی

فصل ابوحمزه (قسمت سوم)

۱. پیش تر و در بخش نخست از این مجموعه به این نکته توجه داده شد که ادعیه مأثور از اهل بیت عصمت و طهارت را باید با احادیث، مناجات و دعاهای دیگر تفسیر و تبیین کرد و از زیبایی های آن پرده برگرفت و مفاهیم بلند آن را ادراک کرد. گرچه در نگاهی دیگر همین ادعیه و مناجات، بهترین راه برای فهم آیات کتاب الهی است.

برای فهم فرازهای دعای ابو حمزه نیز باید این نکته محوری را مد نظر قرار داد و با تکیه بر این اصل، در پی فهم نکات پنهان در این دعا راه پیمود. برهمین اساس و در یک نگاه کلی، می توان گفت که اراده انسان برای دعا، همواره با ممانعت عناصری مواجه می شود و در اصطلاح عناصری خاص حاجب دعا و مناجات محسوب می شود؛ در مثل امر به واجبات و نهی از منکرات یا ترک محرمات و در مقابل عدم اطاعت امر یا کندی در انجام وظیفه یا بی توجهی به دستور ترک، در زمره اموری است که حال دعا را از انسان می رباید؛ یا نزول بی حساب نعمتها و عدم حق شناسی و شکرگزاری یا در مرتبه ای بالاتر کفران آن، در زمره اموری است که انسان را از دعا و نیایش بازمی دارد و در حقیقت مسیر نیایش را برای انسان ناهموار می سازد. در مقابل البته اصل محوری دیگری رخ نشان می دهد که انسان را به نیایش و دعا وامی‌دارد و آن تفضل، بزرگی و احسان الهی است، چراکه منت ها و نعمت های ذات مقدس حق به استحقاق مسبوق نیست، بلکه همه رفتارهای او بر محور لطف استوار است.

۲. تحمیدهای ابتدائی دعای ابوحمزه نیز با همین استدلال شکل گرفته است. چنانکه پیشتر و در قسمت دوم از این مجموعه مطرح گردید، حمد وثنا در زمره آداب و سنتهای رایج در ادعیه اهل بیت است و حضرت سجاد (علیه السلام) نیز در آغاز دعای ابوحمزه بر همین منش مشی کرده است: **«الْحَمْدُ للّٰهِ الَّذي أَدْعُوهُ فَيُجيبُني وَإِنْ كُنْتُ بَطيئاً حينَ يَدْعُوني وَالْحَمْدُ للّٰهِ الَّذي أَسْأَلُهُ فَيُعْطيني وَإِنْ كُنْتُ بَخيلاً حينَ يَسْتَقْرِضُني»**. ابطاء در این فراز گاه به معنی کندی و زمانی به معنای ترک است و در حقیقت حضرت زین العابدین (علیه السلام) در این فراز به تعارض رفتاری ذات مقدس حق و بندگان توجه می دهد که برآمده از لطف و عنایت آن حضرت است.

۳. نکته قابل تأمل درباره ذات مقدس حق که در فراز های تحمیدی دعای شریف ابوحمزه بر آن تکیه می شود، همراهی همیشگی و دائمی آن ذات مقدس با انسان در خلوت و جلوت است: **«وَالْحَمْدُ للّٰهِ الَّذي أُنَاديهِ كُلَّمَا شِئْتُ لِحَاجَتي وَأَخْلُو بِهِ حَيْثُ شِئْتُ لِسِرِّي بِغَيْرِ شَفيعٍ فَيَقْضي لي حَاجَتي»**. انسان در همه حال با نظر لطف و عنایت حق همراه است و هر گاه که اراده کند، با او خلوت می کند و هم او حاجات او را برآورده می سازد و راز نهانش را با او پنهان نگاه می دارد و در نهایت نیز ذات مقدس حق، بهترین و برترین و آخرین شفیع و نگاهدار او در مهالک است. درباره شفاعت و شفیع و شفاعت کنندگان و نیز شفاعت شوندگان، باید در سخنی به تفصیل سخن گفت، لیکن در این وجیز به این کوتاه بسنده می کنیم که شفیع جناح و بال طائر و پرنده است و انسان با شفاعت شفعاء، توان پرواز می یابد و با دلالت ایشان اوج می گیرد؛ چه بسیارند انسانهایی که در اثر اعمال خود، راه را بر شفاعت شفاعت کنندگان برمی بندند؛ لیکن خلوت ایشان با خدا و نیز لطف و عنایت او شامل حال ایشان می شود و پر پرواز را برای ایشان مهیا می کند.

۴. چنان که در بررسی این فرازها روشن است، هر یک از این حمدها و ثناها، بیانگر وصفی از اوصاف ذات مقدس حق است. گرچه در اثنای بیان همین اوصاف، ویژگی مقابل دعاکنندگان نیز مطرح می شود؛ حضرت سید الساجدین (علیه السلام) در فراز دیگر و در ادامه حمد و ثنای ذات مقدس حق، ضمن بیان یکی از اوصاف آن وجود مقدس، اصلی محوری در دعا را باز می گوید. در حقیقت این اصل از اوصاف لازم در دعا و در زمره وظایف اصلی داعی است: **«الْحَمْدُ للّٰهِ الَّذي لا أَدْعُو غَيْرَهُ وَلَوْ دَعَوْتُ غَيْرَهُ لَمْ يَسْتَجِبْ لي دُعَائي»**. این اصل محوری را باید همان اصل «توحید در دعا» نام نهاد. به این معنی که انسان داعی باید در خوف و رجاء موحد باشد؛ به این معنی سپاس شایسته پروردگاری است که تنها او را می خوانیم و غیر او را نمی‌خوانیم و اگر غیر او را بخوانیم استجابت نمی کند، چون از غیر او کاری ساخته نیست.

این نکته البته در فرازهای آغازین دعا نیز به اشارت رفت: **«مِنْ أَيْنَ لِيَ الْخَيْرُ يَا رَبِّ وَلا يُوجَدُ إِلَّا مِنْ عِنْدِكَ»**. انسان موحد در خوف و رجاء موحد است و همه شئون زندگی را در ید قدرت ذات مقدس حق می بیند: **«إِنَّ صَلاتي وَنُسُكي وَمَحْيايَ وَمَماتي لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمينَ»** (سوره انعام، آیه ۱۶۲). در توحید ناب ترس از غیر خدا راه ندارد، چنان که حیات توحیدی تام و کامل، تکیه بر غیر خدا را مردود می شمارد و امید به غیر او را گمراهی معرفی می کند: **«الْحَمْدُ للّٰهِ الَّذي لا أَرْجُو غَيْرَهُ وَلَوْ رَجَوْتُ غَيْرَهُ لَأَخْلَفَ رَجائي»** چرا که غیر او «خلف رجاء» می کند؛ به این معنی که به امید من ارزشی نمی دهد؛ افزون برآنکه به حقیقت از غیر خدا کاری ساخته نیست و البته هرچه در جهان هستی رنگ وجود گرفته، مظاهر قدرت او: **«وَلِلّٰهِ جُنُودُ السَّماواتِ وَالْأَرْضِ»** (سوره فتح، آیه ۴) و خزانه غیب اویند: **«وَلِلّٰهِ خَزائِنُ السَّماواتِ وَالْأَرْضِ»** (سوره منافقون، آیه ۷).

حریم شما

زندگی به سبک روح خدا برای هیچ کس پیچیدگی ندارد. کافیست همه خاصه رهبری و مسئولان، وصیت نامه سیاسی الهی ایشان را مورد اجرا قرار دهیم.

۰۹۱۲....۴۲۷

باسلام لطفا در درج برخی اعداد وارقام دقت بیشتری بفرمایید که خدای ناکرده موردسواستفاده قرار نگیرد/ من بعیدمیدانم حضرت خدیجه هشتادهزار شتر داشته بودند چراکه در عربستان که از حیث تامین علوفه برای این حیوان بشدت کمبود وجود داشته تغذیه این حجم حیوان غیرممکن و کمرشکن است حتی درشرایط کنونی /واینکه این مقدارشترچه حجمی از ثروت را حتی درشرایط کنونی میتوانند جابجاکنند همین الان قابل درک نیست/باتشکر.

۰۹۱۳....۲۴۶

با سلام به عوامل هفته نامه وزین حریم امام. نشریه ی جالبی در حوزه پژوهش و مبانی اسلام رحمانی و انقلابی منتشر می کنید. پرونده یادکرد مرحوم آیت الله یثربی و گفتگو با فرزند ایشان جالب بود...

۰۹۱۳....۹۰۳

سلام.خسته نباشید.درباره حوزه کاشان، برخی مدارس مهم کاشان از جمله حوزه علمیه آیت الله مدنی که درواقع مرکز انقلاب کاشان بوده ودرسال ۵۷اولین تظاهرات از آنجا شروع شد و../، مغفول مانده ودر حقش کاملا جفا شده است.

۰۹۱۹....۸۹۱

باسلام.من ازشماره ۱۲ نشریه تا الان تمام شماره ها را به دقت و خط به خط مطالعه کرده ام. آیا شماره ۱ تا ۱۱ هم جهت مطالعه از کجامیشه تهیه کرد؟

نسخه الکترونیکی شماره های ابتدایی نشریه، در سایت جماران به آدرس زیر، قابل دانلود می باشد:

http://www.jamaran.ir/fa/newspage.
۴=lang=fa&PageNo&۱۳۵=aspx?kind

۰۹۳۶....۹۲۶ .

سلام علیکم خدمت حاج آقاسیدحسن خمینی ازخداوند برای شماوخانواده تان سلامتی آرزو میکنم..

۰۹۱۰....۰۵۸

شما می توانید انتقادات، پیشنهادات و نظرات خود را پیرامون نشریه، مسائل روز و...
به سامانه ۳۰۰۰۱۰۱۰۱۲
و همچنین ایمیل: harim.emam@yahoo.com ارسال نمایید.
برای اشتراک نسخه الکترونیکی نشریه به کانال حریم امام بپیوندید:
@HARIM_EMAM

پرونده‌ای به مناسبت سالگرد پایان نگارش کتاب اصولی «مناهج الوصول» امام خمینی؛ در گفت‌وگو با:

آیت‌الله عبدالله خائفی

تمام بحث‌ها را زیر سایه حکومت اسلامی می‌دید

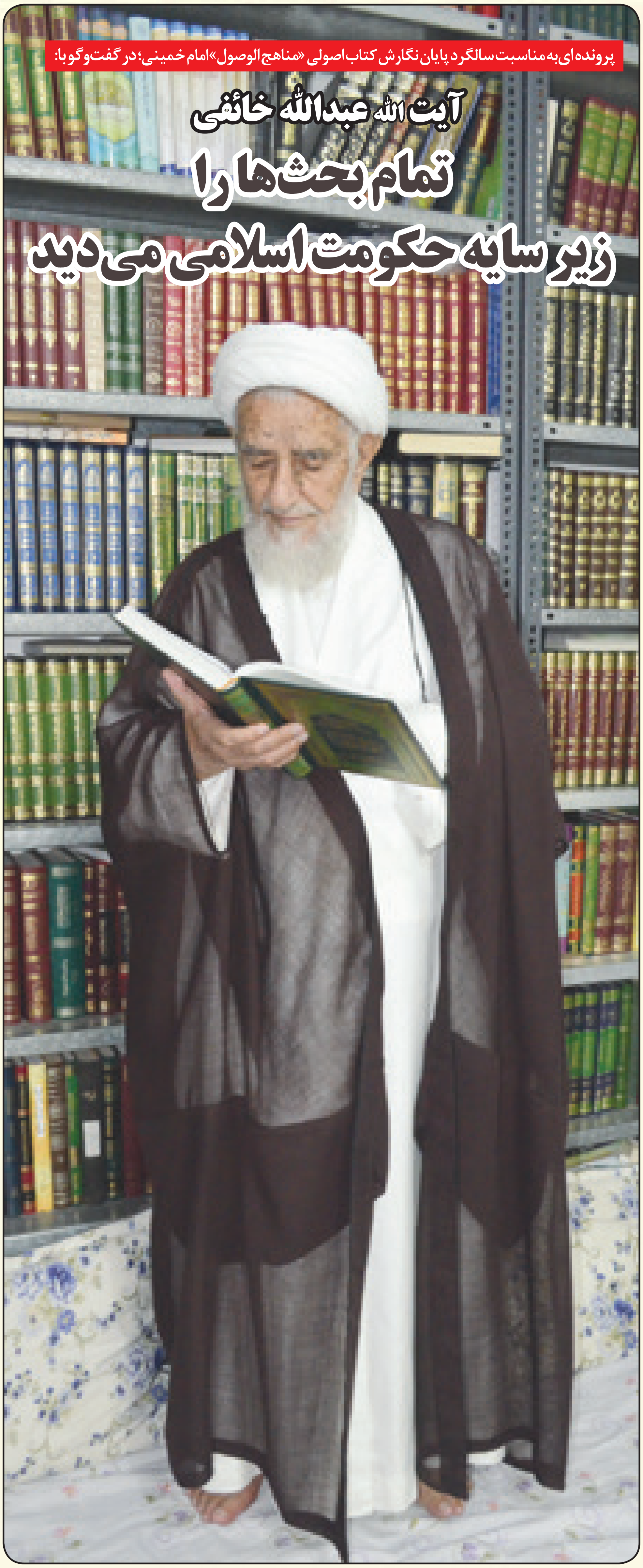

آیت‌الله عبدالله خائفی از شاگردان امام راحل در دروس فقه و اصول هستند که نظر ایشان را در مورد مباحث اصولی و همچنین عقلی، مورد توجه قرار دادند.

مصاحبه را با خاطره‌ای از درس اصول حضرت امام شروع کنید؟

قبل از اینکه امام، نهضت را شروع کنند و به نجف تشریف ببرند، عصرها یک ساعت قبل از غروب، مسجد اعظم تدریس می‌کردند. درس اصول و بحث فقه را در آنجا شروع و بیان کرده بودند. بنده خاطره مختصری به یاد دارم. روزی در میان درس، مؤذن اذانٍ گفت، بلندگو هم وسط صحن بود و صدای اذان بلند بود، امام فوراً بحث را قطع کرد و پایین آمدند. بعضی از اصحاب درس، می‌روند و به مؤذن اعتراض می‌کنند و می‌گویند: «ما مشغول درس بودیم؛ شما چرا اذان گفتید؟» مؤذن هم خدمت امام می‌رود و این اعتراض را برای ایشان بازگو می‌کند. فردا که امام برای درس تشریف آوردند، فرمودند: «شما چرا به آقای مؤذن اعتراض کردید؟ چه کسی چنین روش و چنین مقامی دارد؟! من به اذان مؤذن رفتم، نه مؤذن به درس من».

ورود و خروج امام در مباحث اصولی چگونه بود؟

بسیار عمیق بود. برای نمونه، ایشان در بحث «اوامر و نواهی» قائل بودند بر اینکه امر، به‌طبیعت تعلق می‌گیرد؛ طبیعتِ مأموربه. مرحوم نائینی قائل بودند بر این که امر، به‌خارج تعلق می‌گیِرد. امام بر مبنای خودشان فرمودند: «خارج، ظرف سقوط است و عالَم طبیعت ظرف ثبوت است. مکلف می‌خواهد از عالم ثبوت اجراء و خارجش کند. اگر تعلق به خارج بگیرد که ظرف سقوط است و خود ممتثل است و امتثال دیگر معنا ندارد. آنجا که محل امتثال است عالم طبیعت و ماهیت شیء است که باید در خارج، محقق شود و مصداق پیدا کند. ایشان تا این حد عمیق بودند. در بحث فقه نیز همین‌گونه بودند. روش خاصی در استنباط از روایات و قیاس صدر و ذیل روایات داشتند. بسیار دقیق بودند. ابتدا به‌تنهایی به روایت نظر می‌کردند و قیاس بین صدر و ذیل و روایت را در نظر می‌گرفتند، سپس، اگر احتمالاتی می‌دادند، اگر مطابق با قواعد و اصول بود، اخذ و اگر نبود رد می‌کردند و روایت دیگر را به‌کار می‌گرفتند. ایشان درک روش داشتند و چنین روشی یا بی‌نظیر بود یا کم‌نظیر. این‌ها تعصب نیست؛ بلکه واقعیاتی در مورد امام است.

امام اهل نوآوری در اصول هم بودند؟

بله، قطعاً.

مثلاً در خطابات قانونیه نوآوری داشتند. در نجف، خطاباتِ قانونیه را بحث می‌فرمودند؛ ولی در ایران این بحث را نداشتند؛ مثلاً در بحث «بیع» یا در بحث «خلل الصلاة» که در نجف داشتند، درس بیع و خیارات را که تمام کردند و خلل الصلاة را شروع کردند، به پایان

نرسانده بودند که تشریف بردند به کویت و بعد هم فرانسه.

امام خطابات را «عنوان» می‌دانستند نه «مصداق»، منتها عنوانی که در خارج معنون و مصداق هم دارد.

درباره خطابات قانونیه که غوغا داشتند و سروصدا می‌کردند؛ چون رسم نبود. ایشان مبدع بودند.

ایشان قائل بر ترتّب هم نیستند؛ یا مثلاً در عالم طبیعت، ماهیت و در عالم عنوان بر تعلق دو امر ضدِ هم قائل بودند. واجبات، مستحبات، محرمات، مکروهات و مباحات در عالم طبیعت جمع‌پذیر هستند و هیچ‌گونه تضادی ندارند؛ البته در خارج، امری دیگر است؛ چرا؟ چرا، باید هم امر کند مسجد را طاهر کنید و هم نماز بخوانید؟ این دو امر ضد هم هستند. چگونه بر کسی که جنب یا حائض است امر «طهرالمسجد» تعلق می‌گیرد؟ این در عالم خطاب مانعی ندارد. در عالم خطاب امر به صلاة هم مانعی ندارد و جمع‌پذیر است. با اینکه ضدهم هستند؛ ولی جمع‌پذیر می‌باشند؛ زیرا هرکدام از تصور، تصدیق، موضوع و محمولی دارد. موضوع دارای تصور و تصدیق است و در نفس قائم است. امر به صلاة، تصور و تصدیق و موضوع خاص خودش را دارد و با تصور خاص «طهرالمسجد» نیز هیچ‌گونه ضدیت ندارد؛ بنابراین، در عالم خطاب هیچ مشکلی ندارند. این‌گونه مباحث کمتر در اصولیون دیده شده است. در ترتب نیز ایشان هشت اشکال دارد. قبل از این‌که ایشان به نجف بروند و ما هم به عراق برویم، یک دوره کامل در مسجد سلماسی و مسجد اعظم درس فقه و اصولشان را گذراندم. در بحث «عام ومطلق» و «عام وخاص» و «اطلاق ومقید» نیز ایشان چنین مباحثی داشتند.

آیا مبانی اختصاصی امام در اصول استخراج شده است؟

این‌ها در مناهج‌الاصول ایشان هست. کتاب مناهج‌الاصول بسیار خوب است. تهذیب‌الاصول را که آقای سبحانی نوشته‌اند و بدایع الافکار که حاشیه بر کفایه است، نیز بسیار خوب هستند.

میانه امام با مباحث عقلی چگونه بود؟

در فقه امور عقلی را قبول نداشتند؛ ولی در اصول قبول داشتند. مثالی که ایشان می‌زدند، این بود که اگر عبای من به خون نجس بود و تطهیر کردم، سپس لکه‌ای در آن باقی ماند، هم عقل می‌گوید این لکه همان خون است و هم اگر به آزمایشگاه ببرند، مشخص می‌شود که همان مولکول‌های خون است؛ اما این‌ها برای ما کافی نیست. اگر بخواهیم در عرف بگوییم، این خون نیست؛ بلکه لکه‌خون است. شارع به ما گفته است که خون نجس است، نه لکه‌خون و همین برای ما کافی است؛ حتی اگر عقل خلاف این را بگوید. عقل می‌گوید تمام اموری که در موجودیت خون لازم است، در این لکه هم موجود است؛ یعنی انتقال پیدا نکرده، بلکه در آن موجود است؛ لکن عقل در اینجا کاره‌ای نیست. عرف می‌گوید که این لکه‌خون است و نه خود خون و شارع خون را نجس دانسته، نه لکه خون را. این یکی از مبانی امام بود که عقل را در فقه و تعبدیات راه نمی‌دادند؛ اگر هم راه می‌دادند بسیار کم بود؛ ولی عرف را در فقه می‌آوردند و بیشتر در معاملات دخیل می‌دانستند. تعبدیات را نیز بیشتر در عبادات دخیل می‌دانستند. ولی در اصول، امور عقلی را دخالت می‌دادند.

نگاه کلی امام نسبت به سیره عقلا چطور بود؟

دو مبنا داشتند. اگر سیره‌ای متصل به اصل معصوم علیه‌السلام باشد و قول او را ثابت کند، آن هم ثابت است. امام می‌فرمایند: سیره متشرعه دیگری نیز داریم. فرض کنید شیخ مفید مطلبی را فرموده است و متأخرین از او گرفته‌اند و آمده تا به عصر ما رسیده و قبل از او قولی نبوده است. این سیره متصل به قول شیخ مفید است و او حجتی است که متصل به معصوم می‌باشد. اگر مبنای عقلا همان سیره متشرعه باشد، اهلاً و سهلاً.

نگاه امام به عرف چگونه بود؟

به عرف نیز همان مبنا را قائل بودند. به‌طور کلی معاملات را عرفی می‌دانستند.

نحوه بحث و اشکالات چگونه بود؟

به آقای نائینی و آقاشیخ محمدحسین اصفهانی اشکال می‌کردند. ایشان اولین کسی بودند که در قم اقوال را نقل می‌کردند؛ مخصوصاً قول نائینی را. در قم رسم نبود که کسی اقوال نائینی را بگوید. این جرأت می‌خواست که ایشان داشت.

چون نائینی اقوالش خیلی قوی بوده است و کسی جرأت نمی‌کرد آن را نقد کند؟

بله خیلی قوی بود. امام فهمیده بود که نائینی می‌خواهد چه بگوید. هم نقل می‌کرد و هم نقض و نقد.

الان از کسانی که همراه شما شاگرد درس اصول امام بودند، هنوز در قید حیات هستند؟

آقای مکارم، آقای سبحانی و آقای یزدی هستند.

شما اصول مرحوم آقای خویی را هم درک کردید؟

بله هشت سال هم درس اصول آقای خویی بودم. ایشان شب‌ها بعد از نماز درس می‌گفتند.

به نظر شما دیدگاه علم اصول امام بر اندیشه سیاسی و حکومتی ایشان هم تأثیر گذاشت؟

اصلاً ایشان تمام بحث‌های فقه و اصول و تفسیر را زیر سایه حکومت اسلامی می‌دیدند. اگر حکومت نباشد این‌ها هیچ هستند. قبل از اینکه امام، نهضت را شروع کنند بحث بیع را در مسجد اعظم تدریس می‌کردند و من در درس ایشان بودم. سپس در نجف که درس را شروع کردند، ادامه بحث را ولایت‌فقیه قرار دادند که بر مبنای مکاسب شیخ انصاری بحث داشتند. مرحوم شیخ بحث ولایت‌فقیه را مختصر آورده است. ایشان بر روی منبر نشستند و گفتند: «شما می‌خواهید من هرروز بیایم اینجا و برایتان کتاب بیع را بخوانم؟! تمام احکام اسلام در کتب فقهی دفن شده است، مگر یکی دو کتاب مانند طهارت.» شروع کردند به بحث عقلی و فرمودند: «عقل ضرورت تشکیل حکومت را ثابت می‌کند.» سپس فرمودند: «شما روایت می‌خواهید؟ من روایتش را هم برایتان می‌خوانم» و روایی نیز بحث کردند. ایشان بی‌نظیر بودند. امام، دومی ندارد و ما هنوز ارزش‌های امام را نشناخته‌ایم و نخواهیم شناخت. مبنای تمام بحث‌ها و درس‌های من تحریر الوسیله است.

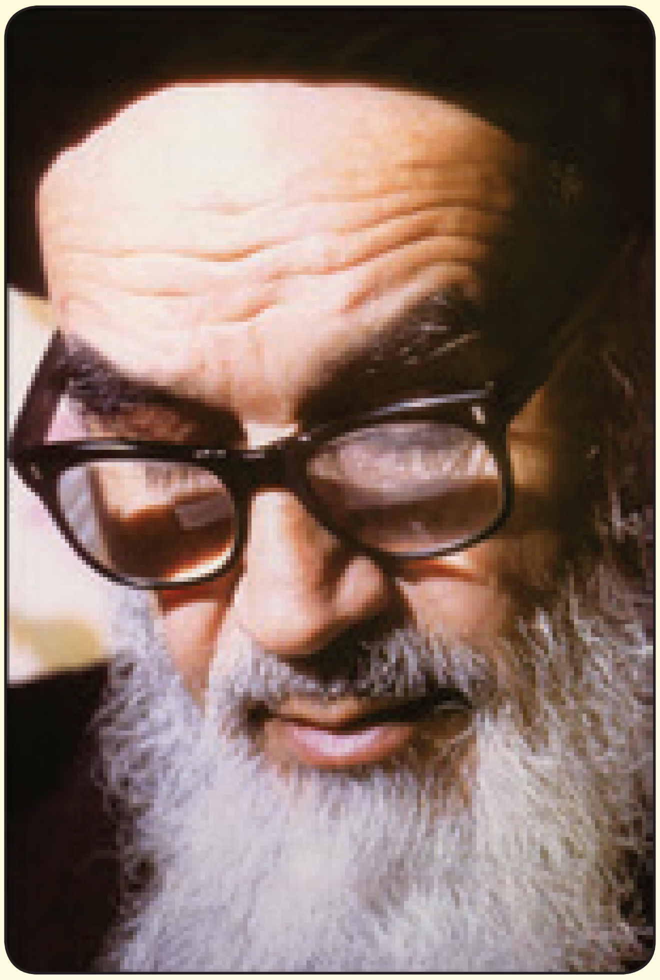

اصلاً ایشان تمام بحث‌های فقه و اصول و تفسیر را زیر سایه حکومت اسلامی می‌دیدند. اگر حکومت نباشد این‌ها هیچ هستند. قبل از اینکه امام، نهضت را شروع کنند بحث بیع را در مسجد اعظم تدریس می‌کردند و من در درس ایشان بودم. سپس در نجف که درس را شروع کردند، ادامه بحث را ولایت‌فقیه قرار دادند که بر مبنای مکاسب شیخ انصاری بحث داشتند. مرحوم شیخ بحث ولایت‌فقیه را مختصر آورده است. ایشان بر روی منبر نشستند و گفتند: «شما می‌خواهید من هرروز بیایم اینجا و برایتان کتاب بیع را بخوانم؟! تمام احکام اسلام در کتب فقهی دفن شده است، مگر یکی دو کتاب مانند طهارت.» شروع کردند به بحث عقلی و فرمودند: «عقل ضرورت تشکیل حکومت را ثابت می‌کند.» سپس فرمودند: «شما روایت می‌خواهید؟ من روایتش را هم برایتان می‌خوانم»

پرونده‌ای به مناسبت سالگرد پایان نگارش کتاب اصولی «مناهج الوصول» امام خمینی؛ در گفت‌وگو با:

آیت‌الله محمد حسین احمدی فقیه

مباحث علمی امام مظلوم واقع شده است

آیت‌الله محمدحسین احمدی فقیه اختلاف دیدگاه حضرت امام با مرحوم آخوند، تطابق لفظ و دلالت آن با مقصود شارع و نوآوری‌های ایشان در مباحث اصولی را محور گفت‌وگوی خود قرار داد.

مانند علم اصول بحث را از مباحث الفاظ آغاز کنیم. پرداختن امام در الفاظ تفاوت ظریفی با سایرین دارد. علاقه‌مندیم از این تمایز بفرمایید

بله، تا این تفاوت روشن نشود، ارزش بحث امام نیز روشن نخواهد شد. بحث بسیار مهم و ارزشمندی بین مرحوم حضرت امام و مرحوم آخوند به‌وقوع پیوسته است؛ یعنی امام، اشکال بزرگی از مرحوم آخوند گرفته‌اند [برای اینکه اهمیت اشکال و نظر امام آشکار شود؛ نیاز است تا نخست به بیان نظرات مطرح گذشتگان و نیز نظر مرحوم آخوند بپردازیم سپس از نظر امام بهره ببریم] مرحوم آخوند در کفایه وقتی در مقابل دیگران این بحث را مطرح می‌فرماید، در نهایت به این جا می‌رسد که بعد از این که همهٔ جهات مباحث استدلالی روشن شد، چگونه یقین کنیم که این لفظ و دلالتش مطابق با آن چیزی است که شارع مقدس بیان کرده است؟

عده‌ای برای این‌که یقین را نسبت به الفاظ ثابت کنند گفتند: «در داخل دلالت الفاظ که دلالت وضعیهٔ خود الفاظ باشد، ارادهٔ متکلم، شرط است»؛ یعنی فهمیدن ارادهٔ متکلم را در دلالت الفاظ شرط دانسته‌اند. مرحوم آخوند، این را رد می‌کند و می‌فرماید: «دلالت وضعیهٔ الفاظ مربوط به‌خودش می‌باشد و هیچ ارتباطی به ارادهٔ متکلم ندارد»؛ یعنی ارادهٔ متکلم و شارع، مطلبی جداگانه است و هیچ ربطی به دلالت الفاظ پیدا نمی‌کند؛ متأسفانه کسانی خواستند این بحث را درست کنند؛ ولی آن را به سمت یک بحث بسیار دوری بردند و ایرادی به آخوند گرفته‌اند.

دلالتی تصدیقیه داریم و دلالتی وضعیه که دلالت تصوری نیز به آن می‌گویند. همراه دلالت وضعیه‌ای که واضع معین کرده است، دلالت تصوری می‌آید؛ یعنی هر کس این لفظ را بفهمد، فورا دلالت را نیز به واسطهٔ معنا پیدا می‌کند و مشرف به معنا می‌شود؛ از همین‌رو ذکر کرده‌اند که هر لفظی خود دلالت وضعیه‌ای دارد و مقام تصور نیز همراه آن هست.

شیخ‌الرئیس ابن سینا و خواجه نصیرالدین طوسی گفته‌اند که «الدلالهٔ تابعهٔ للإرادهٔ» یعنی هر دلالتی تابع اراده است. عده‌ای گفتند که این دو بزرگوار لغو نمی‌گویند؛ پس منظور این است که اراده، جزء آن است؛ یعنی شرط در دلالت هر لفظی ارادهٔ متکلم است که در بحث ما شارع مقدس است. مرحوم آخوند به «دلالت تصدیقیه» و «دلالت تصوریه» تقسیم کرده است. ایشان خواسته است تا بگوید که این دو بزرگوار لغو نفرموده‌اند؛ چون افراد بزرگی بودند و عظیم‌تر از آن هستند که این مطالب را این‌گونه، ذکر کنند؛ پس معلوم می‌شود که دلالت تصوریه مقصودشان نبوده است.

در دلالت تصوریه به‌طور کامل همهٔ الفاظ دلالت به معانی خودش را دارد؛ اما در دلالت تصدیقیه محتاج به‌این هستیم که ارادهٔ متکلم را لحاظ کنیم. مرحوم آخوند برای آن عده‌ای که استدلال به بیان این دو بزرگوار کردند؛ آن‌طور پاسخ دادند.

امام خمینی(ره)، نظریه‌ای در این‌باره دادند و با این‌نظر، مطلبی نو را تاسیس کردند و تغییر ماهوی‌ای را در بسیاری از مسائلی که در این‌باره هست پدیدار کردند؛ البته در بسیاری از جاها، وقتی مسئله‌ای تأسیس می‌شود افرادی نیز حول آن نظریاتی طرح می‌کنند که دربارهٔ بیان حضرت امام نیز این مسئله بوده است. نظر ایشان این است که مطلبی به این سادگی و روشنی که از این دو بزرگوار نقل شده است درنظر نبوده است؛ ازاین‌رو، امام قائل به این بودند که باید از بیانات و الفاظ، با یقین و به‌طور کامل، به‌ارادهٔ شارع مقدس برسیم؛ چون، امری بدیهی است که دلالت تصوری و دلالت تصدیقی داریم و این تفاوت، امر واضحی است.

ایشان می‌خواهند، بگویند که دلالت بر سه پایه استوار است؛ ابتدا، باید قصد معنا شود و قصد معنا با مقدمات استعمال، معلوم می‌شود؛ یعنی در زمان استعمال لفظ، معلوم می‌شود که چه اراده‌ای شده است و کاری به‌موضوع‌له ندارد. موضوع‌له و مستعمل‌فیه، به‌جای خود، معنای خودشان را دارند. پس کاری به‌موضوع‌له و مستعمل‌فیه، ندارد و باید دید که قصد معنای متکلم‌چیست؟

مطلب دیگری که ایشان می‌فرماید؛ این است که وقتی شما می‌خواهید حمل و اسناد کنید، بدیهی است که بدون الفاظ نمی‌توانید؛ پس، باید، همراهی بین رابطهٔ موضوع و محمول و این اسناد باشد. به‌عبارت دیگر، شما نمی‌توانید تصرف کنید. تصرفی که شما می‌توانید انجام دهید در این است که ببینید، متکلم، چه اراده‌ای دربارهٔ مطلب دارد؛ پس، درواقع، مرحوم آخوند، می‌خواهد بفرماید که قضایا، قضایای حملیه است و حقیقتی پیدا می‌کند و بعد از آنکه متوجه شدیم، متکلم، آن را اراده کرده است یا خیر؟ دلالتی تصدیقیه، بعد از آن، حاصل می‌شود؛ اما اینکه الفاظ در قبال معانی، به‌اعتبار اینکه، آیا مرادشان، همان مراد وضع است یا ممکن است که مجازا یا کنایه‌ای، اراده کرده باشد، امر مستقلی است که آخوند

می‌خواهد بفرماید که باید این لحاظ شود تا مراد متکلم در مقام دلالت تصدیقیه‌اش معلوم گردد.

منظور ایشان، این است که اگر این‌گونه تفسیر کنیم که مراد دلالت تصدیقی است، نه دلالت تصوری، مستلزم می‌شود که ابن سینا و خواجه نصیر، خواسته باشند، معنایی بدیهی و روشنی را بگویند؛ درصورتی که ایشان، امر بدیهی و روشنی را با چنین مسئله‌ای با موضوع دلالت بیان نمی‌کنند. معلوم است که دلالت تصدیقی، چیزی است و دلالت تصوری هم چیز دیگری است و از هم، جدا هستند. آن‌ها با این عبارت هرگز نخواستند، امری بدیهی را این‌گونه بیان کنند؛ پس «دلالت تصدیقی همیشه تابع ارادهٔ متکلم است». روشن است و بر کسی پوشیده نیست که هرگز مراد دودانشمند بزرگ نبوده است. حضرت امام می‌فرمایند: «چاره‌ای نیست؛ جز اینکه «دلالت» را در کلام این دو بزرگوار بر «دلالت تصوری» حمل کنیم»، به‌این معنا که اراده در انتقال معنا به ذهن، مدخلیت دارد و این معنا غیر از آن معنایی است که ارادهٔ موضوع‌له است. حرف صحیح امام همین است و واقعا هم درست فرموده‌اند. معنایی موضوع‌له است که اراده در آن هیچ مدخلیت ندارد و همراه وضع می‌آید. معنای تصوری و معنایی که اراده متکلم می‌خواهد در آن انجام گیرد، در موضوع‌له، دلالت ندارد؛ ولی در اراده به معنا، دلالت دارد؛ یعنی از باب دلالت بر معنا که آیا مجاز است یا غیر مجاز یا مراد واقعی بوده است؟ در مقام تصوری ارادهٔ متکلم لازم است؛ پس دو مطلب شد: یکی این‌که ارادهٔ متکلم، هیچ دلالتی بر معنای موضوع‌له ندارد و آن دلالت مستقیم است و مربوط به خودش، اما در دلالت بر معنا، باید مراد ارادهٔ متکلم را فهمید که منظور آن‌دو بزرگوار نیز همین بوده است؛ لذا امام در همین‌جا فرمودند که زمان و مکان و خصوصیات، در فهم مقصود شارع و حقیقت احکام، مؤثر است؛ پس یکی دلالت بر موضوع‌له دارد و یکی دلالت بر معنا و دلالت بر معنا، غیر از دلالت بر موضوع‌له است.

نظریه‌ای نیز خود بنده دارم: به‌این‌صورت که اصلا، حجیت را روی معانی برده‌ایم و می‌گوییم، حجیت الفاظ مربوط به حجیت معانی است و فرمایش حضرت امام را تقویت می‌کنیم. یک مبدأ بحث بزرگی را، از این‌جا شروع کردیم، به اینکه، حجت، برای معانی است. درواقع، الفاظ حکم اشاره را دارد؛ مثلا برای مثال در محاوره می‌گوییم: «برویم حرم» و اشاره می‌کند به محل و دیگر تمام آن معانی حرم در اشاره وجود دارد؛ اما آنها برای خود معنا است، نه برای اشاره و اشاره فقط برای آن معنا است. الفاظ نیز همین حالت اشاره به معنا را دارند و تمام آن خصلت‌ها برای معنا است و هرچه دقت کنیم درمی‌یابیم که حجیت مربوط به‌معنا می‌شود که باید تشخیص دهیم و آن معنا و جایگاهش را پیدا کنیم. الفاظ، فقط ما را به معنا، هدایت می‌کند، حجیت برای خود معنا است. امام، قائل‌اند با اینکه الفاظ، دلالت بر معنای موضوع‌له خودش دارد؛ ولی وقتی می‌خواهیم مقصود شارع و حکم را دقیق بفهمیم؛ این‌جا دیگر، جایگاه ارادهٔ شارع مقدس است و باید دید که از این دلالت موضوع له اراده شارع چه بوده است؛ پس ارادهٔ متکلم، ملاک است و بوعلی سینا و خواجه از این‌که می‌فرمایند تابع اراده است، منظورشان دلالت بر معنا است؛ پس، باید به سراغ حقیقت وجود معنا که حقیقتی واقعی و ذاتی است، برویم و آن را بفهمیم.

لفظ، فقط دلالت موضوع‌له خود را می‌رساند و دلالت بر معنای جایگاه خود را دارد. این فرمایش، بسیار متین و مهمی است و ایشان در مقابل مرحوم آخوند، بیان محکمی را ذکر کرده‌اند و بیان آن‌دو بزرگوار را، صحیح نمی‌دانند که به دلالت تصدیقی و تصوری، برگردانیم. ایشان می‌فرماید که همه، به دلالت تصوری باز می‌گردد و تصورالمعنا می‌شود. اراده نیز مؤثر است و باید ارادهٔ شارع را تشخیص دهیم و بدون آن نمی‌توانیم، معنا را علی‌ماهو بگوییم که همان است. گاهی مواقع باید از اطراف قضیه، دستگاه مجموعهٔ فقه و سنت و جهات دیگر آن، معنا را بالحقیقه، به‌دست آوریم؛ البته، کسی ممکن است این را بگوید که مقصود مرحوم آخوند نیز، همان دلالت تصدیقی بوده است که شما ذکر می‌کنید؛ ولی نه در مقام تصور! تصور شارع، همان است که اراده کرده است و همان دلالت تصوری‌اش را دنبال می‌کنیم. با این مبدأیی که حضرت امام در این‌جا بیان فرموده‌اند، ریشهٔ حرکت تشخیص احکام و معارف الهیه، شروع می‌شود؛ البته آن نکته‌ای هم که ذکر شد که من حجت را به‌معانی برگرداندم، بحث مفصلی است. حجیت درواقع، برای خود معانی است و ما باید معانی را از شارع مقدس دریافت کنیم و اگر معانی را درست دریافت کردیم آن حقیقت را پیدا کرده‌ایم.

سیره یا روش اصولی امام از نظر شما چگونه است؟

ایشان به‌همان‌روشی که سنت بود، مطرح کرده‌اند و بحث‌ها را جابه‌جا ننموده‌اند؛ ولی در مباحث تذکر داده‌اند و معلوم است که به‌این موضوع، توجه داشته‌است. بعضی خیال کردند که این، فقط از نظر تعلیمی، دخالت دارد که باید برای تعلیم و تدریس حالت منطقی و چینش منظم داشت؛ درحالی‌که در فهم مطلب نیز، لازم است این چینش منظم انجام بگیرد. اینکه ابتدای بحث اصول از چه راهی وارد شویم و کدام بحث باید مقدم گردد تا بحث‌های بعدی با آن مرتبط باشد کار بسیار فنی و بحث مهمی است.

شاید امام می‌خواستند که این روشی که آمده محفوظ بماند؛ ولی در جایگاه خودش اشاراتی به‌این موضوع دارند؛ مثلا در جایی، می‌فرمایند: «این موضوع را قبلا گفتیم» معلوم می‌شود آن موضوع را که قبلا ذکر کرده‌اند مقدم بر این بوده است؛ در بعضی جاها، نیز تأخرش را ذکر کرده‌اند که «این در فلان بحث، ذکر خواهد شد»؛ البته اگر حوزه‌های علمیه به این جنبه تحقیقی توجه کنند، ان‌شاءالله از اصول نتیجهٔ بهتری خواهند گرفت.

مثلا در منطق همهٔ مطالبی که ذکر شده است؛ مانند ریاضیات است. برای مثال در ریاضیات اگر شکل اولی، وجود دارد، تا ثابت نشود، شکل دوم درست نمی‌شود و تا شکل دوم، ثابت نشود، شکل بعدی ثابت نمی‌شود؛ تا مقدمات ثابت نشود بعدی نیز ثابت نمی‌شود.

متأسفانه این کار در اصول انجام نگرفته است و مقداری بحث‌ها به‌هم‌ریخته می‌باشد و در حد رفع نیاز در فقه تنظیم شده است. اینکه بخواهند، منطقا، هر بحثی را به بحث دیگر مرتبط کنند؛ به‌طور کامل انجام نگرفته است. تا اندازه‌ای تناسبی ذکر شده است؛ مثلا بحث الفاظ، ابتدا ذکر شد و بعد بحث مفاهیم آمد؛ چون بعد از الفاظ، به مفاهیم می‌رسیم و مفاهیم وابستهٔ به الفاظ هستند؛ چنین تقدم‌وتأخری تا حدی وجود دارد؛ اما اینکه ارتباط همهٔ مباحث، مانند انطباق و استدلال ریاضی، منطقی و صحیح باشد؛ متأسفانه انجام نشده است.

به‌نظر شما امام چه‌قدر در مباحث اصولی، نوآوری داشته است و مهم‌ترین نوآوری‌هایش چه بود؟

بسیار نوآوری داشتند. ایشان مؤسس مباحث جدی فراوانی بودند و باید بگوییم؛ جزء اصولیون هستند. مرحوم میرزای قمی را جزء اصولیونی می‌دانیم که اگر بگوییم کم‌نظیر است، درست گفته‌ایم؛ مقداری مباحث ایشان مغفول واقع شد و متأسفانه حوزه به‌مباحث ایشان، کمتر توجه کرده است و کم‌کم بعضی از آنها، تقریبا به حالت متروکه درآمده است و به فراموشی سپرده می‌شود و این اجحافی است در حق این عالم بزرگ.

در بسیاری از موضوعات، شاهد آن هستیم که مرحوم امام، نظریات بسیار قوی، ارائه داده‌اند. بعضی از این مبانی در حرف‌های مرحوم میرزای قمی خیلی جدی، مطرح شد؛ ولی حضرت امام تقویت کردند و سپس، اصلی را نیز روی آن تأسیس کردند؛ درعین‌حال، به‌طور صریح، از ایشان، نام نبرده‌اند؛ حال چه حسابی بود و جو مجموعهٔ حوزه چه بود، نمی‌دانم. واقعا آن تأسیسی که حضرت امام داشته‌اند، بسیار زیبا و مهم است؛ مثلا همین مطلبی که راجع به خطابات قانونیه، خیلی رواج پیدا کرده است؛ انصاف قضیه این است که بحث امام، مظلوم واقع شده است.

برخی ایراداتی گرفته‌اند که من در مقام این نیستم که نقل کنم که چه کسی چه ایرادی کرده است و جوابش چیست؟ ولی می‌خواهم بگویم، این بحث یک تأسیس بسیار مهم و ارزشمندی است در مقابل آن گفته‌هایی که دیگران در آن حیران مانده بودند. ایشان راه‌های مختلفی پیدا کردند و این بحث را بسیار زیبا استخراج کرده‌اند. خدا رحمت کند مصطفی خمینی، آقازادهٔ ایشان را که بسیار زیبا مطلب را دریافته بود و خوب بیان کردند و حق ایشان نیز مجهول است.

ایشان مؤسس مباحث جدی فراوانی بودند در بسیاری از موضوعات، شاهد آن هستیم که مرحوم امام، نظریات بسیار قوی، ارائه داده‌اند. بعضی از این مبانی در حرف‌های مرحوم میرزای قمی خیلی جدی، مطرح شد؛ ولی حضرت امام تقویت کردند و سپس، اصلی را نیز روی آن تأسیس کردند؛ واقعا آن تأسیسی که حضرت امام داشته‌اند، بسیار زیبا و مهم است؛ مثلا همین مطلبی که راجع به خطابات قانونیه، خیلی رواج پیدا کرده است؛ انصاف قضیه این است که بحث امام، مظلوم واقع شده است.

پرونده‌ای به مناسبت سالگرد پایان نگارش کتاب اصولی «مناهج الوصول» امام خمینی؛ در گفت‌وگو با:

حجت‌الاسلام والمسلمین محمدعلی خزائلی

به اساس و ریشه مسائل نظر می‌کردند

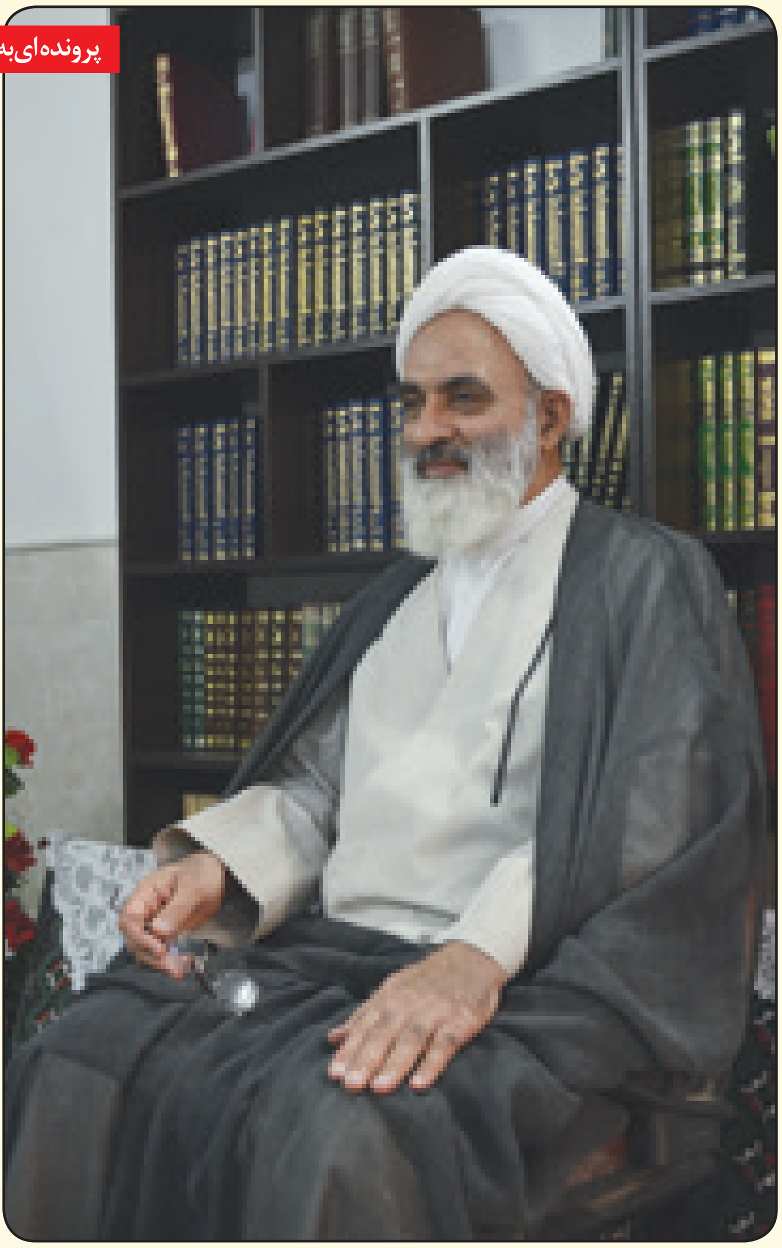

روش کاربری امام در علم و اصول، نظر امام در مباحث استصحاب، ثمرات نظر به خطابات قانونیه، صحیح و اعم و اعتبارات عقلایی، اجتماع امر و نهی و عمده‌ترین مباحث امام در بحث وجود رابط و معنای حرفی، موضوعاتی بود که در گفت‌وگو با حجت‌الاسلام والمسلمین محمدعلی خزائلی استاد خارج فقه و اصول و عضو هیئت مدیره انجمن اصول فقه حوزه علمیه قم قرار گرفت .

در ابتدا اگر خاطره‌ای از حضرت امام(قدس سره) دارید بیان بفرمایید.

بسم‌الله الرحمن الرحیم. الحمدلله رب العالمین و صلی‌الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن الدائم علی أعدائهم أجمعین.

بنده وقتی که ایشان بعد از پیروزی انقلاب به قم تشریف آوردند، توفیق تشرف خدمتشان را داشتم و با جمع محدودی از دوستان در درس تفسیر سورهٔ حمد ایشان که در سال ۱۳۵۸ شمسی در اتاق کوچک محل سکونتشان تشکیل می‌شد، شرکت می‌کردیم. جلسهٔ بسیار نورانی و بامعنویتی بود. امام‌خمینی(قدس سره) در حالی‌که روی زمین در ردیف دوستان نشسته بودند، با زحمت زیاد و عرق‌ریزان زیر نور شدید لامپ‌های فیلم‌برداری، این سوره را با بُعدعرفانی سنگین تفسیر می کردند. متأسفانه این درس پنج جلسه بیشتر طول نکشید و به خاطر بیماری ایشان و اعتراض‌های برخی از مقدس‌مآب‌ها که مخالف پخش عمومی این مباحث از صداو سیما بودند، برای همیشه تعطیل گردید و تشنگان معارف قرآنی از آن محروم گردیدند. البته فعلاً به صورت کتابچه‌ای ضمن بقیهٔ مباحث تفسیری و قرآنیِ حضرت امام‌خمینی(قدس سره) به چاپ رسیده‌است.

خاطرهٔ آموزندهٔ دیگر بنده از ایشان مربوط به اشراف ایشان به اخبار و وقایع سیاسی و نیز اهتمام عملی ایشان به اخلاق است: حجةالإسلام و المسلمین حاج شیخ محمود واحد، از فضلای نجف‌آباد و دوست صمیمی مرحوم حاج سید احمدآقا خمینی بودند و از مبارزان قبل از انقلاب بودند. ایشان اعلامیه‌های حضرت امام را در زمان تبعید ایشان، تایپ و تکثیر کرده و شبانه به منزل علما می‌رساندند و پس از انقلاب نیز در دفتر امام در کنار مرحوم حاج احمدآقا فعالیت داشتند. بنده نیز درکنار ایشان در این قبیل فعالیت‌ها همکاری می‌کردم؛ ازجمله یک بار حاج احمدآقا دستور دادند جمعی از دوستان از جمله آقای واحد، همهٔ روزنامه‌های معروف را مطالعه کرده و خلاصهٔ مطالب مهم آن را هر شب خدمت حضرت امام بفرستند. مدتی این کار در دفتر امام انجام شد و یک روز قرار شد برای گزارش کار و کسب تکلیف خدمت حضرت امام‌خمینی(قدس سره) برسیم. لذا وقت ملاقات گرفتند و توفیق یافتیم خدمت ایشان شرفیاب شویم. ما با یکدیگر توافق کردیم که هر کدام نکته‌ای را خدمت ایشان عرض کنیم؛ اما وقتی وارد شدیم با هیبت و عظمت امام(قدس سره) مواجه شدیم و آقای واحد چند کلمه‌ای بیشتر صحبت نکرد و کسب تکلیف برای ادامهٔ کار کرد. ابّهت حضرت ایشان همهٔ ما را گرفت؛ به‌طوری که زبانمان بند آمد. امام(قدس سره) ابروها را بالا زدند و فرمودند: «نیازی نیست روزنامه‌ها را خلاصه کنید و برای من بفرستید. من خودم روزنامه‌ها را مستقیماً مطالعه می کنم». این اتفاق در وقتی بود نعوذبالله امام(قدس سره) را متهم می کردند که کانالیزه شده و مستقیماً در جریان مسائل نیستند و این نمونه‌ای از اشراف خبری امام(قدس سره) است.

در همین اثنا بود که بعضی از وزرای وقتِ آن زمان از بعضی روزنامه‌ها گله می‌کردند که علیه آن‌ها مطلب می‌نویسند و از حضرت امام(قدس سره) درخواست کرد که سفارش کنند از این رویه جلوگیری شود. حضرت امام(قدس سره) نیز نپذیرفتند؛ چراکه عنایت داشتند غیبت و تهمت، منحصر به گفتار نیست و شامل نوشتار نیز می‌شود. این نیز مصداقی از اخلاق عملی آن بزرگوار بود.

به عنوان خاطرهٔ سوم نیز یادی کنم از استادم فقیه فرزانه، معلم اخلاق و مفسر عالی‌مقام، مرحوم حضرت آیةالله حاج شیخ عباس ایزدی نجف‌آبادی (قدس سره)؛ ایشان شاگرد ممتاز حضرت امام، علامهٔ طباطبائی(قدس سرهما) و دیگر بزرگان آن زمان، استاد حوزهٔ علمیه و امام جمعهٔ نجف‌آباد بودند. آن بزرگوار همیشه در خطبه‌های نمازجمعه بعد از نام حضرت امام‌خمینی(قدس سره)، تعبیر «روحی له الفداء» را به کار می‌بردند. ایشان می‌فرمود:

«تفاوت ارادت بنده به حضرت امام با ارادت شما به ایشان اینٍ است که ارادت و علاقه‌مندی بنده به امام، صرفاً معلول دوران انقلاب نیست؛ بلکه از همان اوائل که بنده به قم رفتم، در درس اخلاق امام‌خمینی که آن زمان به «حاج‌آقا روح‌الله» معروف بودند- شرکت کردم. دو تا سه جلسه که رفتم خود را مثل تشنه‌ای که به کنار دریا رسیده، یافتم. چنین حالی داشتم. از درس اخلاق ایشان معنویت می‌بارید؛ اگرچه شاید بنده، شاگرد ناخلف ایشان باشم.

مزید بر این‌ها شروع انقلاب، ما را بیشتر به حضرت امام علاقه‌مند کرد. ندای انقلاب همیشه از حجرهٔ امام می‌آمد و قبلا به طور آشکارا نبود تا اینکه قضیهٔ انجمن‌های ایالتی و ولایتی پیش آمد؛ از آن وقت به بعد بیشتر به امام علاقه‌مند شدم. ارادتی که من دارم، معلول محیط نیست».

به‌نظر شما روش رایج فقه و اصول در حوزه‌های علمیه تا چه اندازه می‌تواند مجتهدپرور باشد و طلبه‌ها را به سمت اجتهاد هدایت کند؟

بنده در پاسخ به‌شما، بسنده می کنم به سخنی از امام‌خمینی(قدس سره) که فرمودند: «این‌مسئله نباید فراموش شود که به‌هیچ‌وجه از ارکان محکم فقه و اصول رایجِ حوزه‌ها نباید تخطی شود». لذا همان‌طور که حضرت امام(قدس سره) فرمودند، اگر همین فقه و اصول سنتی رایج در حوزه‌ها با توجه به دو عنصر زمان و مکان که خود حضرت امام فرموده‌اند، تحقیق و مطالعه و بررسی شود به‌نظر می‌آید، فقهی سرشار و فراگیر است که ان‌شاءالله تا ظهور حضرت مهدی(عجل‌الله فرجه) می‌تواند پاسخ‌گوی همهٔ پرسش‌های فقهی، حقوقی، سیاسی و اجتماعی باشد.

از دید شما آیا امام(قدس سره) شیوهٔ ویژه‌ای در تحقیق و تدریس و اجتهاد داشته‌اند؟

از مرحوم آیةالله طاهری خرم‌آبادی، نقل است که وقتی امام(قدس سره) بنا شد، درس خارج خود را آغاز کنند، خود آقای طاهری، تعدادی کتاب از آثار بزرگان را خدمت ایشان می‌برند و می گویند که کتاب‌ها را برای تحقیق و مطالعه پیش از تدریس، خدمت شما آورده‌ایم. حضرت امام(قدس سره) وقتی کتاب‌ها را می‌بینند، می‌فرمایند کتاب‌ها را ببرید، نیازی به این‌گونه کتاب‌ها نیست؛ چون می‌خواهم خالی الذهن وارد مسائل شوم و خودم تفکر کنم و با فکر خودم به‌نتیجه برسم.

با توجه به این بیان ایشان، آشکار می‌شود که شیوهٔ پژوهشگری و تدریس امام ره، شیوه‌ای منحصربه‌فرد و وابسته به توان علمی خود بوده‌است؛ درعین حال که نظریات و تحقیقات و تألیفات دیگران را می‌خواندند؛ اما این‌گونه نبود که نظریات ایشان، تقلیدی باشد؛ بلکه اهل ابتکار و اندیشه و نیز صاحب سبک ویژه بودند.

راه و روش کاربردی حضرت امام در علم اصول چگونه بود؟

اگر به کتاب‌ها و مباحث علم اصول حضرت امام مراجعه کنید، به‌نتیجه می‌رسید که امام هم در فقه و هم در اصول، مبتکر و دارای خلاقیت بودند و درعین حال روش مشهور و فقه‌سنتی به سبک

صاحب جواهر را رعایت می‌کردند؛ اما در محتوا دارای نظرات نو و راه‌گشا بودند. وقتی کتاب‌های فقهی و اصولی و نظرات اجتهادی ایشان را مطالعه می‌کنید -اعم از کتاب‌هایی که خودشان نوشته‌اند یا تحقیقات اجتهادی ایشان یا حاشیه‌نویسی یا کتاب‌هایی که شاگردان امام، تقریری در رابطه با نظرات ایشان نوشته‌اند- این نکته آشکار می‌شود که درحقیقت، ایشان مکمل اصول بوده‌اند، نه مقلد آن. بعضی‌ها در مسائل اصولی، تنها بیان کنندهٔ خوبی هستند، مقلد خوبی هستند؛ ولی امام، این‌گونه نبود و بااینکه حرف دیگران را خوب می‌فهمید و خوب بیان می‌کرد، خود اهل نظر بود و نکته اصلی و اساسی موضوع را شناسایی و نشان می‌داد و دیگر خیلی به‌شاخه‌ها و حاشیه‌های موضوع نمی‌پرداخت و خیلی از مسائل فقهی و اصولی را با نوآوری و البته در محدودهٔ ادلهٔ اربعه، دنبال می کردند.

استاد مامرحوم آیةالله فاضل لنکرانی که از شاگردان ویژهٔ امامره بودند در مقدمهٔ «منهاج‌الوصول» در مورد روش کاربردی ایشان فرمایشی بدین مضمون دارند: بنای امام، این بود که مطالب را از اصل آن‌ها ملاحظه می‌کردند و به اساس مسائل نظر می‌کردند؛ یعنی نظر می‌کردند که آیا فلان مسئله بر یک اساس صحیح و قابل قبول، بنا شده است و یا اینکه اساس و پایه‌اش مخدوش، موردبحث و محل نظر است. بسیاری از وقت‌ها می‌شد که می‌دیدیم ایشان انگشت می‌گذارند روی نکتهٔ اساسیِ بحث و اهتمام به اساسی داشتند که چه بسا در نظرِ مشهور، مسلّم بود و آن را تلقی به قبول کرده‌بودند؛ ایشان در آن مناقشه می‌کردند و لذا مسئله از اساس، متطوّر و متغیر می‌شد و نوبت به بحث از شاخه‌ها و فروع نمی‌رسید. از این جهت، بحث در اعلی درجهٔ فایده قرار می‌گرفت و موجب تیز کردن ذهن فضلا و طلاب می‌شد. مطالب پیش ایشان یه صورت تعبدی و تقلیدی، مقبول نبود، بلکه صحت و سقم آن‌ها از اساس و اصل، ملاحظه می‌شد؛ در عین حال که به نظر مشهور و اجماع هم احترام گذاشته می‌شد. در مباحث، کم پیش می‌آمد که امام از قول و نظریهٔ مشهور، تخطی کند؛ اما در عین حال دقت‌نظر خودشان را داشتند. همین مزیت مهم بود که موجب رشد و ارتقا می‌گردید و مؤثر در کمال تحقیق و دقت بود. به عنوان مثال، در اصول، گاهی امام، عنوان را تغییر می‌داد و می‌گفت: دیگران این‌گونه بحث را عنوان کرده‌اند و من این‌گونه بیان می‌کنم.

آیا در این‌باره، مصداقی به یاد دارید؟

بله، در ادامه، مفصلاً عرض می‌کنم. مثلاً دربارهٔ بحث صحیح و اعم که دو یا سه گونه، بیان شده‌است: بعضی‌ها مسئلهٔ «وضع» را بیان می‌کنند؛ بعضی می‌گویند: اسامی برای معانی است؛ ولی حضرت امام(قدس سره) می‌فرمود نه وضع و نه اسامی؛ بلکه «استعمال» گفته شود که هم دربردارندهٔ وضع و هم شامل تسمیه است و هم مجاز را دربر دارد که بحث جامعی می‌شود.

حضرت امام تا چه میزان بحث‌های عقلی را در روش خود در علم اصول دخالت داده‌اند؟ آیا درست است که می‌گویند، حضرت امام امور عقلی را خیلی در فقه دخالت نمی‌داد و از اصول استفاده می‌کرد؟

توجه دارید که مباحث عقلی به‌معنای فلسفی و دقت فلسفی، نباید در مسائل اصولی و فقهی ورود پیدا کند؛ چون درست است که اصول، ارتباطی با مسائل عقلی دارد، اما آنچه برای فقیه و برای اصولی اهمیت دارد، مسائل عرفی است؛ یعنی ملاک، عرف است؛ البته عرفی که مسامحه در مسائل ندارد (عرف دقّی و نه عرف مُسامحی). حضرت امام در واقع، عقل و عرف را جمع کرده است؛ چون در جاهایی که ناگزیر بود، به مسائل عقلی پرداخته است و جای دیگر به مسائل عرفی پرداخته است و گاهی هم، بین نظر عقل و نظر عرف، جمع اختیار کرده است.

اگر هم در مواردی، دقت‌های عقلی را دخالت داده‌اند در جاهایی بوده‌است که به‌ناچار، باید به مسائل عقلی‌فلسفی هم می‌پرداختند؛ لذا منابعی که در کتب ایشان نام برده شده است مانند اشارات، شفای بوعلی، منظومه و اسفار، و استشهادات و ادله‌ای که ذکر می‌کنند برای این بوده که نیاز به دقت عقلی وجود داشته‌است.

مثلا در باب استصحاب، در قضایای سالبه و مناط صدق و کذبِ آن‌ها که بحث می‌کنند، آنجا دقت عقلی را به کار می‌برند و با ریزبینی‌های عقلی، پاسخ‌هایی را به‌مرحوم محقق اصفهانی (کمپانی) داده‌اند؛ این در حالی است که اگر نهایةالدرایهٔ محقق اصفهانی را ملاحظه کنید، مباحث، نوعا عقلی‌فلسفی است و کمتر کسی هم می‌تواند مباحث ایشان را بفهمد و پاسخ دهد؛ مگر اینکه مشی فلسفی داشته باشد و حضرت امام، به‌خوبی از پس این مسئله بر آمده‌است؛ مثلا مرحوم اصفهانی می‌گوید مفهوم "نصف مشاع"، بالقوه موجود است و وقتی می‌گوییم نصف مشاع از این خانه یا از این قالی را فروختند، از آنجایی که می‌گوید نصف مشاع، پس بالقوه بوده و بالفعل نیست؛ ولی حضرت امام با نظر عرفی، جواب ایشان را می‌دهد. محقق اصفهانی با نظر عقلی می‌گوید و ایشان با نظر عرفی جواب می‌دهند که ملکیت یک امر اعتباری عقلایی است و عقلا، همین‌جور که می‌توانند ملکیت را به‌اصل چیزی اعتبار کنند، به‌مانند مشاع هم می‌توانند اعتبار کنند، اینکه گفته شود: یک دهم را یا نصف را یا ثلث را فروختم، بستگی به اعتبارات عرف و عقلا دارد و هیچ مبنایی بر مسائل فلسفی ندارد و دلیل این است که اشیاء در محیط عقلا، منتسب به ربع و ثلث و نصف و امثال اینها می شود؛ یعنی اگر عرف عقلا را نگاه کنیم می‌بینیم، تعبیرات این‌چنینی زیادی از آنها شنیده می‌شود.

از دیگر دقت‌های عقلی امام در بحث‌های اصولی دربارهٔ جاری‌بودن استصحاب در احکام عقلی است، چه احکام عقلی مستقل و چه احکام شرعی که مستکشف از احکام عقلی باشد؛ مثلا شیخ انصاری‌ره در رسائل فرموده‌اند: "استصحاب در احکام عقلی نمی‌آید؛ همچنین در احکام شرعیه‌-ای که از عقل به‌دست آمده است نیز جاری نیست". دلیل این است که می‌گویند عقل با مناطات و ملاکات سر و کار دارد. وقتی عقل ملاکات و مناطات احکام را به‌دست آورد، وقتی که می گوییم ظلم بد است و عدل خوب است بالاخره به مناط رسیده‌ایم، اکنون نیز اگر شک کنیم که حُسن عدل یا قبح ظلم استمرار دارد یا نه، دیگر جای شک ندارد که بخواهیم استصحاب کنیم؛ چراکه مثلاً کاری که بد و ظلم است، احراز کرده‌ایم که قبیح است و استصحاب، نیاز ندارد؛ چون ملاک را احراز کرده‌ایم.

حضرت امام، بخش نخست که عدم جریان استصحاب در احکام مستقلهٔ عقلیه باشد را قبول کرده‌اند و گفته‌اند در آنجا، استصحاب، معنا ندارد؛ زیرا یا مناط هست یا نیست؛ ولی در احکام شرعی مستکشف از احکام عقلی، فرموده‌اند: ممکن است آنجا هم به‌استصحاب نیاز پیدا کنیم؛ چون ممکن است موضوع تغییر پیدا کند و موضوع که تغییر کند، حکم شرعی که مبتنی بر این موضوع است نیز تغییر می کند و مثال می‌زنند به‌کسی که غرق شده است. می‌دانیم، انقاذ (نجات) غریق واجب است و حکمی شرعی است؛ ولی به شخصی که در حال غرق‌شدن است، شک می کنیم که ساب‌الله یا ساب‌النبی هست یا نیست و چون در حقیقت شک داریم در وجوب انقاذ که این یک حکم شرعی مستکشف از یک موضوع عقلی است و ایشان می‌گوید؛ اینجا جای استصحاب هست، برای اینکه ممکن است که موضوع تغییر پیدا کند؛ یعنی اگر شک در صدق ساب‌النبی‌بودن داشتیم این شک سبب می‌شود که ما استصحاب وجوب انقاذ غریق را بکنیم و بگوییم که این موضوع ساب‌النبی بر آن صدق نمی‌کند در نتیجه بر وجوب انقاذ غریق، استصحاب می کنیم.

موارد دیگری نیز از دقت‌های عقلی امام هست؛ مثلا فرض کنید در رابطه با جریان استصحاب در زمان و زمانیات که بحثی دقیق در فلسفه است. بحث حرکت، مطرح می‌شود و می گویند زمان، حد و اندازهٔ حرکت است. وقتی حرکت را اندازه‌گذاری می‌کنیم، زمان، مقیاس حرکت می‌شود؛ یعنی اندازهٔ حرکت را مشخص می‌کند و جای بحث دارد که در خود زمان که امری گذرا است و باقی نیست، استصحاب جاری است یا نه؟ یا در زمانیات مثل تکلم که مثلا من صحبتم را شروع کردم و شما بعد از مدتی شک می کنید که این تکلم و این سخنرانی ادامه دارد یا نه... اینجا در شیءِ «زمانی» که واقع در زمان است(در مثال: تکلم)، خواستیم استصحاب جاری شود، البته دیگران این بحث را دارند و حضرت امام هم دارند، نظر امام این بود که تلفیقی از نظر عرف و عقل، صورت می گیرد و می گوید که وقتی حرکت را از بُعد حرکت توسطیه لحاظ کنیم و آن را امر مستمر در نظر بگیریم، حرکت، وجودِ واحدِ مستمر پیدا می کند و این شیء واحد، متصرم‌الوجود و متجددالوجود می‌شود. وقتی که حالت اتصالیه در آن لحاظ شد، ایراد ندارد که بگوییم، این امر مستمر زمانی، قضیهٔ متیقنه و قضیهٔ مشکوکه دارد و استصحاب در آن جاری می‌شود.

یا مثلا دقت عقلی دیگری که حضرت امام دارند در احکام وضعیه است که باز در اصول جای بحث است که آیا احکام وضعیه هم مانند احکام تکلیفیه، جعل مستقل دارند یا خیر؟ می‌دانیم که احکام تکلیفی مانند وجوب و حرمت، جعل مستقل دارد، یعنی شارع جعل کرده‌است؛ اما بحثی هست که مثلا سببیت، جزئیت، مانعیت و امثال این‌ها جعل مستقل دارد یا اینکه منتزع از همان احکام تکلیفیه است؟

ایشان تفصیلا فرموده است، یک‌سری، منتزع از احکام تکلیفی هستند و یک‌سری مستقل به جعل هستند و اینجا امام، درگیر شده است با استاد خودش که جناب علامه حائری باشد؛ حضرت امام، خیلی خودش را مدیون استادش شیخ‌عبدالکریم حائری، مؤسس حوزه علمیه قم می‌داند و از نظرات ایشان خیلی بهره برده‌اند. نظرات مرحوم حائری با نام دررالفوائد چاپ شده است. حضرت امام در این بحث راجع به مسئلهٔ جعل مستقل یا منتزع از احکام تکلیفیه، مفصلاً به استاد خود، اشکال می‌گیرند و در رسالهٔ مستقلی مبحثی تحقیقی دارند که البته چاپ نشده، ولی تحقیقش را حضرت امام داشته‌اند.

در بیان مورد دیگری از جمع بین دقت عقلی و عرفی در نظرات امام باید گفت ایشان این کار را در استصحاب انجام داده‌اند: بحث مفصلی است که استصحاب از اصول است یا از امارات؟ تا زمان شیخ‌بهائی معروف بود که استصحاب، اماره است. دلیلش را هم یا بنای عقلا یا عقل می‌گرفتند و می‌گفتند عقلِ عقلا به مناط اینکه «الثابت یدوم» «چیزی که ثابَت بود دوام پیدا می کند»، اگر شک وارد شود، اعتنایی به این شک نمی‌کنند و یقین به حدوث، ظن به بقاء را به دنبال دارد؛ لذا این اماره می‌شود و اخباری هم که در باب استصحاب وارد شده است؛ مانند چند صحیحه که از زراره رسیده است که حضرت فرمود: «لاتنقض‌الیقین بالشک» اینها را هم ناظر به‌همان حکم عقلِ عقلا گرفته‌اند؛ یعنی گفته‌اند تأیید حکم عقلِ است و چیزی تأسیس نمی‌کند؛ ولی بعدها گفتند این‌گونه نیست.

حضرت امام در این راستا می‌گفت: معنا ندارد امام صادق(علیه‌السلام) بیاید بنای عقلا را تأیید کند تا یکی از امارات، استصحاب شود؛ چون عرض کردیم که اماره به مناطِ افادهٔ ظن، ولو ظن نوعی، حجت است و بنای عقلَا براساس وثوق و اطمینان به بقاء است؛ یعنی وقتی وثوق به بقا و اطمینان به بقای

چون معمولا محور درس‌های خارج را کفایةالاصول مرحوم آخوند قرار می‌دهند به تبع حضرت امام به سبک و سیاق کفایه جلو آمده‌اند، چه در تعلیقشان بر کفایه و چه در درس‌های خارج؛ و طبیعی است که نظریات مرحوم آخوند را در نظر قرار دهند و همچنین قبل از مرحوم آخوند نظرات مرحوم شیخ‌انصاری ره که در حقیقت خیلی حرف‌های آخوند، ناظر بر نظریات شیخ انصاری است. نظرات حضرت امام نیز طبیعتا، ناظر به مرحوم شیخ انصاری و بعد مرحوم آخوند می‌شود و بعد از آنها، به‌نظر بنده، بیشتر با مرحوم نائینی درگیر بحث می‌شوند و دست‌کم در جلد اول انوارالهدایه، حدود هشتاد و پنج مرتبه، متعرض مرحوم نائینی می‌شود، این حداقلش است آن‌هم در حاشیه.

شی دارند که قبلا بوده است، الان هم بنا را بر بقا می‌گذارند و لذا عقلا می‌گویند که خیلی نادر و کم است، وقتی مقتضی شیء، ثابت بود و وجود داشت، یک رافع وجود داشته‌باشد که آن را از بین ببرد؛ و روی این حساب دوام پیدا می‌کند؛ ولی ایشان می‌گویند نه! چراکه اخبار در بیان حکم به بقا، تعبداً وارد شده است. عین عبارتشان، این است: «وجوب العمل علی الیقین السابق و لیس لسان أدلته الاحالهٔ إلی حکم معلوم مرتکزٍ لدی العقلاء» این گونه نیست که لسان ادلهٔ استصحاب ما را احاله بدهد به آن‌چه مرتکز نزد عقلا بوده است و بخواهد اماره‌بودن استصحاب را در نظر عقلا تایید کند؛ بلکه تأسیس است.

امام در مباحث اصولی بیشتر متعرض به کدام یک از متقدمین خود بود؛ یعنی بیشتر با چه کسی درگیر می‌شدند و علت چه بود؟

چون معمولا محور درس‌های خارج را کفایهٔ‌الاصول مرحوم آخوند قرار می‌دهند به تبع حضرت امام به سبک و سیاق کفایه جلو آمده‌اند، چه در تعلیقشان بر کفایه و چه در درس‌های خارج؛ و طبیعی است که نظریات مرحوم آخوند را درنظر قرار دهند و همچنین قبل از مرحوم آخوند نظرات مرحوم شیخ‌انصاری‌ه که در حقیقت خیلی حرف‌های آخوند، ناظر بر نظریات شیخ انصاری است. نظرات حضرت امام نیز طبیعتا، ناظر به مرحوم شیخ انصاری و بعد مرحوم آخوند می‌شود و بعد از آنها، به‌نظر بنده، بیشتر با مرحوم نائینی درگیر بحث می‌شوند و دست‌کم در جلد اول انوارالهدایه، حدود هشتادوپنج مرتبه، متعرض مرحوم نائینی می‌شود، این حداقلش است آن‌هم در حاشیه، بحث‌های تدریس و تقریرات ایشان را هم اگر بررسی کنیم، متوجه می‌شویم که ایشان با این بزرگوار، خیلی درگیر بحث بود، علاوه بر این‌که خیلی از جاها هم نظرات استادش مرحوم حائری را مطرح کرده و بعضا مورد نقد قرار می‌دهند. خیلی جاها هم با نظرات مرحوم بروجردی هماهنگ هستند و گاهی هم نه، نظرات خاصی دارند. خیلی‌وقت‌ها نظرات مرحوم بروجردی در دیدگاه‌های حضرت امام پیدا است و ما این اتحاد و هماهنگی را می‌بینیم.

آیت‌الله حاج شیخ محسن دوزدوزانی می‌فرمود: روزی تدریس امام در مسجد سلماسی که جای تدریس حضرت امام بود، خیلی طول نکشید و پس از حدود بیست دقیقه درس تعطیل شد. تعطیل شدنش هم به این جهت بود که وقتی امام بحث را بیان کردند، یکی از دوستان حاضر در جلسه، اشکال کرد و امام جواب داد، اشکالات متعددی را مطرح می‌کرد و بیشتر هم روی نظر مرحوم نائینی تکیه داشت و به امام اشکال می‌کرد، به‌گونه‌ای شد که شاید بعد از حدود بیست‌وپنج دقیقه بود که امام اظهار خستگی کرد و فرمود: من خسته شدم و درس را تعطیل کرد، فردا با مطالعهٔ دقیق روی نظر مرحوم نائینی، به‌مجلس درس وارد شد و بحث را کاملا باز و تکمیل کرد؛ البته امام از آن فرد که اشکال کرده بود و باعث گرم‌شدن بحث شد، تشکر کرد و اعلام خوشحالی هم از دقت او کرد.

نقل است که بزرگانی از جمله برخی از شاگردان، خدمت حضرت امام می‌رسند و درخواست شروع درس کفایه می‌کنند، حضرت امام کفایه را شروع می‌کنند به‌سبک تدریس در حد سطح. اما شاگردان مدام نظراتی از حاشیه‌ها از جمله حاشیه مرحوم نائینی که آن زمان خیلی مطرح بود، سر کلاس مطرح و پیوسته، اشکال و ایراد و پرسش می‌کردند؛ امام بعد از چند جلسه درس، می‌فرماید، معلوم می‌شود که شما درس خارج می‌خواهید و به سطح قانع نیستید و این سؤال و جواب‌ها، انگیزه می‌شود که حضرت امام، مسیر بحث را تغییر می‌دهد و عمق بیشتری به بحث می‌دهد.

تعرض ایشان به دیدگاه‌های مرحوم نائینی به‌لحاظ توان علمی آقای نائینی بود یا دلیل خاص دیگری داشت؟

هم توان علمی بود و هم اینکه این‌گونه جا افتاده بود که مرحوم نائینی جامع‌ترین و کامل‌ترین بحث‌ها را داشتند.

یعنی امام ایشان را قبول داشت؟

قبول بدین معنی که تمام نظرات ایشان را بپذیرفتند، وجود نداشته است؛ چون بالاخره متعرض به نظرات ایشان بود؛ ولی ایشان را صاحب‌نظر می‌دانستند و به نظرات ایشان می‌پرداختند. می‌خواهم این را عرض کنم که این طبیعی است که شاگرد خوب و اهل مطالعه، باعث تشویق استاد می‌شود، باعث عمیق‌شدن تدریس می‌شود و همیشه به طلاب توصیه می‌شود که با مطالعه خوب و چه‌بسا پیش مطالعه، سبب شوید که زحمات استاد هدر نرود، باعث شوید او عمق بیشتری به‌درس بدهد، باعث دلسردی او نشوید که این خودش، به‌نظر می‌آید کفران نعمتی است که استاد زحمت بکشد، عصارهٔ عمرش را در اختیار شاگرد بگذارد؛ ولی شاگرد، قدردان نباشد و چه‌بسا، اگر شاگرد، بی‌التفات باشد، دلسردی و بی‌مهری درپی داشته باشد، عدم مطالعهٔ شاگرد، جدی اشکال نکردن، درس را از رونق می‌اندازد و سطحی می‌کند، می‌گویند وقتی کالا خریدار نداشت؛ طبیعتا رکود پیدا می‌شود.

جناب استاد در رابطه با آراء خاص و نوآوری‌های حضرت امام، چه صحبتی برای خوانندگان حریم دارید؟

آراء خاص و نوآوری‌های امثال حضرت امام، ذوقی و سلیقه‌ای و براساس استحسان یا جوّزدگی و تحت تأثیر اندیشه‌های روشنفکران یا به تعبیر امروزی‌ها، دگراندیشان نبود؛ بلکه براساس موازین و ضوابط در چارچوب ادلهٔ اربعه است. از اندیشه‌های بلند و کارساز امام در فقه، تحقیق کامل در نظریه ولایت فقیه است که در جای خودش بحث مفصل دارد و چون فعلا مصاحبه ما پیرامون آراء خاص اصولی حضرت امام است، فعلا به‌آن مقوله نمی‌پردازیم؛ ولی راجع به‌نظرات اصولی و خاص ایشان متعدد است؛ از جمله نظریهٔ «خطابات قانونیه» که یک بحث نویی است و ثمرات اصولی فراوانی بر آن مترتب است. تاکنون هم در حوزه، پیرامون آن نظریه‌پردازی‌هایی هم شده‌است. در کرسی‌های نظریه‌پردازی، بزرگان صحبت کردند و مقالاتی نوشتند؛ هرچند عده‌ای هم قبول ندارند؛ ولی، بالاخره نظریهٔ نویی است.

خطابات قانونیه، خلاف مشهور که معتقدند خطابات عمومی، متوجه عموم مکلفین است و این خطابات به تعداد تک تک افراد، منحل می‌شود؛ یعنی، مثلا اگر یک "اقیمواالصلوهٔ"ی داشتیم، این خطاب عام به تعداد کل مکلفین، تعدد پیدا می‌کند و این گونه برحسب تعدد مخاطبین، متعدد می‌شود؛ ولی نظر امام، این است که خیر، خطاب واحد است و مخاطبین متعدد. ممکن است بعضی مخاطبین شرایط را داشته باشند و بعضی نه! شرط در خطابات قانونیه با شرط در خطابات شخصیه، تفاوت دارد؛ یعنی خطابات شخصیه، شرطی دارد و خطابات قانونیه، شرطی دیگر، چون در خطابات شخصیه، مانند اقم‌الصلوهٔ، ممکن نیست خطاب به‌شخص عاجز متوجه شود؛ یعنی شما الان، اگر به بنده خطاب کنید، آب بخور و من روزه باشم از لحاظ شرعی، عاجز هستم، این خطاب، به شخص بندهٔ غیرقادر، اصلا معنا ندارد؛ لذا ما در خطابات شخصیه، می‌گوییم، بله قدرت معتبر است، طرف باید قادر باشد تا بحث و امر و نهی به او ممکن باشد؛ ولی در خطابات قانونیه، این طور نیست که ما قدرت را شرط بدانیم، همین که در کل، یک عده‌ای قادر بودند، اشکال ندارد که خطابات عمومی و قانونیه، عموم را مخاطب قرار دهد بااینکه عده‌ای قادر نیستند، آن‌وقت، خواهی گفت که غیر قادر هم که وارد بحث نیست، می‌گوییم او معذور است و عذرداشتن، چیزی است و مخاطب‌نبودن، چیز دیگری است. به‌واسطهٔ خطاب، مخاطب هست؛ ولی معذور است.

بنای امام، این بود که مطالب را از اصل آن‌ها ملاحظه می‌کردند و به اساس مسائل نظر می‌کردند؛ یعنی نظر می‌کردند که آیا فلان مسئله بر یک اساس صحیح و قابل قبول، بنا شده است و یا اینکه اساس و پایه‌اش مخدوش، مورد بحث و محل نظر است. بسیاری از وقت‌ها می‌شد که می‌دیدیم ایشان انگشت می‌گذارند روی نکتهٔ اساسیِ بحث و اهتمام به اساسی داشتند که چه بسا در نظرِ مشهور، مسلّم بود و آن را تلقی به قبول کَرده‌بودند؛ ایشان در آن مناقشه می‌کردند و لذا مسئله از اساس، متطوّر و متغیر می‌شد و نوبت به بحث از شاخه‌ها و فروع نمی‌رسید. از این جهت، بحث در اعلی درجهٔ فایده قرار می‌گرفت و موجب تیز کردن ذهن فضلا و طلاب می‌شد. مطالب پیش ایشان یه صورت تعبدی و تقلیدی، مقبول نبود، بلکه صحت و سقم آن‌ها از اساس و اصل، ملاحظه می‌شد؛ در عین حال که به نظر مشهور و اجماع هم احترام گذاشته می‌شد.

به‌تعبیری در خطابات قانونیه می‌توانیم بگوییم احکام در مقام تشریع، متوجه طبیعتِ موضوع یا متعلق است؛ بدون لحاظ تک‌تک افراد درجانب موضوع یا خصوصیات درجانب موضوع و یا متعلق. یعنی اصلا به ویژگی‌های جهات فردی و شخصی، کاری ندارد. البته نظر مشهور اصولی این است که قدرت را از ابتدا شرط تعلق تکلیف می‌دانند و می‌گویند از ابتدا طرف باید قادر باشد تا تکلیف به او تعلق بگیرد که اگر کسی عاجز بود، تکلیف متوجه او نیست، دلیل، هم این است که وقتی مولا عبد را بر می‌انگیزاند به‌سمت تکلیف، می‌خواهد که مکلف، تکلیف را انجام دهد و اگر قدرت نداشت، می‌گویند، قطعا انجام نمی‌دهد؛ چون قادر نیست؛ لذا معنا ندارد و معقول نیست که ما او را بعث و تحریک به فعل کنیم، این نظریهٔ مشهور است؛ ولی امام‌خمینی (رحمهٔ‌الله‌علیه) می‌فرماید: خیر، چه‌فرد قادر باشد چه عاجز باشد، مکلف به تکلیف است! چرا؟ چون تکلیف بر جامع آمده است، بر مکلف آمده‌است؛ حالا بماند که مکلفِ عاجز، معذور است.

اگر خطابات قانونیه را لحاظ کنیم، یعنی قدرت، شرط تعلق تکلیف نشد، در مواردی که مکلف، عذر دارد، مانند اضطرار، اکراه، جهل و نسیان و... کسی که مضطر یا مکره یا جاهل است یا حتی خواب است و در طول وقت نماز هم کلاً خواب است، باید بگوییم این هم مخاطب به‌خطاب اقیمواالصلاهٔ هست و این هم مکلّف به تکلیف هست، ولی در نهایت معذور است و عذر دارد.

حضرت امام می‌خواهند بگویند که اگر دلیل مشهور این باشد که چون عجز مانع تحقق تکلیف است، پس باید بگوییم قدرت، شرط تکلیف است و اگر شرط نباشد، هدف یا همان تکلیف محقق نمی‌شود، در پاسخ باید گفت اگر این استدلال را بپذیریم در رابطه با عاصی هم باید بپذیریم؛ چون کسی که عصیان می‌کند، برای او هم هدف یا تکلیف محقق نمی‌شود؛ پس چون هدف حاصل نمی‌شود، پس عاصی هم تکلیف ندارد! آنجا چه جوابی می‌دهید؟ آنجا ناچار هستید بگویید عاصی جای بحث دارد و معذور نیست؛ به‌این معنا که اگر در برابر خواست شارع، عصیان کرد او معذور نیست؛ و گرنه اینکه بگویید چون هدف محقق نمی‌شود، تکلیف وجود ندارد، معقول و صحیح نبوده و تالی فاسد دارد. بنابراین باید بگوییم شارع مقدس خواسته است که تکلیف عملی شود: اگر قادر بود انجام دهد، اگر عاجز بود معذور است. یعنی جهات شخصی جزء هدف تکلیف نیست و این منافاتی با انحلال تکلیف نسبت به همه حتی عاجز ندارد. خطابات به نحو قضیهٔ حقیقیه، همه را دربرمی‌گیرد (بدون شرط‌بودن قدرت)؛ ولی عاجز، معذور است. این بحث خوبی بود که ایشان مطرح می‌کند و ثمراتی هم بر این بحث مترتب می‌شود.

چه‌ثمراتی؟

ثمرات زیادی داشت که به بعضی اشاره می‌کنم: نخست اینکه گفتیم خطابات عامه به‌خطابات کثیره منحل نمی‌شود؛ چون اگر منحل شود، خطاب به تک تک افراد است و عاجز را دیگر دربرندارد، بلکه فرد قادر را دربر می‌گیرد؛ ولی وقتی گفتیم انحلال نیست، خطابات به تعداد مکلفان، منحل نمی‌شود؛ درهرصورت، جامعِ همهٔ افراد می‌شود و همه مخاطب هستند؛ مگَر عده‌ای که معذوراند؛

ثمرهٔ دوم اینکه بحث مفصلی است در اصول بنام

اجتماع امر و نهی؛ بحثی هم که دنبالهٔ اجتماع و امر و نهی مطرح می کنند، بحث ترتب است.

ایشان ترتب را قبول ندارد؟

نه، قبول نداشتند؛ به‌اعتبار اینکه می گویند ما با همین خطابات قانونیه مشکل را حل می کنیم؛ یعنی می گوییم مسئله را به صورت عرضی و نه طولی حل می کنیم؛ چون ترتب به‌صورت طولی، مشکل را حل می کند. مثلا می گویند: شما در درجهٔ اول، مکلف به ازالهٔ نجاست از مسجد هستید؛ یعنی در مقام تکلیف، در مرحلهٔ اول، باید مسجد را تطهیر کنید، بعد به‌امر عبادی که صلاهٔ است، بپردازید. با ترتب، بعضی قبول کردند که اگر عصیان می کنید، حداقل نماز را بخوان؛ یعنی جملهٔ "حداقل نماز را بخوان"، بعد از عصیان می آید و بعد از اینکه نسبت به ازاله نجاست از مسجد عصیان کرد، مأمور می‌شود به اقامهٔ صلاهٔ، یعنی عصیان را با ترتب درست می کنند؛

ولی حضرت امام می گویند نه خیر، ما به‌صورت طولی کار را درست نمی کنیم؛ بلکه به‌صورت عرضی درست می کنیم، از همان ابتداء از طریق خطابات قانونیه می گوییم این خطابات دربر گیرندهٔ فرد عاصی که امر ازاله را امتثال نمی‌کند نیز می‌شود: شارع مقدس به او امر می کند که نمازش را بخواند و ترتب هم نیاز نیست که بگوییم قدم اول نشد، قدم دوم بیاید؛ خیر، از همان ابتداء، طرف هم مکلف است به اهم و هم مکلف به مهم است؛ منتها در فرض عصیان، آن را موضوع قرار نمی‌دهد و از طریق خطابات قانونیه، مشکل را حل می کند (صحت امر به چندین موضوع یعنی اهم و مهم در عرض هم بدون نیاز به قول به ترتب به نحو طولی)؛

ثمرهٔ سوم نظریهٔ خطابات قانونیه این است که در پاسخ به اینکه آیا افراد عاصی، کفار و مانند اینها، با علم به اینکه از تکلیف، عصیان و مخالفت می کنند مکلف به احکام هستند، حضرت امام از راه خطابات قانونیه، مسئله را حل می کند؛ چون اگر بخواهیم به کافر بگوییم نماز بخوان در درجهٔ اول، باید به اسلام روی بیاورد و توحید را قبول کند و بعد نماز بخواند. یعنی تالی فاسد مبنای مشهور این است که چون فرد، مسلمان نیست که تکلیف بر او بار شود و خدا را قبول ندارد که در پی آن، ادای تکلیف الهی را بکند، طبق این مبنا به نحوی عذر دارد. خطابات قانونیه می گوید که تو مکلّف به نماز هستی، ولو عاجز باشی؛ یعنی عجز، مانع تعلق خطاب نیست.

ثمرهٔ چهارم نیز هنگامی است که فرد، ناسی، جاهل، نائم، غافل و ساهی است؛ اینجا باید گفت خطاب از ابتداء آن‌ها را نیز دربر گرفته است و تکلیف بر آن‌ها صحیح است و عذر، مسئلهٔ دیگری است.

ثمرهٔ پنجم در علم اجمالی است که در اصول مطرح شده است اینکه اگر مکلف‌به، دو طرف یا سه طرف یا چهار طرف داشت و بعضی از اطراف از محل ابتلاء خارج شد؛ در اینجا بحثی است که بعضی‌ها می گویند وقتی بعضی از اطراف از محل ابتلاء خارج شد آن مورد ابتلاء هم از تنجیز می‌افتد؛ یعنی نسبت به‌جای ابتلا هم در حقیقت شک بدوی پیدا می کنیم و علم اجمالی منحل می‌شود و نسبت به باقی‌ماندهٔ آن می‌توانیم مرتکب شویم؛ مثلا اگر اول علم اجمالی به‌حرمت بود، اکنون می‌توانیم مرتکب شویم؛ چون خروج از محل ابتلاء، این را از فعلیت انداخت.

حضرت امام می گویند نه، ما با خطابات قانونیه مشکل را حل می کنیم در حقیقت می گوییم همین آقایی که بعضی اطراف، از محل ابتلاء او خارج است این هم بحث دارد؛ یعنی این هم از ناحیهٔ شارع، تکلیف دارد که نسبت به‌باقیمانده، امتثال کند: اگر شبههٔ حرمت دارد، ترک کند؛ اگر شبههٔ وجوب دارد، اتیان و امتثال کند. این گونه نیست که بگوییم، خروج از محل ابتلاء مانع از تنجز تکلیف می‌شود، نه، بقیه موارد هم تحت عنوان این خطاب بوده است و خواهد بود؛ البته با قیود و شرایطی که فرض آن بر این است که به هر حال در اصول گفته‌اند: یک وقت قبل از تعلق علم؛ یک وقت بعد از تعلق علم، از محل ابتلاء خارج می‌شود که این بحث‌ها، فروعاتی دارد که در جای خودش، باید بحث شود.

ثمرهٔ ششم؛ مثلا فرض کنید در همین بحث اجتماع امر و نهی که عده‌ای مندوحه را معتبر می‌دانند و می گویند اگر ما بخواهیم قائل به «جواز» اجتماع امر و نهی شویم، باید قائل به مندوحه شویم. مندوحه یعنی طرف دستش باز باشد و بتواند برود در جایی غیرغصبی نماز بخواند؛ اما سر باز بزند و نرود. آنجاست که شارع می گوید: تو باید هم نماز بخوانی در این مکان، هم غصب نکنی و این تکلیف به‌محال هم نیست، برای اینکه مندوحه دارد؛ عده‌ای از این راه وارد بحث می‌شوند.

حضرت امام می گوید برای فرضی که اجتماع امر و نهی، جایز باشد، مندوحه هم نیاز نیست؛ وقتی قائل به خطابات قانونیه شدیم می گوییم در حالت عادی، در حقیقت همین شخص هم که بدون مندوحه است در مکان غصبی آمده است و هرچند که دستش باز نیست، اما هم مکلف به فعل و هم مکلف به‌ترک است؛ منتها اگر این فعل غصبی به‌سوء اختیارش بود، عاصی است و اگر به سوء اختیارش نبود، معذور؛ نه‌اینکه خطاب، او را دربر نگیرد. ثمرات دیگری نیز بر این بحث مترتب است که در برخی منابع مثل مقدمهٔ «منهاج‌الوصول» و «تهذیب‌الأصول» ذکر شده‌است.

حضرت استاد! به‌نظر حضرت عالی، مهم‌ترین مباحث ایشان دربارهٔ مسائلی، مانند صحیح و اعم و اعتبارات عقلائی چیست؟

بحث صحیح و اعم، بحثی است که در زیرمجموعهٔ بحث اوضاع و الفاظ در اصول مطرح می کنند؛ بعد از آن مطرح می‌شود که اگر قائل به حقیقت شرعیه شدیم که شارع مقدس رسماً الفاظی را برای معانی خاصه‌ای وضع کرده باشد، جای پرسش است که آیا برای صحیح، وضع کرده است یا برای اعم؟ بحث راجع به وجه‌التسمیه است، راجع به امتثال نیست، بحث در این است که مسمی و موضوع بحث چیست که در اینجا بحث شده است. در طرح مسئله، بحث مختلف است: بعضی‌ها در طرح موضوع، مانند مرحوم حائری، بحث را تحت مسئلهٔ «وضع» قرار می‌دهند و می‌پرسد آیا الفاظ عبادات وضع شده است برای معانی صحیح یا اعم از صحیح و فاسد؟ صاحب کفایه تعبیر به «وضع» نمی کند و تعبیر به «أسامی» کرده و می‌پرسد: آیا الفاظ عبادات یا معاملاتٍ، نام‌هایی برای معانی «صحیح» هستند یا برای اعمّ؟

اگر طرح بحث، این‌طور باشد، اشکالاتی وارد می‌شود: اگر بحث از «وضع» کردیم، دیگر بحث مَجازات خارج می‌شود یا مثلا اگر بحث از وضع شد، وضع تعینی که وضع نیست، بلکه یک استعمال کثیر است که به سرحد وضع می‌رسد که باز آن‌هم از بحث خارج می‌شود؛ ازاین‌رو حضرت امام گفت که ممکن است اصلا بحث را جوری دیگر تعبیر کنیم: تعبیر را این گونه بیاوریم که ممکن است ببینیم که اصالت در «استعمال شارع» چیست؟ این‌جور بحث کنیم که اصل در استعمال چه هست؟ البته استعمال شارع به شکل وضع است، منتها اسمش را وضع رسمی با حقیقت شرعیه نمی گذاریم، بلکه می گوییم اصل در استعمال این است که شارع این الفاظ را در خصوص معانی صحیحه یا در معانی جامع و اعم از صحیح و فاسد استعمال کرده و به کار برده‌است؟ حضرت امام، نوعی از تعبیر به کار برده‌است که مشکلاتی را حل کرده و زیر مجموعهٔ این بحث، هم وضع تعینی را می گیرد، هم مجاز را دربر می گیرد که استعمال شده‌است؛ چون اگر ما حقیقت شرعیه را قبول نکنیم، وضعی صورت نگرفته و درعین‌حال در این معانی استعمال شده است؛ حالا که وضع صورت نگرفته است، چه‌بسا که استعمال، مَجاز می‌شود و با این تعبیر که بگوییم «اصل در استعمال چیست»، مَجازات را هم دربر می گیرد. باقلانی هم یک نظر دارد که این تعبیر، نظر او را هم شامل می‌شود و هکذا.

عمده‌ترین و مهم‌ترین مباحث امامره در بحث وجود رابط و معنای حرفی چه‌است؟

وجود رابط و معنای حرفی از جمله بحث‌هایی است که مربوط به فلسفه می‌شود؛ یعنی هر کسی ذوق فلسفی داشت این بحث را خیلی بهتر و عمیق‌تر متوجه‌می‌شود، مرحوم ملاهادی سبزواری در منظومه می‌فرماید:

«إنَّ الوجودَ رابطٌ و رابطی/ ثَمَّتَ نَفسیٌّ فَهاکَ وَ اضبِطِ»

وجود دوگونه است: وجود رابط، وجود رابطی. رابط یعنی وابسته، معنای حرفی را می گویند وجود رابط؛ یعنی از خودش هیچ چیزی ندارد. فرض بفرمایید «مِن» اگر به معنای «از» هست و «الی» به‌معنای «انتها» است این «من» و «الی» را اگر جدای از طرفین آنها، لحاظ کنیم؛ هیچ استقلالی بر آن‌ها نیست، وقتی شما آمدید بصره را با کوفه را لحاظ کردید، «مِن» و «الی» معنا پیدا می کند که این معنا می‌شود معنای رابط. بعضی وقت‌ها تعبیر به «ربط» هم می کنند؛ ولی «رابطی»، حیثی از «وجود» دارد، خلاف «رابط» که دیگر هیچی ندارد.

این مفاهیم فلسفی در بحث‌هایی از اصول فقه جلوه می کند؛ مثلا فرض کنید در بحث قید، سؤال است که قید، قید مادّه است یا قید هیئت است؟ هیئت، معنای حرفی دارد. مرحوم شیخ می گوید: هیئت که مستقل نیست و قائم به‌خود ماده است؛ پس چون مستقل نیست و معنای حرفی دارد، نمی‌شود که قید به هیئت برگردد. قید را باید به ماده بزنیم. شیخ بحث مقدمهٔ واجب را از راه‌هایی حل می کند و می گوید: چون هیئت، قیدپذیر نیست، از همین الان مکلف به‌حج‌رفتن هستم و از همین الانِ مکلف به‌نمازخواندن هستم، اگرچه شرط آن بعداً بیاید؛ اما چرا مکلف هستم؟ برای اینکه اقم‌الصلوهٔ الان گردن‌گیر من شده است. درست است که این اقامهٔ صلاهٔ، منوط به‌اتیان وقت است، ولی اتیان‌الوقت، قید ماده‌است، نه هیئت. هیئت الان، آزاد است، اقم قیدی ندارد و این ثمره‌اش این می‌شود که تهیه مقدمات کند؛ یعنی وجوب آمده‌است. می گویند وجوب فعلی و واجب استقبالی، این بحث‌هایی این گونه است که امام هم کم‌وبیش به آنها می‌پرداخت.

آراء خاص و نوآوری‌های امثال حضرت امام، ذوقی و سلیقه‌ای و براساس استحسان یا جوّزدگی و تحت تأثیر اندیشه‌های روشنفکران یا به تعبیر امروزی‌ها، دگراندیشان نبود؛ بلکه براساس موازین و ضوابط و در چارچوب ادلهٔ اربعه است. از اندیشه‌های بلند و کارساز امام در فقه، تحقیق کامل در نظریه ولایت فقیه است که در جای خودش بحث مفصل دارد؛ ولی راجع به‌نظرات اصولی و خاص ایشان هم متعدد است؛ از جمله نظریهٔ «خطابات قانونیه» که یک بحث نویی است و ثمرات اصولی فراوانی بر آن مترتب است. تاکنون هم در حوزه، پیرامون آن نظریه پردازی‌هایی هم شده است. در کرسی‌های نظریه پردازی، بزرگان صحبت کردند و مقالاتی نوشتند؛ هرچند عده‌ای هم قبول ندارند

مکتب اصولی امام خمینی(س)

(مکتب اصولی امام خمینی، احمد مبلغی، نشریه فقه، شماره ۴۰، با ویرایش)

اصول امام خمینی (رحمةالله‌علیه) از آن جا که در فرایند تولیداندیشه‌اصولی به کالاهای جدید(همچون نوآوری در مبحث خطابات قانونی، ترتب و...) در این دانش انجامیده، و از طرف دیگر، کار ویژه‌های تازه‌ای (همچون ایجاد فضا برای طرح مباحث اصولی درباره موضوع و موضوع شناسی در قالب طرح نظریه زمان و مکان.) را برای علم اصول ترسیم نموده، به گونه مکتبی اصولی و برخوردار از مبانی با ظرفیّت و روش‌هایی برخوردار از قابلیت مطرح است.

مقدمه

مقدمه اول

تعریف مکتب اصولی: مکتب اصولی، مجموعه‌ای نظام واره است که جریان‌اندیشه ورزی اصولی را در جهت تعقیب هدف و رسالت دانش اصول افزایش می‌دهد. این مجموعه از سه رکن مبانی زیربنایی، سازو کارهای‌اندیشه سازی واندیشه‌های روبنایی تشکیل‌می‌شود.

مقدمه دوم

اهمیت و کارکرد مکتب شناسی اصولی: مطالعه مکتب اصولی، به ایجاد و تقویت قدرت نقد اصولی و تصحیح و تولیداندیشه در اصول، می‌انجامد. اهمیت پرداختن به مکتب‌اصولی را از آن جامی‌توان به دست آورد که در موارد بسیار، پی گیری تفاوت‌های بحث انگیز در موضع گیری‌ها و داوری‌های اصول از تفاوت در نگاه‌های کلان واندیشه‌های کلامی‌اندیشمندان اصول سرچشمه‌می‌گیرد.

شناخت ارکان مکتب اصولی و بررسی و ارزیابی مکتب‌های اصولی مقوله‌ای مهم است که نتایج زیر را به بار می‌نشاند:

۱.فرایند‌اندیشه‌سازی را هدفمند و منسجم‌می‌سازد و از رشد تفکرات سامان نیافته و هرزه جلوگیری می‌کند. بی گمان تحقّق این مهم، در نهایت به بالا رفتن ضریب آسیب ناپذیری اصول می‌انجامد.

۲. امکان مطالعات تطبیقی را به صورتی عالمانه و در سطح مبانی، روش‌ها واندیشه‌های اصولی به دست می‌دهد و قدرت مقایسه میان دیدگاه‌های مختلف را افزایش می‌بخشد. پیداست که در نتیجه افزایش قدرتِ مقایسه، روند گسست و عدم تعامل میان‌اندیشه‌های گوناگون عالمان، جای خود را به ارتباط و تعامل سازنده می‌دهد.

۳. فضای منطقی توسعه پذیری علم را ترسیم، و امکان پیشرفت را در این چارچوب قابل حصول می‌نماید

مکتب اصولی امام خمینی

منظومه‌اندیشه‌های اصولی امام به لحاظ برخورداری از ویژگی‌های یک مکتب اصولی، می‌تواند به صورت یک مدل مطالعاتی برای بررسی مکتب سازی اصولی مورد توجه قرار گیرد.

اصول حضرت امام (رحمةالله‌علیه)را به دو صورت می‌توان بررسی کرد: به صورت کلاسیک (یا سنّتی)، و به صورت بررسی در قالب یک مکتب.

در صورت اوّل، دیدگاه‌ها و آرای امام پیرامون قواعد اصولی همراه با استدلالاتی که ارایه کرده است، بررسی می‌شود. و در صورت دوم، مبانی و روش‌های اصولی امام و چگونگی برخاستگی‌اندیشه‌های اصولی وی از آن مبانی و شیوه‌ها، به بحث و مطالعه گذاشته می‌شود.

روش سنّتی ارزشمند و در جای خود ضروری می‌نماید، امّا مهم این است که امام با چه روش‌ها و انگاره‌هایی به‌اصول پرداختندو به تولیداندیشه‌اصولی نایل آمدند.

در ساحتِ اصول عادت بر این قرار گرفته که بیشتر فراورده‌های اصولی، مقایسه میان دیدگاه‌ها و مروری بر استدلال‌ها مورد توجّه قرار گیرد. هم اکنون مباحثی از این دست، دانشمندان و دانش پژوهان این علم را به خود مشغول داشته است. اصول امام را باید فرصتی برای برون رفت از این وضعیت قرار داد. مطالعه و مقایسه آرای جدید امام در مورد مراتب حکم و یا امر ترتّبی و... با نظریات محقّقانی همچون مرحوم خویی و شهید صدر و...، زمینه توجّه و تفطّن به نوآوری‌های امام را فراهم می‌آورد و به نوبه خود مهمّ می‌نماید، ولی به یقین پرداختن به عناصر فعّال پشت صحنه ذهنیت امام که تولیدکننده آرای اصولی ایشانِ است، ارزش بیشتری دارد. افزون بر این که اصولاً ثمره شناسی مکتب امام و شناخت شاخ و برگ‌های این مکتب که در روش سنّتی رواج دارد از این راه دستیافتنی تر است.

مکتب شناسی اصولی یک ضرورت انکارناپذیر و تشکیک ناپذیر است. از نگاه‌های پرمعنی و تأمل خیز امام استفاده کردن و یک سیر تفکر تاریخی را ارائه نمودن و با سیرهای دیگری که دیگران ارائه کرده‌اند، مقایسه کردن و به یک جمع بندی نهایی رسیدن و تکمیل کردن این بحث، از اهدافی است که در ارائه این بحث مدّنظر داشتهایم.

ارائه بخش‌های مختلف مکتب اصولی امام، حوصله‌ای فراتر از فرصتی که اکنون در پیش روی داریم می‌طلبد، امّا می‌توان به گونه‌ای مقدّماتی نکات برجسته‌ای از آن را به صورت فشرده و با نگاهی اجمالی ارائه کرد.

محورهای بحث

مباحث را در پنج محور سامان می‌دهیم:

۱. امام و تاریخ علم اصول؛

۲. امام، ماهیت و جایگاه علم اصول؛

۳. امام، و آسیب‌های علم اصول؛

۴. امام و منابع علم اصول؛

۵. امام و روش و ساز و کاراندیشه سازی در اصول.

همان گونه که پیداست، این محورها، ناظر به کلّیت و مجموعه علم اصول بوده و مربوط به یک موضوع یا مسئله ویژه از علم اصول نیست.

امام و تاریخ علم اصول

برخی از مکاتب اصولی به تاریخ دانش و مسایل آن بی توجّه هستند و به استدلال‌های محض و غیر متکی به تاریخ تکیه می کنند که این خود یک روش است. مکاتبی که روش توجّه به تاریخ را برگزیده‌اند، از نظر میزان و سطح این توجّه و نیز چگونگی فهم تاریخ و روش دستیابی به واقعیّت‌های آن، با یکدیگر اختلاف پیدا می‌کنند و به تعداد و تناسب آنان روش‌های متعدّد تاریخی شکل می‌گیرد.

پرداختن به تاریخ علم اصول، بحثی حساس، مهم و ضروری بوده که کمتر به آن پرداخته شده است. شناختن تاریخ علم اصول برای تصحیح فکر و آشنایی با نظریات نهفته در دل تاریخ، بسیار مفید می‌نماید.

اهل سنت، به این مبحث توجه داشته و به آن پرداخته‌اند، البته با نقص‌ها و کاستی‌های فراوان بحث‌های آنان در این زمینه (و خیلی زمینه‌های دیگر).

تاریخ علم اصول و شیعه

شیعه به تاریخ علم اصول کمتر پرداخته است؛ البته در گذشته، عالمانی بوده‌اند که از همگنان خود پیشی گرفته و به نگاه‌های تاریخی روی آورده‌اند. می‌شود گفت: در رأس عالمان گذشته، اخباریان قرار دارند. آنان به تاریخ علم فقه و اصول و حدیث توجه بیشتری داشته‌اند. کتاب‌های ایشان به نحوی آمیخته و درگیر با تاریخ است که گاهی تنها تاریخ صِرف می‌نماید و سپس نتیجه گیری و گاهی بحث در یک قالب تاریخی بیان می‌شود. نگاهی به کتاب‌های اخباری‌ها گواه مدعاست. (رای نمونه: کتاب الفوائد المدنیهٔ و هدایهٔ الابرار کرکی از این نوع نگاه برخوردار است.)

علمای اخباری با وجود اشتباهات ریشه‌ای و اساسی، از نکته‌های بدیع، سازنده و آموزنده بسیاری برخوردار بوده‌اند و به ویژه در روش شناسی بحث‌های فقهی و یا شیوه‌های پرداختن به چنین مباحثی، نکات معقول، جالب و آموزنده‌ای دارند؛ (البته ما در مقام پرداختن به آن نکات جالب و آموزنده نیستیم و بحث نیز در مورد اخباری‌ها نیست و این نکته تنها برای ارائه یک فرصت تحقیق برای دانش پژوهان و نیز برای التفات دادن به یکی از روش‌های درست اخباری‌ها در پرداختن به تاریخ فقه و اصول عرض شد.)البته استفاده آنان در تحلیل تاریخی، از هنجارها و قواعد خشک نتایج نادرست و زیان باری را به ارمغان آورده است. میان دو مقوله باید تفکیک کرد: تاریخ پردازی، و بهره گیری از هنجارها و قواعد درست در تحلیل تاریخ. نقدی که به اخباریان متوجه است، مربوط به مقوله دوم است. آنان از یک نگاه صاف و یک روش تحلیلی صحیح استفاده نکرده‌ودر نتیجه، سخنانی غیر منطقی و تحمّل ناپذیر که خود به بروز مشکلاتی در فقه انجامیده است را به جامعه عرضه کرده‌اند. (البته این نکته را نباید نادیده گرفت که اگر اخباری‌ها نبودند، معلوم نبود، اصول ما به چه سمت و سویی می‌رفت؛ اشکالات، شبهات و نقدهای اخباری‌ها، اصولی‌های ما را به تجدید و امعان دقت واداشت و در این نگاه مجدّد به علم اصول بود که به دست وحید بهبهانی (رحمةالله‌علیه) راهی بهتر، شکوفاتر و عقلانی تر گشوده شد و او بود که توانست با توجه به نقد چند قرنیِ اخباری‌ها، راهی نو را

فراروی عالمان شیعه بگشاید و اصول را وارد مرحله‌ای جدید کند و در مسیری تازه قرار دهد و آن گاه شیخ انصاری‌ها در این مسیر پرورش پیدا کنند و آنها هم اصول را به سمتی که الآن مشاهده می کنید، هدایت کنند)

مراحل تاریخ علم اصول را از دیدگاه امام

تاریخ علم اصول را از دیدگاه او می‌توان به صورت زیر مرحله‌بندی کرد:

پیدایش قواعد اصولی و به کارگیری آنها

این مرحله در زمان امامان (علیهم‌السلام) انجام گرفت، چه‌این که امامان (علیهم‌السلام) در گفته‌های خویش اصحاب را به قواعد اصولی توجه می‌دادند.

این نکته را می‌توان از تقریرات درس امام استناد کرد؛ چه آنکه می گوید مسائل علم اصول در روایات وجود داشته‌است.

اگر بخواهیم ویژگی‌ های این مرحله را از دیدگاه امام برشماریم، باید گفت:

الف. در این دوره، قواعد اصولی، بیشتر در منابع فقه، به ویژه روایات، انعکاس یافته است؛ (البته امام مدعی است که در قرآن نیز به نحوی به مسائل اصولی اشاره شده است، ولی چون ما مرحله اوّل را پیدایش و ظهور و بروز قواعد و به کارگیری آنها به حساب می‌آوریم، بیشتر به روایات توجه می کنیم.)

ب. بسیاری از اصحاب، به دلیل مراجعه به اهل بیت و امکان دسترسی به آنها، نیازی به اِعمال قواعد نداشتند. گرچه بسیاری از قواعد در منابع و روایات وجود داشت، اما مجال اِعمال آنها فراهم نیامد، چون فراهم آمدن این مجال فرع بر نیاز است و نیازی وجود نداشت؛

ج. واضح بودنِ بسیاری از این قواعد در آن مرحله؛ یعنی اصحاب خودبه خود این قواعد را اعمال می کردند و اگر در روایات منعکس نشده و اگر بحثی نسبت به آنها صورت نگرفته، تنها به دلیل وضوح آنها بوده و بعدها تشکیک‌های عقلانی و بحث‌های شبهه انگیز، نیاز به بررسی آنها را فراهم آورده است. (عبارت امام اینٍ است: (إنّ بعض ما عددناه من المسائل کان منقّحاً عند أهل الاستنباط فی تلک الأعصار.))

ویژگی‌های برجسته در کلمات امام از این شمار بوده؛ نکته‌های بدیعی که با غور در دل تاریخ، از زمان امام استخراج شده و بیان می کنند.

شکل گیری تدوین اصول شیعه

شکل گیری تدوین اصول شیعه با وضعیتی نزدیک و شبیه به اهل سنت؛ مرحله دوم، تدوین علم اصول است که به دست شیخ مفید انجام گرفت و به دست سید مرتضی و شیخ طوسی گامی به پیش نهاد و آن گاه پس از او نیز جلو رفت و شکوفا شد.

در این مرحله، یک نکته درخور توجه است: نزدیکی نحوه استدلال و بحث‌های اصولی شیعه به نحوه استدلال و بحث‌ها و واژه‌های اهل سنت. امام در این باره‌می گویند:

بعض مباحث کتب الاصول ممّا هی شبیهۀ فی کیفیۀ الاستدلال و النقد و الإبرام بکتب العامّۀ.

در تهذیب الاصول نیز به این شباهت اشاره شده است.

شباهت مباحث شیعه با مباحث اهل سنت

در توضیح سخن امام باید گفت: شباهت مباحث و استدلال‌های علم اصول در نزد شیعه با مباحث و استدلال‌های اهل سنت به دو گونه است:

شباهت در مباحثی فرامذهبی

می‌توان به بسیاری از مباحث برخورد که هم در اصول اهل سنت و هم در اصول شیعه مطرح است، مانند: بحث الفاظ، مشتق و عام و خاص و... ناگزیر هیچ ایرادی را نمی‌توان نسبت به این نوع شباهت گرفت.

تفاوت در این نوع مباحث از نوع مذهب برنمی خیزد، یعنی اگر هم در برخی از این مباحث، تفاوتیٍ وجود داشته باشد، از آن جهت نیست که مثلاً شیعه از آن روی که شیعه بوده، و سنّی از آن روی که سنّی بوده، مباحث خاصی را تولید کرده باشند؛ بلکه این تفاوت‌ها ناشی از سلسله عواملی بیرونی است؛ مانند آن که شیعه به دلیل عدم سدّ باب اجتهاد ، توانسته است به صورت کامل و آزاد به اصول بپردازد و این تداوم استدلال، بحث، جدل، نقض و ابرام نسبت به مباحثی چون (عام و خاص) و سایر مباحث، باعث شده است که اصول ما پیشرفته و دارای قواعد جدیدی باشد، اما این خود به سلسله عواملی تاریخی بستگیٍ دارد، نه این که (عام و خاص) در تفکر شیعی، ذاتاً با (عام و خاص) نزد اهل سنت تفاوت داشته باشد.

شباهت در مباحث تحت تأثیر مذهب

پاره‌ای از مباحث، مبتنی بر دیدگاه اهل سنت شکل گرفته است، مانند: قیاس ، سنت صحابه و... و در مقابل، سنت اهل بیت هم از مباحثی شکل گرفته که مبتنی بر دیدگاه شیعه‌است. تعبیر امام درباره شباهت دوم چنین باشد: الاستدلال علی بعض الفروع ببعض الطرق التی لایرضی بها إلاّ العامّۀ؛

استدلال در بعضی از فروع، به وسیله بعضی از راه‌ها و دلیل‌هایی که فقط عامه به آن رضایت می‌دهند. در کتاب اجتهاد نیز همین مضمون به چشم می‌خورد: ربّما یوجد فی بعض کتب الأعاظم لبعض الفروع المستنبطۀ من الأخبار، استدلالات شبیهۀ باستدلالاتهم؛

نوعی از استدلال ورزی شبیه به استدلال ورزی اهل سنت در کلام اعاظم شیعه مشاهده می‌شود.

ولی چرا این نوع از استدلال‌های مختص به اهل سنت، انجام گرفته است؟ آیا علمای شیعه، آگاه به مباحث،مسائل و استدلال‌ های شیعه نبوده‌اند؛ یعنی دچار اشتباه شده‌اند، یا این که مصلحتی در این نوع استدلال‌ها وجود داشته است؟

امام معتقد است که مصلحتی و رای این نوع استدلال ورزی‌ها وجود دارد: أمّا الاستدلال علی بعض الفروع ببعض الطرق التی لایرضی بها إلاّ العامّۀ، فلأجل مصالح لایکاد یخفی علی القارئ عرفانها؛ فإنّ تحکیم المسألۀ من الطرق التی یرضی بها الخصم، من الفنون البحث و الجدل. از سخن امام استفاده می‌شود که برخلاف اکنون، پیش تر تعامل و ارتباط حوزوی میان شیعه و اهل سنت وجود داشته که از این جهت، علمای شیعه برای اقناع ایشان، به طرقی تمسک می‌جسته‌اند که این طرق مختص اهل سنت بوده و در دستگاه فقهی شیعه، جایگاهی نداشته است.

امام، در کتاب الاجتهاد به این نکته به صورت اختصار، اشاره کرده‌اند: ربّما یوجد فی بعض کتب الأعاظم لبعض الفروع المستنبطۀ من الأخبار، استدلالات شبیهۀ لاستدلالاتهم؛ لمصالح منظورۀ فی تلک الأزمنۀ. و چون مصالح مدّنظر در آن زمان‌ها، اکنون وجود ندارد، مجالی هم برای این نوع مصلحت‌اندیشی‌ها باقی نمی‌ماند. اما این مصلحت چیست؟ بنابر نظر امام، این مصلحت از باب اقناع طرف مقابل بوده است. شاید مصلحت را این گونه تلقی کنیم که در حقیقت، علمای شیعه، واژه‌هایی را برای بیان دیدگاه‌های خاص شیعه، از علمای اهل سنت پذیرفته‌اند و جهت رونق دهی و واژه پردازی و پیش برد علم اصول و بیان این که شیعه هم در این زمینه دارای دیدگاه‌هایی است، این واژه‌ها را به کاربسته‌اند.

برای مثال: (اجماع) ابتدا در کتاب‌های اهل سنت مطرح شد و در تفکر اصولی اهل سنت عنوانی پذیرفته شده بود. شیعه چون دیدگاه خاصی به‌اجماع داشت، آن اجماع را با همان تعریف، یعنی: (استفراغ الوسع فی تحصیل الظنّ بالحکم الشرعی) برگرفت. این تعریف را علامه حلّی یا محقق حلّی هم دارد. این تعریف همان تعریف اهل سنت است، ولی آیا دیدگاه کسی مثل صاحب معالم که این تعریف را عرضه می کند، همان دیدگاه اهل سنت است؟

علمای ما چنان می‌دیدند که می‌توان این واژه را با ارائه دیدگاهی جدید، مطرح کرد. بنابراین، واژه (اجماع) را برای دیدگاه خاصی (دیدگاه کاشف بودن) به کار گرفتند و پس از آن، این واژه، با معنای جدیدش جایگاه‌مناسبی یافت.

گاهی گفته می‌شود که تمسک علمای ما به اجماع از باب (مجاورت) با اهل سنت بوده و در واقع این مصلحت، برای رونق دادن به اصول شیعه ذکر شده تا در رقابت با اصول اهل سنت، چیزی کم نداشته باشد.

این انگیزه در علمای متقدم ما وجود داشته، چون در آن زمان، اجتهاد تفریعی هنوز شکل نگرفته بود. به همین دلیل، سعی علمای ما بر این بوده که با توسل به این امور، اصول شیعی را در برابر اصول اهل سنت نمایان کنند.

شیخ طوسی در مقدّمه مبسوط آورده است: سنّیان به ما طعنه می‌زنند که شیعه دارای اجتهاد نیست و من بر این اساس، تألیف کتاب مبسوط را شروع کردم، تا ثابت شود که فقه شیعه دارای نوآوری و روش و اصول و قواعد مخصوص به خود است.

این نشان می‌دهد که چنین انگیزه‌هایی وجود داشته، با این تفاوت که آنچه در مورد شیخ طوسی گفته شد، درباره اجتهاد تفریعی بوده، ولی آنچه امام مورد نظر قرار می‌دهد، در رابطه با طرح برخی از مسائل اصولی است.

چکیده سخن آن که دو نوع شباهت وجود دارد: یکی شباهت در استدلال‌هایی که در واقع مخصوص اهل سنت بوده و شیعه این نوع استدلال‌ها را برای اقناع اهل سنت و یا مجاورت با آنها پذیرفته است؛ و دیگر شباهت‌های طِبیعی که ربطی به سنی یا شیعه بودن ندارد که طبعاً عالم اصولی به طرح این مسائل می‌پردازد و در نهایت، یکی را انتخاب می کند.

افزایش مسائل غیر دخیل در استنباط به علم اصول از نظر امام این افزایش، در گذشته‌های دور انجام گرفته است و البته هم چنان ادامه دارد.

وی در این باره می گوید: ولو لا خوف الإطالۀ لعددتُ علیک مسائل بحث عنها الاُصولیون من قدیم و حدیث بحثاًمستوفاۀ، مع أنّه لایتوقّف علیه‌الاستنباط فی واحدۀ من المسائل؛

اگر مجالی می‌بود و خوف اطاله کلام نبود، مسائلی را که اصولی‌ها در گذشته و حال به بحث گذاشته‌اند، ذکر می کردم؛ مسائلی که هیچ نقشی در استنباط مسائل بر عهده ندارند. (به نظر می‌رسد: یا از آغاز تدوین علم اصول، این مسائل وارد علم اصول شده (که‌این فرض بعید به نظرٍ می‌رسد) و یا با‌اندکی تأخیر انجام گرفته است. ظاهراً از زمان محقق حلّی به بعد، بعضی از مسائل اضافی وارد علم اصول شد.)

این مرحله افزایش علم اصول، سیری تطوّری پیدا کرد و افزایش به صورتی شد که اکنون فرازهایی بسیار از علم اصول را در بر گرفته است؛ یعنی در بیشتر هر بخش از علم اصول، با سلسله مسائلی اضافی روبه رو می‌شویم که به صورت بیماری‌ای مزمن، دست و پای اصول را بسته است.

مشکلات و تبعات منفی مباحث اضافی، بسیار زیاد می‌نماید، به نحوی که اگر این روند تا چند سال دیگر ادامه پیدا کند، معلوم نیست علم اصول به کجا خواهد رسید و وضعیت این علم به رغم تمام زیبایی‌ها، طراوت‌ها، نوآوری‌ها و استدلال‌های قوی و متین آن به کجا خواهد انجامید. شرح این داستان را به مجالی دیگر موکول می کنیم.

بروز دیدگاه افراطی نسبت به علم اصول

این دیدگاه، همان دیدگاه اخباریان است.

اخباری‌ها در یک مقطع از تاریخ (و بیشتر در قرن یازدهم) ظهور پیدا کردند و با دیدگاهی افراطی نسبت به اصول، به انکار نقش اصول در استنباط دست زدند. امام واژه (افراط) را در مورد آنان به کار گرفته است. ((او می گوید: (فمن أنکر دخالۀ علم الاُصول فی استنباط الأحکام، فقد أفرط.))

منشأ بروز این دیدگاه افراطی چیست؟ و چرا اخباریان پدید آمدند؟ و چه عوامل و اسبابی اخباری گری را شکل داد؟

سه عامل تاریخی

امام به سه عامل تاریخی اشاره می کنند:

وجود مسائل اضافی در علم اصول

یعنی تصوری که از علم اصول در مرحله قبل پیدا شد و یک سلسله مباحث بی خاصیت و بی نقش به او اضافه شد، باعث شد که این دلزدگی به وجود آید و اخباری گری محصول و نقطه بروز این دلزدگیِ از علم اصول است.

در اینٍ باره می گوید: ویمکن أن یکون هذا التطویل، مصدرا لطعن الأخباریین فی تدوین مسائل اُصول الفقه. (از این عبارت، این نکتهِ نیز به دست می‌آید که افزایش مطالب زاید، جدیداً به وجود نیامده، بلکه در زمان علمای متقدم نیز این افزایش بوده است.)

اکنون نیز بعضی‌ها، هنگام برخورد با این مسائلِ اضافی علم اصول، از کلیات این علم زده می‌شوند، کهَ البته باید متوجه بود، وجود یک بیماری در اصول نباید اصل حیات علم اصول را زیر سؤال ببرد، بلکه باید این بیماری را معالجه کرد.

ییکی این که بعضی از مباحث زاید، در کتب اهل سنت وجود داشته و چون علمای شیعه سعی می کرده‌اند که مطالب آنها را در کتاب‌های خود مطرح کنند، این مطالب از کتاب‌های آنها به کتاب‌های شیعه منتقل شده است، چنان که بحث مشتق تنها ثمره‌ای فرضی دارد و ثمره خارجی برای آن تصور نمی‌شود؛

عامل دیگر این که اصول، چارچوب مشخصی نداشته و به آرامی چارچوب پیدا کرده است. ابتدا در میان اهل سنت، با نحو و کلام مخلوط بود و کم کم نحو و سپس کلام مجزّا شد. مباحث علم اصول هم از نخست مشخص نبود و هر کس بنا به سلیقه خود مطالبی را به آن افزود؛ مطالب مختلف نسل اوّل، به وسیله نسل‌های بعدی در اصول گنجانده شده و نسل‌های بعدی هم به همین صورت، مطالب نسل‌های قبل را پاره‌ای از اصول دانسته‌اند و کم کم تصور بر این شده که این مسائل، جزئی از علم اصول است.

عامل دیگر این افزایش، نیاز به بعضی مطالب بوده که پس از جای گیری آن در علم اصول، نیاز به آن مطالبٍ از بین رفته است.

اخیراً افزایش مباحث زاید، شتاب بیشتری گرفته که علل دیگری دارد و از بازگو کردن آنها در این مجال، سرباز‌می‌زنیم.

شباهت مسائل و نوع استدلال ورزی

شباهت مسائل و نوع استدلال ورزی علم اصول نزد شیعه، با علم اصول نزد اهل سنت؛ این شباهت به نظر اخباری‌ها دلیل بر پیروی شیعه از اهل سنت است و با این استدلال که: باید از امامان پیروی کرد و پیروی از امامان به این معنی است که بر روایات تکیه زنیم، به مخالفت با علم اصول پرداختند. اخباری‌ها به دلیل حساسیتی که نسبت به علمای اهل سنت داشتند و اصول را نیز ساخته و پرداخته اهل سنت قلمداد می کردند، به مخالفت با آن پرداختند.

امام در این باره می‌گوید: کما أنّه هنا مصدراً آخر لطعنهم؛ فإنّهم لاحظوا بعض ما ألّفوه أصحابنا فی اُصول الفقه، و رأووا أنّ المسائل المدوّن فیها وطریق الاستدلال علیها، یشبه أو یتّحد مع طریق العامّۀ، فزعموا أنّ مبانی استدلالهم عین ما حرّروه فی کتب اُصولهم.

این نکته در عبارت فوق مطرح می‌شود که اخباری‌ها از شباهت اصول تشیع به اصول اهل سنت، این نتیجه را گرفتند که مباحث اصولی اهل سنت، مبانی استدلالی فقه شیعه را تشکیل می‌دهد، در حالی که در این زمینه به خطا رفتند.

به‌این نکته در کتاب اجتهاد و تقلید، اشاره شده است: (وظنّی أنّ تشدیدنکیر بعض أصحابناالأخباریین علی الاُصولیین فی تدوین الاُصول و تفرّع الأحکام علیها، إنّمانشأ من ملاحظۀ بعض مباحث کتب الاُصول ممّا هی شبیهۀ فی کیفیۀ الاستدلال و النقض و الابرام بکتب العامّۀ، فظنّوا أنّ مبانی استنباطهم الأحکام الشرعیۀ أیضاً شبیهۀ بهم؛ من استعمال القیاس و الاستحسان و الظنون، مع أنّ المطّلع علی طریقتهم یری أنّهم لم یتعدّوا عن الکتاب و السنّۀ و الإجماع الراجع إلی کشف الدلیل المعتبر، لاالمصطلح بین العامّۀ.

پرونده‌ای به مناسبت سالگرد پایان نگارش کتاب اصولی «مناهج الوصول» امام خمینی؛ در گفت‌وگو با:

حجت الاسلام والمسلمین سید محمد صادق محمدی

حضرت امام به یقین مبتکر است

حجت الاسلام والمسلمین سید محمد صادق محمدی استاد سطوح عالی و رئیس انجمن علم اصول حوزه علمیه قم، ویژگی‌های اصولی حضرت امام را مورد توجه قرار داد و از میزان عنایت امام به امور عقلی و همچنین تاثیرپذیری متقابل فقه و اصول سخن گفت.

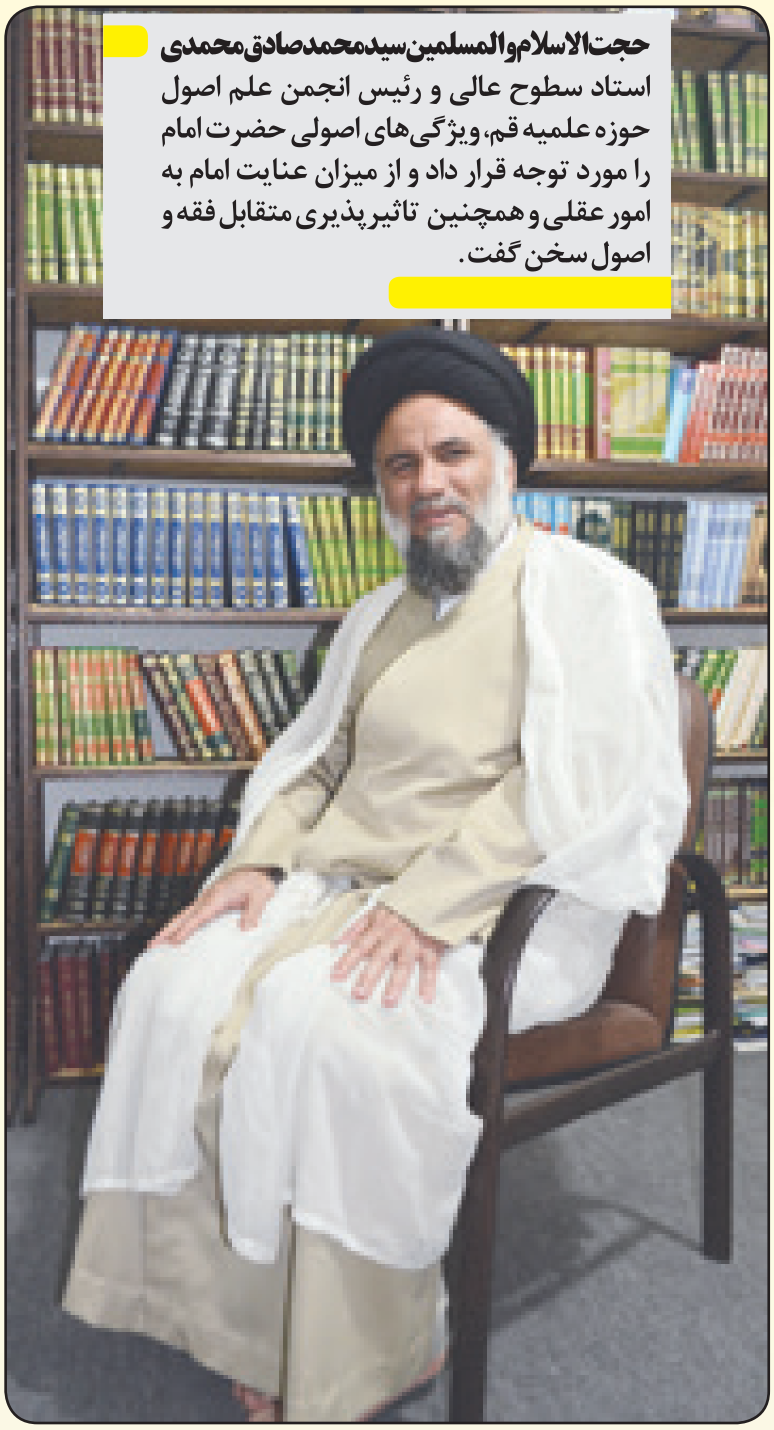

در ارتباط با ویژگی ها و نو آوری های اصولی حضرت امام(ره) مطالبی بفرمائید؟

بله. ابتدا، چندنکته دربارۀ حضرت امامره عرض کنم: اگر بخواهیم بین بزرگان علم اصول و علم فقه و هر علوم حوزوی، تقسیم‌بندی داشته باشیم؛ شاید بتوان به تقسیمی سه‌گانۀ مؤسس و مبتکر و مبیّن نظرات اعلام، رسید؛ البته، مؤسس و مبتکر و مبیّن، باید به‌خوبی تعریف شوند؛ مثلا گفته می‌شود مرحوم شیخ انصاری رحمت‌الله‌علیه مؤسس علم اصول است؛ یعنی مبانی علم اصول را به‌یک مدرسۀ خاصی تبدیل کرد و همچنین گفته می‌شود مدرسۀ النائینیره و هکذا بزرگان دیگر.

مؤسس، کسی است که مبانی علم اصول را تغییر دهد و مکتب نوینی را پایه‌گذاری کند؛

مبتکر، اصول جدیدی را پایه‌گذاری نمی کند؛ ولی در علم اصول ابتکارات فراوانی دارد که اصطلاحا مبتکر معرفی می‌شود.

مبیّن هم که مشخص است چیز جدیدی نمی‌آورد؛ اما بیانگر نظرات دیگران است و همچنین مروج خوبی برای نظرات دیگران است. البته مبیّن گاهی مستشکل هم هست و این هم درجات مختلفی دارد حضرت امامره به‌یقین مبتکر است؛ یعنی ابتکارات زیادی در مسائل اصولی، مسائل فقهی و علوم دیگر دارد، چون امام صرفا فردی اصولی یا صرفا فقیه، نبود؛ بلکه فردی هم اصولی و هم فقیه و هم فیلسوف و حکیم بود. او شخصیتی ذوابعاد بود، در مسائل فلسفی صاحب نظر بود، او هم در مسائل تفسیر قرآن صاحب نظر بود و هم در مسائل عرفان.

در اصول و فقه، واقعا چهره‌ای مبتکر بود؛ من ابتکارات ایشان را به دو قسم تقسیم می‌کنم: ۱.روشی؛ ۲. محتوایی. حضرت امام (قدس سره) وقتی که وارد مسائل عقلی می‌شود به‌روش خود بحث می کند؛ یعنی با روش فلسفی، چون فردی فیلسوف و حکیم است. به‌تمام معنا و به‌حمل شایع، ولی وقتی وارد بحث اصول فقه می‌شود در بیشتر جاها، عینک فلسفی را از بررسی‌ها و دقت‌های خود، جدا می کند، یعنی درواقع، ایشان، بااینکه فیلسوف است، ولی در اصول فقه، بیشتر، عقلائی فکر می کند و معتقد است که مسائل دقیق فلسفی نباید وارد اصول و فقه شود و مسائل فلسفی را از مباحث اصولی جدا می کند؛ البته منافاتی هم ندارد که در ملازمات عقلی اصول فقه و در استدلال‌ها، برهانی وارد شود؛ اما در جاهایی که باید عقلائی پیش برویم ایشان معتقد است که نباید مسائل فلسفی را داخل در اصول فقه کرد.

یعنی شما معتقد هستید که ایشان امور عقلی را در اصول و فقه، اصلا دخالت نمی‌دادند؟

خیر، من به‌طور کلی عرض نکردم. ایشان معتقد است که برخی از مباحث فلسفی و عقلی ربطی به علم اصول ندارد و نباید آنها را وارد مباحث اصولی کرد؛ البته ایشان، عقلی استدلال می کند، عقلائی استدلال می کند، فلسفی استدلال می کند، برای اینکه روشن شود، بهتر است، بحثی را بیان کنم: مشهور اصولی‌ها، معتقد هستند که هرعلمی، موضوع واحدی نیاز دارد. استدلالی فلسفی نیز بر آن باور، آورده‌اند که وحدت هر علمی به وحدت غرضِ مترتب بر آن است؛ مثلا غرض از علم نحو، صیانَت از زبان در خطای در آن است یا غرض از علم منطق، صیانت از خطای در فکر است. اینجا ادعا شده است که وحدتِ غرضِ مترتب بر مسائل علم اصول، کشف می کَند از وجود جامع ذاتی، یعنی وجود جامع واحد ذاتی بین مسائل علم اصول که غرضِ واحد از همان جامعِ واحد صادر می‌شود؛ یعنیَ اگر جامع ذاتی، بین مسائل نباشد، معنایش این است که واحدی از کثیر صادر شده است! بعد گفته‌اند که این مطلب با قاعدۀ "الواحد لایصدرإلا من‌الواحد" نمی‌سازد؛ یعنی درواقع، قاعدۀ "الواحد" را در مسئلۀ علمی که در علم اصول مطرح شد، وارد کرده‌اند، آقای خوئیره در اجودالتقریرات، وحدت را سه‌قسم می‌کند و می‌فرماید که وحدت شخصی، وحدت نوعی و وحدت عنوانی داریم، بعد، می فرماید که اگر وحدت غرضِ مترتب بر مسائل علمِ، وحدت شخصی باشد و یَک غرض واحد شخصیِ مترتب بر جمیع مسائل علم اصول وجود داشتهَ باشد در این حالت هر مسئله‌ای به‌عنوان جزءالعلة، مؤثر در تحقق آن غرض است و این اشکالی ندارد و اگر وحدت غرض که مترتب بر مسائل علم اصول است، وحدت نوعی باشد؛ یعنی هر مسئله‌ای، غرضی دارد؛ منتها همۀ اغراض که مترتب می‌شود بر مسائل علم اصول، زیر مجموعۀ یک "جامع ذاتی" می‌شود، دراین‌صورت قاعدۀ الواحد لایصدر إلا أن‌الواحد، ایشان می‌گوید که مشکلی ایجاد نمی کند برای اینکه واحد نوعی از علل متباین صادر می‌شود؛ مانند حرارت که از شمس صادر می‌شود و از اصطکاک دوشیء هم صادر می‌شود و هکذا... یعنی قاعدۀ الواحد را در وحدت نوعی، منطبق نمی‌داند و این را در تعلیقه ی اجود می فرماید ولی در کتاب محاضرات انطباق قاعده ی الواحد را بر واحد نوعی می پذیرد و می گوید واحد نوعی کاشف از علت واحد بالنوع است، منتها ایشان، می گوید: غرض اصول فقه، واحدی عنوانی است؛ یعنی غرضی که مترتب می‌شود بر مسائل علم اصول، وحدتی عنوانی دارد؛ یعنی، جامعی ذاتی بین اغراض مترتب بر مسائل علم اصول وجود ندارد؛ بلکه جامعی انتزاعی است. بعد ایشان می‌فرماید، قاعدۀ الواحد در "واحد نوعی" پیاده می‌شود نه در "واحد عنوانی"، از مجموع کلمات آقای خوئیره در می‌آید که ایشان قاعدۀ الواحد را منطبق بر واحد نوعی می‌داند؛ ولی می گوید که غرض مترتب بر مسائل علم اصول وحدت عنوانی دارد.

حضرت امامره این مطلب را در مناهج الوصول و بعضی از کتاب‌های دیگر ریشه‌ای حل می کند و اساسا، می گوید که استناد به قاعدۀ الواحد، برای اثبات وحدت موضوعِ علم ممالاینبقی أن‌یصدر ممن‌له‌حظ من‌العقلیاَت، یعنی می گوید، نباید در مسائل علم اصول، قاعدۀ الواحد را آورد! به‌این دلیل که قاعدۀ الواحد، مربوط به‌بسیط حقیقی است و ربطی به‌مسائل اعتباری ندارد و اساسا، نباید در علم اصول از قاعدۀ الواحد استفاده کرد. این روش امام

که در فلسفه هم جای بحث قرار گرفته است، در مواجه با مسائل علم اصول خیلی قابل توجه است. امام، فیلسوف عالی و کامل است؛ ولی معتقد است که برخی از قواعد عقلی، ربطی به‌اصول فقه ندارد و بااین گونه مسائل ریشه‌ای برخورد می کند. به‌نظر می‌رسد سبک امام در اصول فقه که در مجموع، روشی عقلائی را دارد؛ یعنی درعین حال که از قواعد عقلی و برهان‌های عقلی زیاد استفاده می کند؛ اما تا آنجایی که با سیرهٔ عقلا، ارتباط دارد، واردسیرهٔ فلسفی نمی‌شود، به‌عنوان مثال می توان، بحث دلالت امر بر وجوب نام برد که دربارهٔ آن چهار نظریه وجود دارد:

۱. برخی‌ها مثل مرحوم آخوند، قائل به‌دلالت امر به وضع هستند؛ یعنی دلالتش بر وجوب به‌واسطهٔ وضع است؛

۲. برخی مثل مرحوم محقق عراقی، قائل‌اند از جهت اطلاق و مقدمات حکمت است که دلالت دارد؛

۳. برخی مثل مرحوم نائینی و مرحوم خویی، به‌حکم‌عقل تمسک می کنند؛

۴. حضرت امام، قائل به حکم عقلا است؛

به‌عبارتی امام، دلالت امر بر وجوب را عقلی نمی‌دانست و نظریهٔ دخالت عقل در وجوب را رد می کند و نیز دونظریهٔ دیگر را نمی‌پسندید و می‌فرمود که به‌حکم عقلا، بر وجوب دلالت می کند، در مناهج‌الوصول هم این مطلب را دارد، از مواردی که به طریق عقلائی اشاره دارند در بحث مفهوم شرط است، چون ایشان قائل به‌مفهوم شرط نیست؛ بلکه قائل هستند که شرط از لحاظ صناعت مفهوم ندارد.

در اینجا دارد: إن طریق استفادهٔ الأحکام من القضایا هوالإستظهارات العرفیه لاالدقائق العقلیه، کلامی که ایشان دارد که طریق استفادهٔ احکام از قضایا، استظهارات العرفیه است، نه دقائق، این کلام امام را به‌نظر بنده در اصول ایشان در جاهای مختلف، می‌توان دید و به ایشان منتسب کرد که نسبت به‌اصول فقه، دیدگاهی عقلائی دارد.

نکتهٔ دیگری هم که بنده از کتب حضرت امام استفاده کرده‌ام؛ این است که ایشان در بحث‌های مختلف، به آن نکتهٔ اصلی، اشاره می‌کند و به تطویلات و مسائل مقدمات طولانی که برخی از بزرگان ما دارند، وارد نمی‌شود. مسلک ایشان، آمیخته ای از تفکر و تتبّع است و بلکه بیشتر می‌شود گفت که تفکری، بوده است نه تتبّعی، البته در کلمات ایشان، تتبّع هم به‌چشم می‌خورد و دراین جهت، کلمات ایشان، نشانگر این است که وی اهل تتبّع هم بوده است. ایشان مطلب را از ریشه و اساس بررسی می کرد تا آنجایی که امکان دارد از ذکر مقدمات مطوّل و خسته کننده پرهیز می کنند.

این روش امام در مباحث اصولی بود؟

بله. در مباحث اصولی و کتاب مناهج‌الوصول که عرض کردم این‌گونه هستند، در اکثر جاها این‌چنین است. یکی‌دو شاهد هم در این قصه می‌آورم؛ مثلا در مسئلهٔ جواز استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد ایشان در ابتدا می فرماید که: الحق جواز استعمال اللفظ فی أکثر من معنی واحد، بعد بلافاصله مراد از استقلال و انفراد که در کلمات اصولی‌ها هست را، بیان می کند که مراد، یکون‌المستعمل فیه و المعنی‌الملقا إلی‌السامع متعددا؛ یعنی آن نکته اصلی را بیان می‌کند و از همان ابتدا هم الحق جواز استعمال اللفظ فی اکثر من معنا واحد و در همین مسئله هم ایشان وارد آن دقت عقلی که مرحوم آخوند در این قصه داشته است، نمی‌شود و معتقد است که مسئلهٔ استعمال لفظ، مسئلهٔ فناءاللفظ فی المعنی نیست که بحث مفصلی دارد که باز هم از دقت های فلسفی در اینجا هم پرهیز می کند و می‌فرماید؛ اصلا استعمال لفظ در اکثر از یک معنی، حقیقت استعمال این نیست که مرحوم آخوند فرموده است که حالا وارد جزئیاتش نمی‌شویم و موارد متعددی هست در این خصوص که ایشان در عین حالی که تسلط کامل بر فلسفه و حکمت داشته است: وارد مسائل دقیق فلسفی که ارتباط با اصول ندارد، وارد نمی‌شود و پرهیز می کند و به‌شدت مخالفت می‌کند

البته، مقصود بنده این نیست که امام از برهان‌های عقلی استفاده نمی کند، خیر، ایشان کاملا استفاده‌های زیادی از برهان های عقلی در اصول فقه دارد؛ اما معتقد است که برخی از قواعد فلسفی ربطی به علم اصول ندارد، در واقع ایشان روشی تهذیبی اعمال می کند؛ یعنی مسائل علم اصول را از برخی از مباحث فلسفی، کاملا جدا می کند؛ ولی در عین حال، استدلال های عقلی بسیار محکمی هم دارد؛ مثلا در بحث اقتضاءالامر بالشیء للنهی عن ضده، آن برهانی که از مشهور نقل می‌شود که در کتاب‌ها وجود دارد؛ اشکالی دارد و آن اشکال این است که ایشان، معتقد است که "عدم"، بطلان محض است و چیزی که بطلان محض است، معنا ندارد که متوقف باشد بر شیء دیگر یا شیء دیگر متوقف بر آن باشد، تقدم‌وتأخر در "عدم"، معنا ندارد؛ پس، اینکه گفته می‌شود، عدم علت ، علتِ برای عدم معلول است، این تسامح است و اینکه گفته می‌شود عدم‌المانع از اجزاءالعلهٔ است، ایشان می فرماید که برگشت می کند به اینکه وجود مانع، مانع از تحقق معلول است، عدم، بطلان محض است، نه اینکه عدم‌المانع، دخالت داشته باشد برای وجود معلول، بنابراین، نتیجه می گیرد و وارد بحث اصولی می‌شود؛ یعنی عدم‌الضد، مقدمه برای وجود ضد خود نیست که این بحث مفصل است (نک: تهذیب‌الأصول، ج۱ ، ص۲۳۱).

بنابراین از لحاظ روشی، حضرت امام را می‌شود متمایل به‌روش عقلائی دانست و از سویی، ایشان، از تطویلاتی که موجب تشتت اذهان شود، دوری می کند و فقط نکتهٔ اساسی را در هر بحثی مطرح می کند و وارد بحث می‌شود و سپس نظر خودشان را هم می‌فرمایند.

می توانیم بگوییم این روش، نوعی نوآوری است یا در سیرهٔ دیگران هم چنین روشی وجود داشت؟

مجموع این‌دو را شایدبتوان گفت نوآوری است؛ ولی در بحث‌های بزرگان دیگر هم این روش، به‌چشم می‌خورد؛ منتها به‌نظر بنده، مجموع اصول حضرت امام را که در نظر بگیریم از حیثی که چنین روشی را در دانشی به نام علم اصول فقه کاملا به‌کار می بندد و اهتمام ویژه‌ای دارد می‌شود گفت که روشی کم‌نظیر است.

> **در اصول و فقه، واقعا چهره‌ای مبتکر بود؛ من ابتکارات ایشان را به دو قسم تقسیم می کنم: ۱. روشی؛ ۲. محتوایی. حضرت امام (قدس سره) وقتی که وارد مسائل عقلی می‌شود به‌روش خود بحث می کند؛ یعنی با روش فلسفی، چون فردی فیلسوف و حکیم است. به‌تمام معنا و به‌حمل شایع، ولی وقتی وارد بحث اصول فقه می‌شود در بیشتر جاها، عینک فلسفی را از بررسی‌ها و دقت‌های خود، جدا می کند، یعنی درواقع، ایشان، بااینکه فیلسوف است، ولی در اصول فقه، بیشتر، عقلائی فکر می کند و معتقد است که مسائل دقیق فلسفی نباید وارد اصول و فقه شود و مسائل فلسفی را از مباحث اصولی جدا می کند؛ البته منافاتی هم ندارد که در ملازمات عقلی اصول فقه و در استدلال‌ها، برهانی وارد شود؛ اما در جاهایی که باید عقلائی پیش برویم ایشان معتقداست که نباید مسائل فلسفی را داخل در اصول فقه کرد.**

تأثیرپذیری متقابل فقه حضرت امام از اصول و نیز اصول از فقه را در چه اندازه می‌بینید؟

جواب‌دادن به این سؤال مشکل است؛ چون، باید به‌طور کامل، فقه امام را بررسی کرد و ببینیم اصول ایشان در فقه چه تأثیری داشته است؟!

به‌هرحال، فقه امام، ویژگی‌هایی مثل دیدگاه ولایی حکومتی دارد که با مکاتب دیگر متمایز شده است و در این دیدگاه، هیچ شک‌وشبهه‌ای نیست، ازاین‌رو، پاسخ به این پرسش، بستر دیگری را طلب می کند که البته قدری در این خصوص هم مطلبی خواهم گفت

نوآوری‌های امام، بیشتر در چه حوزه‌هایی بوده‌است؟

حضرت امام، نوآوری در اصول و فقه، یقینا داشته است و نمونه‌هایی را می‌توان نام برد؛ منتها آن ویژگی که در این مرد بزرگ هست که شاید کمتر پیدا شود و آن، این است که حضرت امام در هر بحثی که وارد می‌شود با دیدگاه خودش بحث را مطرح می کند و درواقع در استدلال‌ها، در روش استدلال و در نکته‌هایی که بیان می کند، حرف‌های زیادی دارد؛ البته همهٔ اینها را نمی‌توان، نوآوری نامید؛ اما در مجموع ایشان، ابتکارات زیادی در بحث‌های اصولی دارد: برای مثال، ایشان در بارهٔ مراتب‌الحکم، به‌مرحوم آخوندره، اشکال می کند که مراتب حکم، چهار تا نیست که ایشان بیان کرده است [مرحوم آخوند مراتب حکم را چهار مرتبه می‌داند: مرتبهٔ‌الإقتضاء؛ مرتبهٔ‌الإنشاء؛ مرتبهٔ‌الفعلیه‌و مرتبهٔ‌التنجّز].

حقیر در کتاب تطبیقات‌اصولیه که چاپ شده است، کامل توضیح داده‌ام که مسلک امام در مراتب حکم با مسلک مرحوم آخوند، متفاوت است، ایشان مراتب حکم را چهارتا، نمی‌داند؛ بلکه دو مرتبه می‌داند: یکی مرتبهٔ‌الإنشاء و یکی مرتبهٔ‌الفعلیه، البته در برخی از کلمات ایشان هم شاید بتوان برداشت کرد که به یک مرتبه قائل است و مرتبهٔ‌الإنشاء و مرتبهٔ‌الفعلیه را دو مرتبه از مراتب حکم نداند؛ بلکه دو شکل از یک مرتبه بداند؛ ولی در برخی از کلمات، دست‌کم، این است که ایشان به دو مرتبه قائل هستند: إنشاء و فعلیت. فعلیت را نیز، متفاوت از فعلیت آخوند(ره) و خویی(ره) معنا می کند، آقای آخوند فعلیت را به‌معنای انقداح اراده و کراهت فی النفس الولوی و النبوی می‌داند، مرحوم آقای خوئی و مرحوم نائینی فعلیت حکم را به فعلیت موضوع می‌دانند که هر گاه موضوع فعلیت پیدا کرد حکم هم فعلی می‌شود بحث مفصلی دارد...

حضرت امام، فعلیت را به‌این معنا نمی‌داند، ایشان فعلیت را به فعلیت موضوع در خارج نمی‌داند در کتاب انوارالهدایه و تهذیب‌الأصول، وجود دارد که ایشان فعلیت را به این معنا می‌داند که وقتی تخصیصات و تقییدات، ورود پیدا کرد و از طرف مولا صادر شد، به‌حسب ارادهٔ جدی مولا، آنجا می‌گوید که حکم، فعلی شده است یا در برخی از کلمات تقریرات ایشان است که زمانی که به زمان اجراء رسید، حکم، حکم فعلی می‌شود؛ اولا ایشان مراتب حکم را دو مرتبه یا یک مرتبه می‌داند؛ ولی فعلیت را غیر از فعلیت آقای آخوند و مرحوم نائینی می‌داند و به‌نظر می‌رسد که خود این، نوعی نوآوری است؛ یعنی این، مطلبی است که در کلمات حضرت امام وجود دارد. مطلب دیگری که می‌توان به ایشان نسبت داد و آن این است که ایشان در برخی از مباحث، خیلی دقیق وارد شده است؛ مثلا این قاعده که «الماهیهٔ من حیث هی لیست‌الا هی، لاموجوده و لامعدومه و لامطلوبه و لاغیر مطلوبه»، ایشان دارد که این عبارتی که اصولی‌ها نقل می کنند، مربوط به حمل اولی ذاتی است یعنی حضرت امام باز موشکافی می کند و می فرماید که این قاعده فلسفی ربطی به اینجا ندارد؛ و این دقت کامل امام را در مسائل اصولی می‌رساند یا مثلا در بحث «الماهیهٔ توجد بوجود فرد ما و تنعدم بانعدام جمیع الأفراد»این قاعده می‌گوید "طبیعی" به‌وجود "فردی" موجود می‌شود؛ یعنی انسان به‌وجود زید موجود می‌شود؛ همان‌گونه که به‌وجود "عمرو" هم‌موجود می‌شود؛ ولکن، منعدم‌شدن طبیعت به‌انعدام همه افراد است؛ این یک قاعده‌ای است که در تمام کتاب‌های اصولی، به کرات وجود دارد، حضرت امام می‌فرماید که این مطلب را ما، نمی‌پذیریم الماهیهٔ توجد بوجود فرد ما، درست است؛ ولی تنعدم بانعدام فرد ما، یعنی آن طرف را هم ایشان همین را قائل است، ایشان می فرماید که طبیعی به وجود یک فرد موجود می شود انسان به‌وجود زید موجود می‌شود؛ همان‌طور که به‌وجود "عمرو"

هم موجود می‌شود؛ منتها زید و عمرو که در واقع، انسانی واحد نیستند، هر کدام از آنها یک انسان و یک طبیعت است، ایشان می‌فرماید که چرا عدم زید عدم ماهیت انسان نباشد؟ یعنی عدم فردی، موجب عدم طبیعت شود؛ چرا این چنین نباشد! اشکالی ندارد که ماهیت در آن واحد متصف به وجود و عدم شود؛ مانند اینکه انسان در آن واحد، متصف به سیاهی و سفیدی می‌شود: شخصی سفید و شخصی أسود و شخصی أبیض است؛ بنابراین ایشان می‌فرماید که الماهیة توجد بوجود فرد و تنعدم بانعدام فرد؛ این، نیز می‌بینید که دقت خیلی خوبی حضرت امام در اینجا دارند، مسائل مختلفی است؛ مثلا، ایشان در خیلی از موارد باب الفاظ قائل به مجاز نیست این‌هم، بحث مفصلی دارد یا مثلا ایشان در بحث "وضع" که مرحوم آخوند، آن را چهار قسم می‌کند: وضع عام‌وموضوع‌له عام؛ وضع خاص‌وموضوع‌له خاص؛ وضع عام‌وموضوع‌له خاص و بالعکس. مرحوم آخوند، بخش چهارم را محال می‌داند و می‌فرماید وضع خاص‌وموضوع‌له عام، معنا ندارد؛ چرا؟ برای اینکه جزئی نمی‌تواند مرآت کلی باشد، عکسش می‌تواند کلی و عام، مرآت و وجه باشد برای خاص، ولی بالعکس محال است. حضرت امام، اینجا، وارد دقت خاصی می‌شود و معتقد است که یا هردو محال است یا هردو ممکن است. اینکه شما بیایید بین قسم سوم و قسم چهارم، فرق قائل شوید؛ یعنی، بگویید وضع عام‌وموضوع‌له خاص، این ممکن است؛ ولی وضع خاص‌وموضوع‌له عام محال است، این را حضرت امام نمی‌پذیرد یا هردو، ممکن است یا هردو محال است؛ البته در کلمات عبارات، متفاوت است؛ ولی به‌هرحال مفهوم عام با مفهوم جزئی اینها متباین هستند و هیچ کدام نمی‌توانند مرآت دیگری شوند، البته، بحث‌هایی که الان داریم، نمی خواهیم بگوییم که مطالب حضرت امام صحیح است یا ناصحیح است؛ بلکه بحث در دقت‌های حضرت امام است که باید مورد بررسی قرار بگیرد یا در موضوع خطابات قانونیه بحث‌های متعددی در آن شده است و الحمدلله خوب هم به آن پرداخته شده است. خطابات قانونیه که بحث آن را بنده در تطبیقات"اصولیه آورده‌ام؛ یعنی مسائل اصولی را بر فروع فقهی، تطبیق کرده‌ایم، آنجا بحثش آمده است. حضرت امام در رابطه با کیفیت و چگونگی تشریح و قانون‌گذاری، خطابات قانونیه را مطرح می‌کند. برخی، قائل‌اند که این خطابات در کلمات مرحوم اصفهانی بوده است؛ اما من جستجو کردم، پیدا نکردم که این خطابات قانونیه در کلمات دیگران هم باشد، به شکل قاطع می‌توان این را به حضرت امام نسبت داد که ایشان، خطابات قانونیه را پرورش داد و ثمراتش را بیان کرد اگر هم در کلمات دیگران آمده باشد، خیلی اجمالی گذشته است؛ ولی حضرت امام این مسلک بسیار پر مغز و پرثمره را با نام خطابات قانونی، بیان و تبیین کرده است و مفصل آن را بسط و توسعه داده است، ایشان معتقد است که هم احکامی شخصیه داریم و هم احکام قانونیه و کلیه داریم و اعتقاد دارد که احکام الهی به‌شکل "خطابات قانونیه" جعل شده است و احکام روی عناوین [موضوعات] رفته است، نه روی افراد و مصادیق، بنابراین، امام، مسلکی بسیار با ارزشی را بوجود آورد به نام خطابات قانونیه که احکام انحلالی نیست و احکام به افراد انحلال پیدا نمی‌کند؛ البته بحث مفصل است، آیا امام در عام و مطلق به‌طور کامل این مطلب را می‌فرماید یا فقط در مطلق، می‌فرماید؟ اینها، جزئیاتی است که باید در جای خودش بحث شود؛ ولی به هرحال، ایشان خطابات قانونیه را که مطرح می‌کند با مسلک مرحوم نائینی کاملا در تضاد است؛ یعنی مرحوم نائینی، قائل به انحلال است؛ اما مرحوم حضرت امام، قائل به انحلال نیست و احکام را انحلالی نمی‌داند، لذا مرحوم حضرت امام چون احکام را روی عناوین می‌برد، می‌فرماید: احکام، همان‌طور که برای جاهل و عالم جعل شده است و مشهور، قائل هستند که احکام برای جاهل و عالم وضع شده است، برای قادر و عاجز و ذاکر و ناسی و ملتفت و غافل احکام، وجود دارد؛ یعنی همهٔ اینها، مکلف هستند؛ منتها عاجز و ناسی و امثال ذلک معذوراند، چطور دربارهٔ "جاهل" اصولی‌ها، می‌فرمایند که جاهل، معذور از حکم است و حکم برای جاهل جعل شده است؛ ولی معذور است، در عاجز نیز، همین‌طور است. مسلک خطابات قانونیه که استدلال‌های فراوانی حضرت امام، برای این مسلک می‌آورد و اشکالاتی شده است و جواب داده است، ثمرات این مسلک، بسیار بسیار مهم است؛ البته این مسلک با تفاوت دیدگاه امام نسبت به فعلیت هم ارتباط دارد، حضرت امام، فعلیتی که مرحوم آقای نائینی قبول دارد را به‌هیچ‌عنوان، نمی‌پذیرد و ما هم نظرمان همین است و فعلیت مرحوم نائینی، اثبات‌پذیر نیست؛ اما آنچه اکنون، می‌خواهیم روی آن تکیه کنم، ثمرات بسیار زیادی است که بر این خطابات قانونیه بار می‌شود.

مهم ترین این ثمرات کدام‌اند؟

مثلا فرض بفرمایید، اینکه در علم اصول آمده است که اگر برخی از اطراف علم اجمالی، از محل ابتلاء خارج باشد، دیگر علم اجمالی، منجز نیست، منجز تکلیف نیست، فردی که خارج است، از محل ابتلاء خارج است و فردی هم که الان مورد ابتلاء است برائت بر او جاری است؛ اما مرحوم امام، طبق خطابات قانونیه، خروج از محل ابتلاء را مانع از تکلیف، نمی‌داند؛ یعنی خارج بودن یک طرف از محل ابتلاء و خارج‌نبودن، طبق همان مسلک خطابات قانونیه، تفاوتی در منجّز بودن علم اجمالی، ندارد. یکی از دیگر ثمرات ، تعلق تکلیف به عاصی و کافر است؛ یعنی، علماء شیعه قائل‌اند که تکلیف به عاصی و کافر تعلق می گیرد؛ این حکم با مسلک امام، کاملا توجیه‌پذیر است؛ یعنی خیلی ریشه‌ای مطلب حل می‌شود. ممکن است جواب‌های دیگری هم باشد؛ ولی در مسلک امام، اساسی حل می‌شود و دلیل، این است: همان‌طور که خطابات قانونیه بیان می‌کند، احکام نسبت به عاجز وجود دارد و احکام به همگان و به همهٔ مکلفین، تعلق می گیرد طبق خطابات قانونیه نسبت به عاصی و کفار هم تعلق می‌گیرد؛ هرچندکه عاصی، میل به حکم مولا ندارد و عاصی است، کفار هم همین‌جور، ولی طبق مسلک خطابات قانونیه، تکلیف اینها، کاملا توجیه دارد که البته، نمی‌خواهیم وارد ریزه کاری‌های بحث شویم؛ همچنین ثمرهٔ دیگر این است که اصولی‌ها در مسئلهٔ شک در قدرت، می‌گویند: اگر مکلف، نمی‌داند قدرت دارد یا ندارد آنجا می‌دانید که اگر شک در شرط کنیم، شک در مشروط هم می‌شود و باید برائت، جاری شود؛ اگر شک در شرطی، مانند قدرت باشد، طبق قاعده می‌توانیم برائت، جاری کنیم و حال آنکه اصولی‌ها، می‌گویند شک در قدرت، محل جریان احتیاط است؛ پس این را چگونه می‌توان با مسلک حضرت امام توجیه کرد؟ خطابات قانونیهٔ امام توجیه می‌کند و می گوید که ولو اینکه شخص عاجز باشد؛ این عدم قدرت، تکلیف را منتفی نمی‌کند؛ ولو اینکه او عاجز باشد؛ حتی یقین باشد که عاجز است باز تکلیف او را دربر می‌گیرد؛ بنابراین فقط معذور است و در مسئلهٔ شک در قدرت که می‌گویند محل احتیاط است، کاملا با مسلک حضرت امام‌ره، توجیه‌پذیر است.

مسئلهٔ دیگر که خیلی هم مهم است؛ این است که در بحث ترتب آقایان قائل‌اند به اینکه، اهم فعلی است و در صورت عصیان اهم، مهم، فعلی می‌شود؛ یعنی قائل به ترتب طولی هستند که این هم بحث مفصلی دارد، از شیخ بهائیره این بحث گرفته شده است تا اکنون که حضرت امام وقتی که خطابات قانونیه را مطرح می‌کند در بحث ترتب، اهم‌ومهم در اهم و مهم، فعلی می‌شوند. این‌طور نیست که فعلیت، در اهم و مهم ، طولی باشد. هردو، فعلی می‌شوند؛ این‌هم، ثمره‌ای است که دیگر بحث ترتب به آن معنایی که در کلمات اصولی‌ها هست، برچیده می‌شود.

خطابات قانونیه، وقتی که از حضرت امام مطرح شد، دیگر ترتب، جایگاهی ندارد، این‌هم از دیگر ثمرات بود، ثمرهٔ مهمی هم در استصحاب در شبهات حکمیه دارد که من در نوشته‌هایم دارم، ثمرهٔ دیگر این است که در بحث اجتماع امرونهی، دیگر در بحث اینکه، آیا مندوحه لازم است یا مندوحه لازم نیست؟ بنا بر مسلک حضرت امام، دیگر مندوحه لازم نیست؛ یعنی این‌طور نیست که باید مندوحه باشد؛ چون بحث این است که آیا مندوحه لازم است یا لازم نیست؟ بنا بر مسلک خطابات قانونیه، دیگر مندوحه لازم نداریم؛ بنابراین اجتماع امرونهی در جایی هم که مندوحه نباشد، جاری است؛ یعنی بحثش می‌آید. بحث‌های متعددی، حدود شاید، پانزده ثمره از مسلک خطابات قانونیه، یادداشت کرده‌ام که اینها مسائلی است که در مکتب اصولی حضرت امام طرح می‌شود و بحث می‌شود؛ البته به‌نظر بنده، باید، گروهی بیایند و واقعا نوآوری‌های امام، مسالک حضرت امام در اصول‌وفقه و... را واقعا تبیین کنند؛ البته زمان بر است. شاید چندین سال طول بکشد؛ ولی باارزش است.

در دنیای امروز، کاری که دانشمندان می‌کنند؛ این است که مسالک علمای خودشان را تبیین می‌کنند، بیش از سی‌وهفت سال [از عمر جمهوری اسلامی گذشته است]؛ باید مبانی معمار انقلاب و کسی که واقعا مؤسس انقلاب بود تبیین گردد.

حضر تعالی تا به حال، چه تألیفاتی در حوزهٔ اصولی داشته است؟

البته مقالات که متعدد داشتیم و نیز مقالات اصولی متعددی داریم، نوشته‌های متعددی داریم، سه یا چهار جلد داریم به نام "تطبیقات‌الاصولیه علی‌الفروع‌الفقهیه" که جلد اول آن به چاپ رسیده است و به‌نظرم کار نویی است.

معتقد هستم، حوزه، باید به‌این‌گونه مسائل که ثمرمحوری است، بیشتر بپردازد. درواقع، تطبیقات اصولی، نگاهی با رویکرد ثمره‌محوری و کاربردی‌محور است و این خیلی مهم است که در علم اصول، اتفاق بیافتد؛ البته دربارهٔ تطبیقات اصولی، برخی، مقالات و کتبی هم نوشته‌اند و به آن پرداخته‌اند؛ اما درحد آدرس یا موجز، اما ما به آن، بصورت تحلیلی پرداخته‌ایم که ان‌شاالله، امیدواریم، این کتاب مورد استفاده قرار بگیرد و حوزویان آن را تکمیل کنند و بهتر بنویسند و بهتر تحقیق کنند.

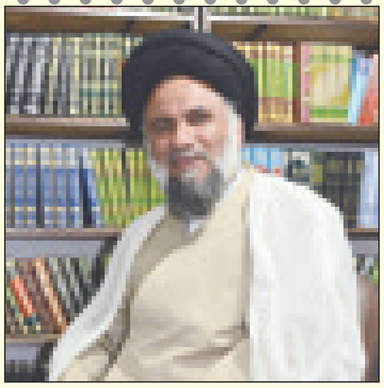

بحث‌های متعددی، حدود شاید، پانزده ثمره از نظر به خطابات قانونیه، یادداشت کرده‌ام که اینها مسائلی است که در مکتب اصولی حضرت امام طرح می‌شود و بحث می‌شود؛ البته به‌نظر بنده، باید گروهی بیایند و واقعا نوآوری‌های امام، مسالک حضرت امام در اصول‌وفقه و... را واقعا تبیین کنند؛ البته زمان بر است. شاید چندین سال طول بکشد؛ ولی باارزش است. در دنیای امروز، کاری که دانشمندان می‌کنند؛ این است که مسالک علمای خودشان را تبیین می‌کنند، بیش از سی‌وهفت سال [از عمر جمهوری اسلامی گذشته است]؛ باید مبانی معمار انقلاب و کسی که واقعا مؤسس انقلاب بود تبیین گردد.

پرونده‌ای به مناسبت سالگرد پایان نگارش کتاب اصولی «مناهج الوصول» امام خمینی؛ در گفت‌وگو با:

حجت‌الاسلام والمسلمین ابراهیم طاهری کیا

در مطالب مسلم هم مناقشه می فرمود

حجت الاسلام والمسلمین ابراهیم طاهری کیا تاریخچه نگارش و کتابشناسی کتاب شریف مناهج‌الوصول حضرت امام را مورد توجه قرار داد و از کتب اصولی حضرت امام سخن به میان آورد.

از تاریخچه نگارش کتاب شریف «مناهج الوصول الی علم الاصول» و نامگذاری آن بفرمایید؟

درس خارج اصول حضرت امام خمینی از مباحث ادله اجتهادیه و اصول عملیه و به عبارت دیگر از مباحث جلد دوم کفایة الاصول مرحوم آخوند خراسانی به تقاضای عده‌ای از فضلا از جمله مرحوم شهید آیت‌الله مطهری و مرحوم آیت‌الله منتظری شروع شده است.

این که چرا حضرت امام خارج از اول مباحث الفاظ شروع نکردند به جهت این بود که حضرت آیت‌الله العظمی بروجردی خارج اصول را از مبحث الفاظ یعنی جلد اول کفایة الاصول مرحوم آخوند خراسانی را تدریس می‌نمودند و این فضلا چون در درس ایشان شرکت می کردند از حضرت امام درخواست می‌نمایند که مباحث جلد دوم کفایه را شروع نمایند. با رسیدن درس به مبحث اجتهاد و تقلید در سال ۱۳۷۰ هجری قمری دوره تمام می‌شود و محصول این دوره کتاب‌های «انوار الهدایة فی التعلیقة علی الکفایة»، «بدائع الدرر فی قاعدة تفی الضرر»، «الاستصحاب»، «استعادل و الترجیح» و «الاجتهاد و التقلید» می‌باشد.

بعد از این در همان سال ۱۳۷۰ هجری قمری حضرت امام از ابتدای مباحث اصول (مبحث الفاظ) شروع به تدریس خارج اصول نمودند که تا سال ۱۳۷۷ هجری قمری این دوره به طول انجامید که مباحث الفاظ این دوره در دو مجلد تحت عنوان «مناهج الوصول الی علم الاصول» که توسط مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی نام‌گذاری گردیده بود به چاپ رسید.

چاپ‌های کتاب مناهج الوصول در چه زمان‌هایی بوده‌است؟

کتاب مناهج‌الوصول یک بار در سال ۱۳۷۳ شمسی با همت و تلاش مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت امام خمینی دفتر قم تنظیم و به زیور طبع آراسته گردید و پس از آن چندین نوبت تجدید چاپ شد ولی در سال ۱۳۹۴ مجددا در ضمن «موسوعة الامام الخمینی» به همراه بقیه آثار حضرت امام با تحقیق و ویرایش جدید به چاپ رسید.

منهج و روش اصول حضرت امام در مسائل اصولی چگونه‌است؟

روش و شیوه تدریس حضرت امام چنان‌چه شاگرد بزرگوار ایشان مرحوم حضرت آیت‌الله العظمی فاضل لنکرانی فرموده‌اند بر این بود که مطالب را از اساس مورد دقت و تأمل قرار می‌دادند و چه بسا بعضی از مطالب که مسلّم فرض شده بود ایشان در آن مناقشه می‌نمودند و به همین جهت نتیجه بحث عرضی می‌شد و نوبت به فروعات آن نمی‌رسید. مزیت این روش این بود که باعث رشد و پرورش فکری شاگردان ایشان می‌شد.

مبانی اختصاصی حضرت امام در مباحث اصولی آیا استخراج شده است؟

بعضی از مبانی اختصاصی و آراء ابتکاری حضرت امام عبارتند از:

الف. خطابات قانونیه

ب. نقد «الماهیة توجد بوجود فردٍ ما و تنهدم بانعدام جمیع الأفراد».

ج. مراتب حکم که مرحوم آخوند خراسانی آن را چهار مرحله می‌دانند که عبارتند از مرحله «اقتضاء»، «انشاء»، «فضیلت» و «تنجّز» ولی حضرت امام دو مرحله بیشتر قائل نیستند.

د. قیاس علل تشریعیه به علل تکوینیه.

هـ. فرق بین عام و مطلق.

کتب اصولی دیگری که از حضرت امام موجود است بیان و تفاوت مناهج را با آن‌ها بیان نمایید.

کتابهای اصولی حضرت امام در عنوان‌های ذیل که عبارتند از «مناهج الوصول الی علم الاصول»، «الطلب و الإرادة»، «انوار الهدایة فی التعلیقة علی الکفایة»، «بدائع الدرر فی نفی قاعدة الضرر»، «الاستصحاب»، «التعادل و الترجیح»، «الاجتهاد و التقلید» و «لمحات الاصول» که تقریر حضرت امام از مباحث درس اصول حضرت آیت‌الله العظمی بروجردی می‌باشد خلاصه می‌شود.

از میان این عناوین کتاب شریف انوار الهدایة به صورت تعلیقه بر کفایة الاصول مرحوم آخوند خراسانی می‌باشد، ولی بقیة عناوین را حضرت امام به صورت مستقل مطرح و بحث نموده‌اند.

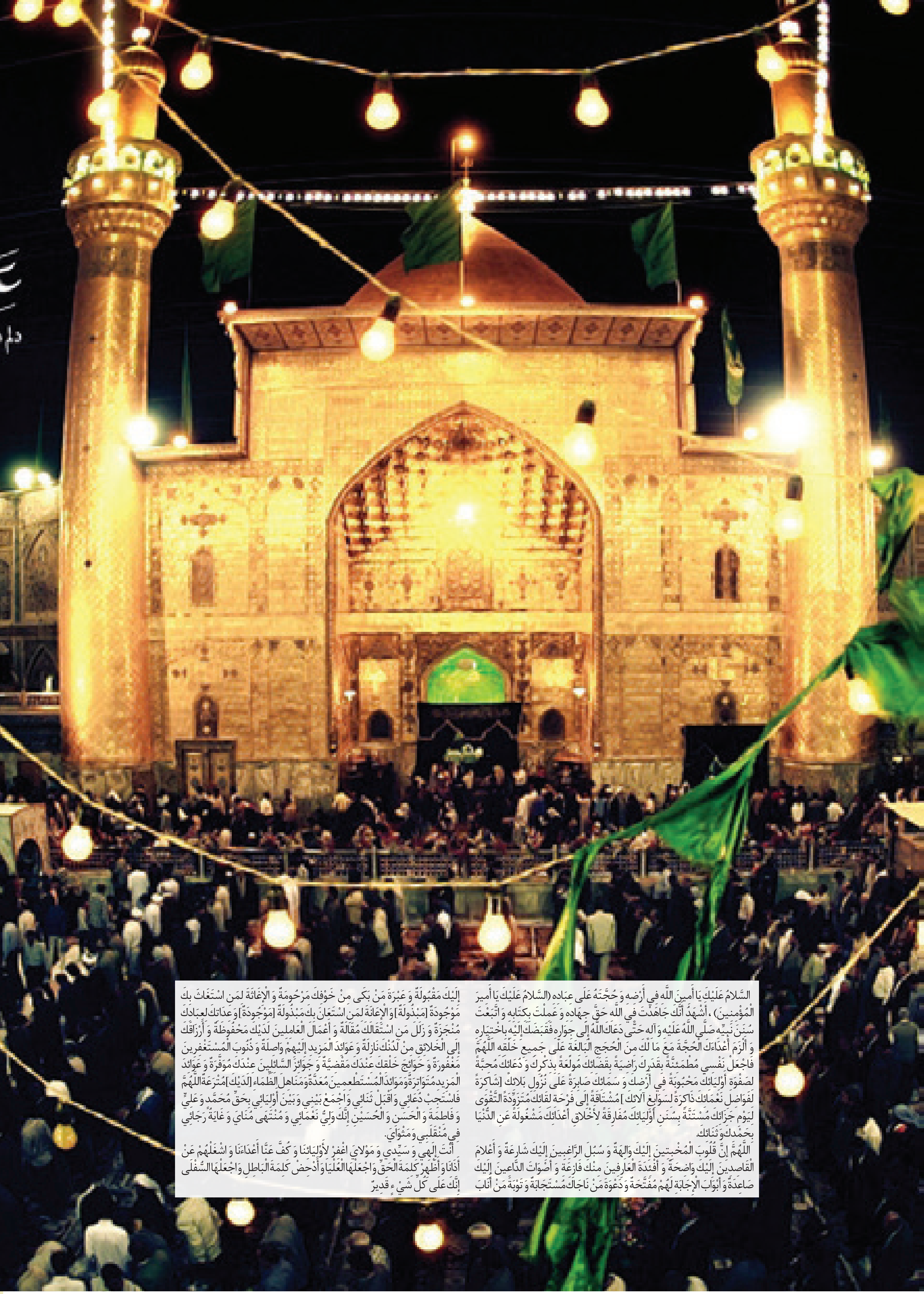

السَّلامُ عَلَيْكَ يا أَمينَ اللّٰه في أَرْضه وَ حُجَّتَهُ عَلى عِبادِه (السَّلامُ عَلَيْكَ يا أَميرَ الْمُؤْمنينَ) ، أَشْهَدُ أَنَّكَ جَاهَدْتَ فِي اللَّه حَقَّ جِهَادِه وَ عَمِلْتَ بِكِتَابِه وَ اتَّبَعْتَ سُنَنَ نَبِيِّه صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آله حَتَّى دَعَاكَ اللّٰهُ إِلَى جِوارِه فَقَبَضَكَ إِلَيْه بِاخْتِيَارِه وَ أَلْزَمَ أَعْدَاءَكَ الْحُجَّةَ مَعَ مَا لَكَ مِنَ الْحُجَجِ الْبَالِغَةِ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِه اللّٰهُمَّ فَاجْعَلْ نَفْسِي مُطْمَئِنَّةً بِقَدَرِكَ رَاضِيَةً بِقَضَائِكَ مُولَعَةً بِذِكْرِكَ وَ دُعَائِكَ مُحِبَّةً لِصَفْوَةِ أَوْلِيَائِكَ مَحْبُوبَةً فِي أَرْضِكَ وَ سَمَائِكَ صَابِرَةً عَلَى نُزُولِ بَلائِكَ [شَاكِرَةً لِفَوَاضِلِ نَعْمَائِكَ ذَاكِرَةً لِسَوَابِغِ آلائِكَ] مُشْتَاقَةً إِلَى فَرْحَةِ لِقَائِكَ مُتَزَوِّدَةً التَّقْوَى لِيَوْمِ جَزَائِكَ مُسْتَنَّةً بِسُنَنِ أَوْلِيَائِكَ مُفَارِقَةً لِأَخْلاقِ أَعْدَائِكَ مَشْغُولَةً عَنِ الدُّنْيَا بِحَمْدِكَ وَ ثَنَائِكَ.

اللّٰهُمَّ إِنَّ قُلُوبَ الْمُخْبِتِينَ إِلَيْكَ وَالِهَةٌ وَ سُبُلَ الرَّاغِبِينَ إِلَيْكَ شَارِعَةٌ وَ أَعْلامَ الْقَاصِدِينَ إِلَيْكَ وَاضِحَةٌ وَ أَفْئِدَةَ الْعَارِفِينَ مِنْكَ فَازِعَةٌ وَ أَصْوَاتَ الدَّاعِينَ إِلَيْكَ صَاعِدَةٌ وَ أَبْوَابَ الْإِجَابَةِ لَهُمْ مُفَتَّحَةٌ وَ دَعْوَةَ مَنْ نَاجَاكَ مُسْتَجَابَةٌ وَ تَوْبَةَ مَنْ أَنَابَ إِلَيْكَ مَقْبُولَةٌ وَ عَبْرَةَ مَنْ بَكَى مِنْ خَوْفِكَ مَرْحُومَةٌ وَ الْإِغَاثَةَ لِمَنِ اسْتَغَاثَ بِكَ مَوْجُودَةٌ [مَبْذُولَةٌ] وَ الْإِعَانَةَ لِمَنِ اسْتَعَانَ بِكَ مَبْذُولَةٌ [مَوْجُودَةٌ] وَ عِدَاتِكَ لِعِبَادِكَ مُنْجَزَةٌ وَ زَلَلَ مَنِ اسْتَقَالَكَ مُقَالَةٌ وَ أَعْمَالَ الْعَامِلِينَ لَدَيْكَ مَحْفُوظَةٌ وَ أَرْزَاقَكَ إِلَى الْخَلائِقِ مِنْ لَدُنْكَ نَازِلَةٌ وَ عَوَائِدَ الْمَزِيدِ إِلَيْهِمْ وَاصِلَةٌ وَ ذُنُوبَ الْمُسْتَغْفِرِينَ مَغْفُورَةٌ وَ حَوَائِجَ خَلْقِكَ عِنْدَكَ مَقْضِيَّةٌ وَ جَوَائِزَ السَّائِلِينَ عِنْدَكَ مُوَفَّرَةٌ وَ عَوَائِدَ الْمَزِيدِ مُتَوَاتِرَةٌ وَ مَوَائِدَ الْمُسْتَطْعِمِينَ مُعَدَّةٌ وَ مَنَاهِلَ الظِّمَاءِ [لَدَيْكَ] مُتْرَعَةٌ اللّٰهُمَّ فَاسْتَجِبْ دُعَائِي وَ اقْبَلْ ثَنَائِي وَ اجْمَعْ بَيْنِي وَ بَيْنَ أَوْلِيَائِي بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ إِنَّكَ وَلِيُّ نَعْمَائِي وَ مُنْتَهَى مُنَايَ وَ غَايَةُ رَجَائِي فِي مُنْقَلَبِي وَ مَثْوَايَ.

أَنْتَ إِلٰهِي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلايَ اغْفِرْ لِأَوْلِيَائِنَا وَ كُفَّ عَنَّا أَعْدَاءَنَا وَ اشْغَلْهُمْ عَنْ أَذَانَا وَ أَظْهِرْ كَلِمَةَ الْحَقِّ وَ اجْعَلْهَا الْعُلْيَا وَ أَدْحِضْ كَلِمَةَ الْبَاطِلِ وَ اجْعَلْهَا السُّفْلَى إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

گفت‌وگویی به مناسبت شهادت امیرالمومنین امام علی (علیه‌السلام):

حجت‌الاسلام والمسلمین علی خادم زاده

امیرالمومنین بردبارترین مردم نسبت به اشتباهات و گناهان دیگران بود

حجت‌الاسلام والمسلمین علی خادم زاده مدرس سطوح عالی حوزه علمیه قم ضمن توجه به جایگاه ابن ابی الحدید، پیرامون نظر وی در مورد نهج‌البلاغه و همچنین در باب أفضلیت امیرالمومنین، نکات جذاب و شنیدنی را بیان داشتند.

امیرالمؤمنین(ع) از شخصیت برجسته‌ای برخوردار است که هم میان دوستان و هم دشمنان و حتی منتقدین مذاهب دیگر خود را نمایان کرده است. یکی از کسانی که همواره نظرات او مورد توجه و تجزیه و تحلیل قرار گرفته «ابن ابی الحدید» است. ابتدا علاقه‌مندیم از شخصیت ابن ابی الحدید برایمان بگویید تا بعد به دیدگاه‌های ایشان نسبت به حضرت امیر(ع) و نهج البلاغه بپردازیم.

بنده قبلا از حسن سلیقه‌ی شما تشکر می کنم؛ چون موضوع امیرالمؤمنین(ع) و فضائل ایشان به قدری گسترده است که علاوه بر علمای اسلام، علمای دیگر ادیان و هم‌چنین افرادی که متدین به دین خاصی نیستند نیز سخن گفته یا قلم فرسایی کرده‌اند. شرح نهج البلاغه‌ی ابن ابی الحدید دومین شرح نهج البلاغه است که پس از تألیف آن نوشته شده است. اولین شرح نهج البلاغه مربوط به «قطب الدین راوندی» است. ابن ابی الحدید معتزلی (عزالدین أبوحامد عبدالحمید بن ابی الحدید) در مدائن متولد شده. پدرش در آن‌جا قاضی بوده است. در جوانی از مدائن به بغداد که در آن زمان مرکز تعلیم و تعلم بوده مهاجرت کرده و مشغول علم‌آموزی شده است. ایشان شاعر و مورخی قوی بوده است؛ یعنی اگر بخواهیم یکی از امتیازات شرح ایشان را معرفی کنیم این است که نکات تاریخی فراوان و متقن همراه با تحلیل در این کتاب موج می‌زند. ایشان ارتباط نزدیکی با «ابن علقمی» شیعی وزیر «معتصم» آخرین خلیفه‌ی عباسی داشته است و ظاهرا این شرح را نیز به درخواست ایشان نوشته‌اند. از این رو ابن علقمی ایشان را به عنوان رئیس کتابخانه‌ی بغداد انتخاب کرده است و این بر اهمیت کتاب شرح نهج البلاغه می‌افزاید؛ چون شخصی این شرح را نوشته که علاوه بر ذوق علمی و تاریخی، بر منابع اسلامی و کتاب‌های مختلف حدیثی، فقهی و تاریخی تسلط و دستیابی داشته است و این می‌تواند نکته‌ی حائض اهمیتی در این شرح باشد. ایشان بیش از پانزده تألیف داشته‌اند که مهم‌ترین و مفصل‌ترین آن‌ها شرح نهج البلاغه است. از بقیه‌ی آثار ایشان اطلاع زیادی در دسترس نیست و اساسا کتاب‌های دیگر ایشان اصلا متداول نیست. ایشان در سال ۵۸۶ متولد شده‌اند و در ۶۵۶ در هفتاد سالگی وفات یافته‌اند. از نظر مذهب «شافعی» هستند و از حیث اعتقاد «معتزلی». بنابراین در ظاهر ما نمی‌توانیم ایشان را یک عالم شیعی بنامیم، چون خودش تصریح می کند که در عقاید معتزلی است و محققین نیز ایشان را در فقه شافعی می‌دانند. بنابراین یک عالم سنی شافعی معتزلی نویسنده‌ی این شرح است.

همان‌طور که شما فرمودید ابن ابی الحدید به خاطر شرحش بر نهج البلاغه مشهور است؛ در این رابطه نیز سخن زیاد گفته شده، اما ناگفته‌های دیگری باقی مانده است؛ ابتدا علاقه‌مندیم نظر ایشان را در مورد نهج البلاغه بدانیم.

نکته خوبی را مطرح فرمودید، به دلیل این‌که مؤلف نهج البلاغه مرحوم سید رضی(رضوان الله علیه) نیازی به ذکر سند خطبه‌ها، نامه‌ها و حکمت‌های امیرالمؤمنین(ع) ندیده‌اند؛ یا به خاطر رعایت اختصار و یا به خاطر شهرت آن‌ها که در کتاب‌های دیگر موجود بوده. به هر جهت این اسناد در نهج البلاغه ذکر نشده و همین دستمایه‌ی برخی معاندین شد که در صحت نهج البلاغه تردید کنند؛ حالا یا در صحت همه‌ی آن یا در برخی از مطالب. جناب ابن ابی الحدید در مواضع مختلفی از نهج البلاغه دفاع کردند؛ اولا این‌که این کتاب را انتخاب می کنند و وقت‌شان را روی آن می گذارند نشان می‌دهد که از حیث صحت سند برای ایشان هیچ خدشه‌ای نداشته، ضمن این‌که در شرح خطبه‌ی ۱۰۸ نهج البلاغه ایشان بیانی دارد که نشان می‌دهد تردیدی در صحت انتصاب این کتاب به امیرالمؤمنین(ع) ندارد؛ می گوید: «همه‌ی خطبه‌های امیرالمؤمنین خوب است، لکن این خطبه(خطبه‌ی ۱۰۸) بقیه‌ی سخن‌ها را می‌خورد «ولکن هذا حدیث یأکل الأحادیث» یعنی از جهت فصاحت و بلاغت سرآمد آن‌هاست؛ بعد می‌گوید: «من أراد أن یتعلم الفصاحهٔ و البلاغهٔ و یعرف فضل الکلام بعضه علی بعض فلیتأمل هذه الخطبهٔ» «کسی که دوست دارد فصاحت و بلاغت را بشناسد و یک سخن را با سخن دیگر بسنجد در این خطبه تأمل کند.» حضرت در این خطبه پیرامون ملائکهٔ الله سخن می‌گویند؛ بعد می‌گوید: «نمی‌توان این خطبه را غیر از خدا و رسولش به احدی جز امیرالمؤمنین(ع) نسبت داد». بعد در ادامه می‌گوید: «امیرالمؤمنین(ع) در عرصه‌های مختلف خدا را یاری کرده؛ گاهی در میدان جنگ به وسیله‌ی دست و شمشیر و گاهی نیز با زبان و بیان خودشان به یاری خدا و دین او شتافته‌اند» «تارهٔ بیده و سیفه و تارهٔ بلسانه و نطقه و تارهٔ بقلبه و فکره» بعد در ادامه می‌گوید: «إن قیل جهاد و حرب فهو سید المجاهدین و المهاربین و إن قیل وعظ و تذکیر فهو أبلغ الواعظین و المذکّرین» «اگر سخن از جنگ و جهاد به میان آید، امیرالمؤمنین(ع) سید مجاهدین است؛ واگر سخن از وعظ و موعظه به میان آید، او برترین موعظه کنندگان است؛ و اگر سخن از فقه و تفسیر باشد، او رئیس فقها و مفسران است؛ و اگر سخن از عدل و توحید باشد، او امام عدل و توحید است.» این نشان می‌دهد که این شرح بر کتابی نوشته شده است که از حیث فصاحت و بلاغت بی‌نظیر است. هم‌چنین در ذیل خطبه‌ی ۱۸۴ نهج البلاغه ایشان به روشنی پیرامون صحت این کتاب بحث می کند. همه‌ی این‌هایی که عرض شد سخنان ابن ابی الحدید است. ایشان در جلد دهم شرح و ذیل خطبه‌ی ۱۸۴ استدلالی برای صحت کتاب نهج البلاغه دارد که می گوید: «کسانی که در صحت نهج البلاغه تردید دارند، یا باید همه‌ی آن را ساخته‌ی شخصی غیر از امیرالمؤمنین(ع) بدانند یا برخی از آن را؛ هر دو احتمال پیرامون نهج البلاغه باطل است» چرا؟ «و الأول باطل بالضروره لأنّا نعلم بالتواتر صحت اسناد بعضه إلی امیرالمؤمنین» این که بگوییم همه‌ی نهج البلاغه از شخصی غیر از المؤمنین است، قطعا حرف گزاف و باطلی است؛ چون برخی از فرمایشات امیرالمؤمنین در نهج البلاغه به تواتر به ما رسیده است؛ یعنی محققین، محدثین و مورخین قبل از سید رضی برخی از این‌ها را نقل کرده‌اند. پس این احتمال که همه‌ی نهج البلاغه مربوط به امیرالمؤمنین نباشد قطعا باطل است. احتمال دوم این است که مقداری از نهج البلاغه از امیرالمؤمنین است و برخی هم از حضرت نیست. ایشان استدلال می کند اگر کسی اهل ذوق و ادب باشد و با شعر شاعری مأنوس شود، اگر یک بیت وسط ابیات آن شاعر معروف گنجانده شود، فورا متوجه می‌شود که این بیت

از آن شاعر نیست. ایشان «ابو نواس» را مثال می‌زند که علما و ادبای ما برخی از اشعار منسوب را از او نفی می‌کنند و می‌گویند چون با اشعار قطعی ابو نواس انس گرفته‌اند، متوجه می‌شوند که فلان بیت یا شعر از او نیست. ایشان می‌گوید وقتی که شما در نهج البلاغه تحقیق می‌کنید، متوجه می‌شوید که همه‌ی نهج البلاغه بر یک منهج استوار است «و أنت اذا تأملت نهج البلاغه وجدته کله ماء واحدا» «نهج البلاغه مانند آب رونده‌ای است که در یک سطح جاری است» «و نفس واحدا و اصلوب واحدا» «و اصلوب و منهجی واحد دارد» «کالجسم البسیط الذی لیس بعض من ابعاضه مخالفا لباقی الابعاض فی الماهیهٔ» «و مانند جسم بسیطی است که نمی‌شود آن را از هم تفکیک کرد.» پس نمی‌شود گفت برخی از آن از امیرالمؤمنین است و برخی نیست. سپس نهج البلاغه را با قرآن مقایسه می‌کند و می‌گوید: «و کالقرآن العزیز أوله کاوسطه و اوسطه کآخره و کل سورهٔ منه و کل آیهٔ مماثلهٔ فی المأخذ و المذهب و الفن و الطریق و النظم لباقی الآیات و السور و لو کان بعض نهج البلاغه منحولا و بعضه صحیحا لم یکن ذلک کذلک» «نهج البلاغه مانند قرآن عزیز است؛ ابتدایش مانند وسط آن و وسطش مانند پایان آن است؛ هر سوره و آیه‌ای با دیگر آیات و سور هماهنگ است؛ اگر چنین بود که برخی از نهج البلاغه از امیرالمؤمنین باشد و برخی نباشد، پس دیگر نباید بر یک منهج واحد باشد و حال آن که از ابتدا تا انتها بر یک منهج است.» لذا با این بیانات به این نتیجه می‌رسیم که از منظر جناب ابن أبی الحدید نهج البلاغه کتابی است که قطعا محتوای آن منقول از امیرالمؤمنین(ع) می‌باشد.

در مورد ابن ابی الحدید معروف است که خداوند را به خاطر برتر قرار دادن مفضول بر أفضل سپاس می‌گوید؛ نظر ابن ابی الحدید در مورد أفضلیت مولا نسبت به دیگر اصحاب رسول خدا(ص) چیست؟

آن عبارتی که شما اشاره کردید در شرح نهج البلاغه است که «الحمدلله الذی قدم المفضول علی الأفضل» ایشان می‌گوید که خدا خلیفه‌ی اول را که از حیث فضیلت پایین‌تر است بر امیرالمؤمنین(ع) که فضیلت بالاتری دارد مقدم کرده است. نظر جناب ابن أبی الحدید از همین عبارت روشن می‌شود که ایشان امیرالمؤمنین(ع) را از خلیفه‌ی اول و به طریق اولی از بقیه‌ی خلفا و دیگر اصحاب بالاتر می‌داند. ایشان در مقدمه‌ی شرح نهج البلاغه به صراحت به این موضوع می‌پردازد که امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب(ع) از همه‌ی خلفا و اصحاب رسول خدا(ص) أفضل است. سپس ایشان سؤالی را مطرح می‌کند که أفضل به چه معناست: «هل المراد به الأکثر ثوابا أو الأجمع لمزایا الفضل و الخلال الحمیده» چون گاهی مراد از افضل، ثواب بیشتر است و معنای دوم این است که صفات حمیده و فضائل او بیشتر می‌باشد؛ أمیرالمؤمنین(ع) به کدام یک از این دو معنا أفضل از بقیه‌ی خلفاء و أصحاب است؟ ایشان می‌گوید به هر دو معنا: «أنه أفضل علی التفسیرین معا» «او به هر دو معنا از همه‌ی أصحاب أفضل است» و بعد می‌گوید: «دیگر بیش از این در این‌جا نمی‌شود این مسئله را توضیح داد و جای آن در مباحث کلامی است.» بنابر این او امیرالمؤمنین(ع) را از همه‌ی أصحاب بالاتر می‌داند.

ایشان قائل است که بازگشت همه‌ی علوم، به علی بن ابیطالب(ع) است و می‌گوید: «یکی از علوم علم فقه است؛ هر فقیهی در اسلام(در همه‌ی مذاهب) عیال امیرالمؤمنین است و از سفره‌ی فقه آن بزرگوار ارتزاق می‌کند» سپس توضیح می‌دهد که چگونه علم رؤسای مذاهب اربعه‌ی اهل سنت به امیرالمؤمنین(ع) برمی‌گردد؛ در ادامه دارد: «یکی از علوم، علم تفسیر قرآن است علم تفسیر از او گرفته شده؛ اگر به کتب تفسیر مراجعه کنید صحت آن را خواهید یافت. چون اکثر مطالب تفسیری از علی بن ابیطالب(ع) و عبدالله بن عباس است و مردم می‌دانند که ابن عباس هر چه دارد از شاگردی در مکتب علی بن ابیطالب(ع) دارد... یکی از علوم ادبیات عرب است. مردم همه می‌دانند که او آغازگر علم ادبیات عرب می‌باشد و آن را بر «ابی اسود دوئلی» املا کرده است» و مفصل در مورد منتهی شدن همه‌ی علوم به علی بن ابیطالب(ع) سخن گفته است.

دیدگاه و نظر ابن أبی الحدید معتزلی در رابطه با فدک چیست؟

سؤال خوبی است؛ چون در ابتدا به نظر می‌رسد که موضوع فدک مربوط به صدیقه‌ی طاهره زهرای مرضیه(س) است، اما از منظر دیگری مربوط به امیرالمؤنین(ع) نیز می‌شود؛ چون در نهج البلاغه هم این بحث آمده است؛ ذیل نامه‌ی حضرت به عثمان بن حنیف بحث فدک آمده و به همین مناسبت جناب ابن أبی الحدید معتزلی در مورد آن در جلد شانزدهم شرح نهج البلاغه مطالب فراوانی دارد. ایشان یک عبارت جالبی دارد: «و اعلم أنّ الناس یظنّون أنّ نزاع فاطمه(س) أبابکر کان فی أمرین» «بدان مردم گمان می کنند که نزاع فاطمه(س) با أبوبکر در دو مسئله بوده است» «فی المیراث و النحلهٔ» «یکی در میراث و دیگری در نحله» «و قد وجدت فی الحدیث أنها نازعت فی أمر ثالث» «و من در حدیث یافتم که مورد اختلاف فاطمه(س) با ابوبکر علاوه بر این دو امر مسئله‌ی سومی نیز بوده» «و منعها أبوبکر ایّاه أیضا و هو سهم ذوی القربی» «ابوبکر علاوه بر میراث و نحله، سهم ذوی القربی را نیز از ایشان منع کرد.» ایشان نکته‌ی دیگری در این زمینه دارد؛ می‌گوید: «من به شخصی در شهر حله گفتم: «به نظر تو چرا ابوبکر و عمر فدک را از فاطمه(س) منع کردند؟» ایشان در جواب گفت: «هدفشان این بوده که امیرالمؤمنین(ع) را تحقیر کنند.»» در مجموعه‌ی مباحثی که ایشان پیرامون فدک دارد می‌گوید: «فدک حق صدیقه‌ی طاهره(س) بوده، اما اگر از این مطلب نیز کوتاه بیاییم و بگوییم حق با ابوبکر بوده، ولی چون فاطمه‌ی زهرا(س) به میدان آمده و این مطالبه را داشته، شایسته بود که از باب حفظ حرمت رسول خدا(ص)، ابوبکر با درخواست ایشان موافقت می‌کرد.» نکته‌ی دیگری که ایشان راجع به فدک دارد این است که می‌گوید: «به استادم گفتم: «آیا فاطمه در این ادعا راست می‌گفت؟» استادم گفت: «بله؛ فاطمه راست می‌گفت» گفتم: «ابوبکر هم می‌دانست که فاطمه راست می‌گوید و حق با اوست؟» گفت: «بله؛ می‌دانست» گفتم: «اگر می‌دانست حق با اوست چرا فدک را به او نداد؟» استادم لبخندی زد؛ یعنی مطلبی است که تو آن را درک نمی‌کنی؛ بعد استادم نکته‌ی ظریفی گفت: «اگر آن روز ابوبکر فدک را به صرف این که فاطمه(س) مدعی آن است به او می‌داد، فردا می‌آمد و می‌گفت خلافت نیز حق علی بن ابیطالب(ع) است، بنابر این ابوبکر برای این که راه را در آینده بر فاطمه‌ی زهرا(س) ببندد، فدک را نیز از حضرت منع کرد.»»

این مطالب که فرمودید در کجا آمده است؟

همه‌ی این‌ها در جلد شانزدهم شرح نهج البلاغه ذیل نامه‌ی عثمان بن حنیف آمده است.

عقیده‌ی ایشان در رابطه با دشمنان مولا چه بوده است؟

ایشان در مقدمه‌ی شرح نهج البلاغه در جلد اول به صراحت دشمنان امیرالمؤمنین(ع) را منحرف می‌داند و می‌گوید کسانی که در جنگ‌های جمل، صفین و نهروان در مقابل ایشان ایستادند اهل آتش هستند. البته بعد ایشان استثنائی قائل می‌شود: «مگر این که بعضی از آن‌ها توبه کرده باشند» که البته توبه‌ی هر گناهی به حسب آن گناه است؛ یعنی آیا کسی که باعث و بانی ریختن خون هزاران نفر شده توبه‌ی او به صرف ندامت تحقق پیدا می‌کند؟ حتما چنین نیست. کسانی که بر امیرالمؤمنین(ع) خروج کردند مرتکب یک گناه بزرگ اجتماعی، سیاسی و فردی شدند؛ یعنی همه‌ی جوانب در آن بوده و به صرف ندامت، توبه‌ی آن‌ها پذیرفته نمی‌شود. در مورد خوارج به صراحت بیان می‌کند که هیچ یک از علمای اسلام در این که آن‌ها اهل آتش‌اند اختلاف ندارند؛ چون بر امیرالمؤمنین(ع) خروج کردند.

ظاهرا ابن أبی الحدید در رابطه با علم مولا نیز مطالبی دارد؛ در این رابطه هم مطالبی را بیان فرمایید.

ایشان قائل است که بازگشت همه‌ی علوم به علی بن ابیطالب(ع) است و می‌گوید: «و من العلوم علم الفقه» «یکی از علوم علم فقه است» «و هو علیه السلام أصله و أساسه و کل فقیه فی الإسلام فهو عیال علیه و مستفید من فقهه» «هر فقیهی در اسلام(در همه‌ی مذاهب) عیال امیرالمؤمنین است و از سفره‌ی فقه آن بزرگوار ارتزاق می‌کند» سپس توضیح می‌دهد که چگونه علم رؤسای مذاهب اربعه‌ی اهل سنت به امیرالمؤمنین(ع) برمی‌گردد؛ در ادامه دارد: «و من العلوم علم تفسیر القرآن» «یکی از علوم، علم تفسیر قرآن است» «و عنه اُخذ و منه فُرّع» «علم تفسیر از او گرفته شده» «و اِذا رجعت إِلی کتب التفسیر علمت صحهٔ ذلک» «اگر به کتب تفسیر مراجعه کنید صحت آن را خواهید یافت» «لأن اکثره عنه و عن عبدالله بن عباس» «چون اکثر مطالب تفسیری از علی بن ابیطالب(ع) و عبدالله بن عباس است» «و قد علم الناس حال ابن عباس فی ملازمته له و انقطاعه علیه» «و مردم می‌دانند که ابن عباس هر چه دارد از شاگردی در مکتب علی بن ابیطالب(ع) دارد» «و قیل له أین علمک من علم ابن عمک» «شخصی به ابن عباس گفت: «علم تو در مقایسه با علم پسر عمویت علی بن ابیطالب(ع) چگونه است» «فقال کنسبهٔ قطرهٔ من المطر إلی البحر المحیط» «ابن عباس گفت: «علم من نسبت به علی بن ابیطالب(ع) مانند قطره‌ای در برابر دریاست» «و من العلوم علم النحو و العربیه» «یکی از علوم ادبیات عرب است» «و قد علم الناس کافهٔ أنه هو الذی ابتدعه و أنشأه و أملی علی ابی الأسود دوئلی جوامعه و أصوله» «مردم همه می‌دانند که او آغازگر علم ادبیات عرب می‌باشد و آن را بر «ابی اسود دوئلی» املا کرده است» و مفصل در مورد منتهی شدن همه‌ی علوم به علی بن ابیطالب(ع) سخن گفته است.

آیا ابن أبی الحدید پیرامون سخاوت امیرالمؤمنین(ع) نیز سخنی دارد؟

من در مورد سخاوت امیرالمؤمنین(ع) از منظر ابن أبی الحدید به دو جای شرح نهج البلاغه بسنده می‌کنم؛ یکی جلد اول در مقدمه‌ی شرح است که ایشان می‌گوید: «و امّا السخاء و الجود فحاله فیه ظاهرا» «سخا و جود امیرالمؤمنین(ع) بسیار معلوم است» «و کان یصوم و یطوی و یؤثر بزاده» «او روزه می‌گرفت، اما ایثار می‌کرد و افطار را به نیازمندان می‌داد» «و فیه أنزلٍ «وَ یُطْعِمُونَ الطّعامَ عَلی حُبّهِ مِسْکِیناً وَ یَتِیماً وَ أَسِیرا»» «و آیه‌ی نهم و دهم سوره‌ی انسان در مورد علی بن ابیطالب(ع) نازل شده است» «و روی المفسرون أنّه لم یکن یملک إلا أربعهٔ دراهم فتصدق بدرهم لیلا و بدرهم نهارا و بدرهم سرا و بدرهم علانیهٔ

فأنزل فیه «الّذینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ بِاللّیْلِ وَ النّهارِ سِرًّا وَ عَلانِیَةً»» «مفسرین نقل کرده‌اند که روزی علی بن ابیطالب(ع) چهار درهم بیشتر نداشت؛ یک درهم را در روز صدقه داد و یک درهم را در شب؛ یک درهم را آشکارا داد و یک درهم را مخفیانه؛ پس آیه‌ی ۲۷۴ سوره‌ی بقره نازل شد.» این آیه در مورد سخاوت امیرالمؤمنین(ع) نازل شده است. حضرت در نهج البلاغه خطاب به رسول خدا(ص) می‌فرماید: «بأبی أنت و أمی! لقد انقطع بموتک ما لم ینقطع بموت أحد» «پدر و مادرم به فدایت! با مرگ تو مصیبتی بر ما نازل شد که بر دیگران چنین مصیبتی نازل نشد»؛ در ذیل این فرمایش، حضرت پیرامون جریان رحلت پیغمبر(ص) و حوادث بعد از آن، مانند تأخیر در غسل و تدفین ایشان بحث می‌کند. ابن ابی الحدید می‌گوید وقتی امیرالمؤمنین(ع) داشت بدن مطهر رسول خدا(ص) را درون قبر می‌گذاشت، شخصی تقاضا کرد که حضرت اجازه دهد تا به ایشان کمک کرده و در تدفین رسول خدا(ص) سهیم باشد و حض و بهره‌ای ببرد؛ امیرالمؤمنین(ع) نیز اجازه می‌دهد. سپس ابن أبی الحدید در ادامه می‌گوید: «فانظر الی کرم علی علیه السلام» «کرامت علی(ع) را بنگر» چون اگر دیگر اطرافیان رسول خدا(ص) در حال تدفین ایشان می‌بودند، اجازه نمی‌دادند که غریبه‌ای بیاید و در این امر شریک باشد و این نشان از آن دارد که امیرالمؤمنین(ع) در کرامت و سخاوت زبان‌زد بوده و هستند.

فضائل امیرالمؤمنین(ع) فراوان است، اما فضیلت‌هایی که ابن أبی الحدید مورد توجه قرار داده بسیار مهم است. از دیگر فضائل حضرت که این اندیشمند بزرگ مورد توجه قرار داده باز هم نکاتی را بیان کنید.

ابن أبی الحدید علاوه بر توضیح پیرامون فضیلت علم و فضیلت سخاوت حضرت، به برخی دیگر از فضائل ایشان نیز اشاره می‌کند؛ مخصوصا در مورد شجاعت ایشان می‌گوید: «وجملة الأمر أنّ کلّ شجاع فی الدنیا الیه ینتهی و باسمه ینادی فی مشارق الأرض و مغاربها » یعنی «خلاصه این که همه‌ی شجاعان عالم به امیرالمؤمنین(ع) برمی‌گردند و در شرق و غرب عالم سخن از شجاعت ایشان است.» سپس در مورد حلم و بردباری حضرت بحث می‌کند و می‌گوید: «فکان أحلم الناس عن ذنب» «و بردبارترین مردم نسبت به اشتباهات و گناهان دیگران بوده است» و مثال‌های زیادی را از حلم و بردباری مولا در جنگ جمل و جنگ‌های دیگر می‌آورد. بعد در مورد زهد حضرت بحث می‌کند و می‌گوید: «فهو سید الزّهّاد و بدل الابدال و إلیه تشدّ الرحال و عنده تنفض الأحلاس و کان أخشی الناس مأکلا و ملبسا» از حیث خوراک و پوشاک ایشان در نهایت زهد بوده است. یکی دیگر از فضائل حضرت را عبادت معرفی می‌کند: «فکان اعبد الناس و اکثرهم صلاة و صوما» از حیث نماز و روزه از همه‌ی مردم جلوتر بوده «و منه تعلم الناس صلاة الیل و ملازمة الاوراد و قیام النافلة» «مردم نماز شب خواندن و دائم الذکر بودن و نماز نافله و مستحبی را از امیرالمؤمنین(ع) یاد گرفته‌اند» «وأنت اذا تأملت دعواته و مناجاته» «وقتی در ادعیه و مناجات ایشان دقت کنید» «و وقفت علی ما فیها من تعظیم الله سبحانه و اجلاله و ما یتضمنه من الخضوع لهیبته عرفت ما ینقضی علیه من الإخلاص» «خواهی فهمید که او چه‌قدر در عبادت اخلاص داشت» «و فهمت من أیّ قلب خرجت و علی ایّ لسان جرت» «و خواهی دانست که این دعاها از چه قلبی و بر چه زبانی جاری می‌شده» بعد ایشان این نکته را در مورد عبادت حضرت می‌گوید: «قیل لعلی بن الحسین(ع) و کان الغایة فی العبادة: أین عبادتک من عبادة جدک» «به علی بن الحسین زین العابدین(ع) که خود اسطوره‌ای در عبادت کردن بود گفته شد: «عبادت تو و عبادت جدت(علی بن ابیطالب(ع)) چگونه مقایسه می‌شود؟»» «قال: عبادتی عند عبادة جدی کعبادة جدی عند عبادة رسول الله(ص)» این نشان دهنده‌ی این است که رسول خدا(ص) نیز بسیار اهل عبادت بوده‌اند.

ایشان در جلد دهم شرح نهج البلاغه می‌گوید: «زمانی به استادم گفتم: «چرا مردم علی(ع) را دوست دارند، به او عشق می‌ورزند و برای او می‌میرند؟ در جواب به من از شجاعت، علم، فصاحت و دیگر صفاتی که خداوند به او عطا کرده بود نگو» یعنی این صفات برای انسان احترام می‌آورد اما دیگر باعث نمی‌شود که مردم برای کسی که علمش زیاد است بمیرند و عاشق شوند. ما ندیدیم مردم عاشق یک انسان فصیح و بلیغ شوند؛ استادم خنده‌ای کرد و گفت: «پاسخ به این سؤال مشروط به یک مقدمه است؛ فرض کنید مردم می‌بینند که در خیابان کسی مظلومانه مورد ضرب و شتم عده‌ای قرار گرفته و اصلا نمی‌دانند که این آقا کیست و دین و مذهبش چیست و اهل کدام شهر است؛ ناخودآگاه به حمایت از او بلند می‌شوند.» بعد از این مقدمه استادم به من گفت: «مردم دیدند که علی بن ابیطالب(ع) از نظر صفات در اوج است و به همین اندازه نیز در اوج مظلومیت واقع شد؛ این باعث شد که مردم برای او جان دهند و قلب مردم به درد آید از این که روزگار چنین شخصیتی را نتوانست تحمل کند.»»

ابن أبی الحدید می‌گوید یکی از فضائل حضرت این بوده است که بسیار قرآن تلاوت می‌کردند و حافظ و جمع کننده‌ی اصلی قرآن، امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب(ع) بوده است. از دیگر فضائل حضرت که ابن أبی الحدید به آن اشاره می‌کند این است که حضرت اهل تدبیر، اندیشه و عاقبت اندیشی بوده و یکی از افرادی است که با دقت گزینش و انتخاب می‌کرد. ایشان عباراتی دارد مبنی بر این‌که دیگر خلفا نیز در مورد رأی و تدبیر امیرالمؤمنین(ع) بیاناتی دارند.

آیا اعتقاد ایشان نسبت به خلافت امیرالمؤمنین(ص) مانند سایر بزرگان اهل سنت است یا این‌که خلافت را متصلا و بلافصل متعلق به ایشان می‌داند؟

ایشان در جاهای مختلف به این مسئله اشاره کرده که خلاصه و چکیده‌ی آن‌ها این است که در این مسئله ایشان یک موضع میانه‌ای دارد. موضع میانه که گفته می‌شود نه این‌که یک موضع درست باشد؛ ایشان به صراحت نمی‌گوید که علی بن ابیطالب(ع) خلیفه‌ی بلافصل رسول خدا(ص) است، بلکه می‌گوید خلافت بلافصل حق ایشان بوده است و رسول خدا(ص) نیز این خبر را به حضرت داده است که خلافت بلافصل از آن توست، اما به مرحله‌ی تحقق نرسیده است؛ یعنی عملا چنین چیزی رخ نداده است و ایشان هم مدعی خلافت نشده‌اند که البته این حرف جناب ابن أبی الحدید صحیح نیست؛ چون امیرالمؤمنین(ع) در جاهای فراوانی مانند خود نهج البلاغه اشاره کرده است که خلافت حق اوست و از خلفا هم اظهار ناراحتی می‌کند. بنابراین او خلافت بلافصل را حق امیرالمؤمنین(ع) در مرحله‌ی ثبوت می‌داند، اما در مرحله‌ی اثبات و تحقق خارجی می‌گوید که تحقق پیدا نکرده است.

یعنی زیرکانه از کنارش رد شده است؟

در واقع ایشان در این مسئله به صراحت ورود پیدا نکرده است. در جلد دهم می‌گوید: «به أبو جعفر گفتم که ما نص قوی که موجب علم شود نداریم تا رسول خدا امیرالمؤمنین(ع) را خلیفه‌ی بلافصل معرفی کرده باشد و آن‌چه که نقل می‌شود یا صراحت ندارد یا اگر صریح است قابل تأویل و توجیه می‌باشد. استاد در این‌جا گفت: «اگر باب تأویل و توجیه را باز کردیم، هیچ جمله‌ای باقی نمی‌ماند مگر این‌که انسان آن را از ظاهرش توجیه کند؛ مثلا «لاإله الا الله» و «محمد رسول الله» را هم توجیه می‌کند. بنابراین اگر کلامی به ما رسید ظاهر آن برای ما حجت است؛ نمی‌شود که ما باب تأویل و توجیه را باز کنیم.» سخن که به این‌جا رسید، شخصی وارد اتاق شد و ما نتوانستیم بحث را ادامه دهیم.»

در ایام شهادت حضرت امیر(علیه السلام) هستیم. نظر ابن أبی الحدید در رابطه با مظلومیت امیرالمؤمنین(ع) چیست؟

ایشان در جلد دهم شرح نهج البلاغه می‌گوید: «زمانی به استادم گفتم: «ما سبب حب الناس لعلی بن ابیطالب و عشقهم له و تهالکهم فی هواه» «چرا مردم علی(ع) را دوست دارند، به او عشق می‌ورزند و برای او می‌میرند» «دعنی فی الجواب من حدیث الشجاعة و العلم و الفصاحة و غیر ذلک من الخصائص التی رزقه الله سبحانه الکثیر الطیب منها» «در جواب به من از شجاعت، علم، فصاحت و دیگر صفاتی که خداوند به او عطا کرده بود نگو»» یعنی این صفات برای انسان احترام می‌آورد اما دیگر باعث نمی‌شود که مردم برای کسی که علمش زیاد است بمیرند و عاشق شوند. ما ندیدیم مردم عاشق یک انسان فصیح و بلیغ شوند؛ احترام می‌گذارند و او را دوست می‌دارند، اما به مرحله‌ی عشق و جان دادن نمی‌رسد. در ادامه می‌گوید: «استادم خنده‌ای کرد و گفت: «پاسخ به این سؤال مشروط به یک مقدمه است؛ فرض کن شخصی در دریا درحال غرق شدن است و عده‌ای در ساحل ایستاده‌اند؛ آن‌ها که در ساحل ایستاده‌اند و آن که غرق می‌شود متدین به هیچ دین و مذهبی نیز نیستند که مثلا به خاطر این‌که در قیامت ثوابی برایشان باشد بروند و او را نجات دهند؛ اما به همین اندازه که می‌بینند شخصی غرق می‌شود و جانش که بهترین سرمایه‌اش می‌باشد از او گرفته می‌شود، قلب شان به درد می‌آید و به سرعت آماده می‌شوند و به دریا می‌روند و او را نجات می‌دهند؛ یا فرض کنید مردم می‌بینند که در خیابان کسی مظلومانه مورد ضرب و شتم عده‌ای قرار گرفته و اصلا نمی‌دانند که این آقا کیست و دین و مذهبش چیست و اهل کدام شهر است؛ ناخودآگاه به حمایت از او بلند می‌شوند.» بعد از این مقدمه استادم به من گفت: «مردم دیدند که علی بن ابیطالب(ع) از نظر صفات در اوج است و به همین اندازه نیز در اوج مظلومیت واقع شد؛ این باعث شد که مردم برای او جان دهند و قلب مردم به درد آید از این‌که روزگار چنین شخصیتی را نتوانست تحمل کند.»»

منظور از «استاد» که در چند جا اشاره فرمودید چه کسی بوده است؟

البته ایشان در شرح نهج البلاغه از چندین نفر به نام استاد یاد کرده که با هم فرق دارند.

آیا از آن‌ها نام نبرده است؟

چرا؛ بعضی وقت‌ها نامشان را ذکر کرده و بعضی جاها نه؛ در مطلب خلافت استادش را «أبو جعفر» معرفی کرده.

در پایان اگر نکته‌ای هست بفرمایید.

در پایان شهادت مظلومانه‌ی سید المظلومین امیرالمؤمنین(سلام الله علیه) را خدمت شما و همه‌ی خوانندگان و مخاطبین این هفته نامه تسلیت عرض می‌کنم. خداوند ان‌شاءالله همه‌ی ما را از شیعیان واقعی و مخلص آن بزرگوار قرار دهد.

اعمال شب‌های قدر

اعمال شب‌های قدر بر دو نوع است:
یکم:اعمالی که در هر سه شب انجام می‌شود و به اعمال مشترک معروف است.
دوم:اعمالی که مخصوص هر یک از شب‌های نوزدهم، بیست و یکم و بیست و سوم است.

اعمال شب‌های قدر	
اعمال مشترک	• غسل • دو رکعت نماز، در هر رکعت بعد از حمد، هفت مرتبه سوره توحید خوانده می‌شود و نمازگزار بعد از اتمام نماز هفتاد مرتبه اَسْتَغْفِرُ اللّه وَاَتُوبُ اِلَیهِ می‌گوید. • احیا داشتن (بیدار ماندن و عبادت کردن) در این شب‌ها. • صد رکعت نماز • خواندن دعای «اَللهمّ انّی امسیتُ لَکَ عَبداً...» • قرائت دعای جوشن کبیر • خواندن سوره‌های دُخان و قدر • زیارت امام حسین علیه السلام • قرآن به سر گرفتن و خدا را به چهارده معصوم سوگند دادن: قرآن مجید را باز کند و در برابر خود گرفته و بگوید: اَللّٰهمّ إنّی أسْأَلُک بِکتابِک الْمُنْزَلِ وَ مَا فیهِ وَ فیهِ اسْمُک الأکبَرُ وَ أسْماؤُک الْحُسْنَی وَ مَا یخَافُ وَ یرْجَی أنْ تَجْعَلَنی مِنْ عُتَقَائک مِنَ النّار. سپس قرآن کریم را بر سر گرفته و این مناجات را بخواند: اَللّٰهمّ بحَقِّ هذَا الْقُرْآنِ وَ بحَقِّ مَنْ أرْسَلْتَهُ بِهِ وَ بِحَقِّ کلُّ مؤْمِنٍ مَدَحْتَهُ فِیهِ وَ بِحَقِّک علَیهِمْ فَلا أحَدَ أعْرَفُ بِحَقِّک منْک. آنگاه هر کدام از قَسَم‌های زیر را ده بار گفته و در پایان حاجات خود را از خداوند طلب کند: • بِکَ یا اَللهُ ؛ بِمُحَمِّدٍ؛ بِعَلِی؛ بِفاطِمَةَ؛ بِالْحَسَنِ؛ بِالْحُسَینِ؛ بِعَلِی بْنِ الْحُسَینِ؛ بِمُحَمّدِ بْنِ عَلِی؛ بِجَعْفَرِ بْنِ مُحَمّدٍ؛ بِمُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ؛ بِعَلِی بْنِ مُوسی؛ بِمُحَمّدِ بْنِ عَلِی؛ بِعَلِی بْنِ مُحَمّدٍ؛ بِالْحَسَنِ بْنِ عَلِی؛ بِالْحُجَّة
شب نوزدهم	• صد بار ذکر اَستَغفِرُاللهَ رَبّی و اتوبُ الیه • صد بار ذکر اَللّهمَّ العن قَتَلَةَ امیرالمُؤمنینَ • دعای: اَللّٰهمّ اجْعَلْ فیما تَقْضی وَتُقَدِّر مِنَ الامْرِ الْمَحْتُوم، وَفیما تَفْرُقُ مِنَ الامْرِ الحَکیمِ فی لَیلَه الْقَدْر، وَفی الْقَضآءِ الَّذی لا یرَدُّ ولا یبَدَّل، اَنْ تَکْتُبَنی مِنْ حُجّاجِ بَیتک الْحَرام، اَلْمَبْرُورِ حَجُّهِمْ، اَلْمَشْکُورِ سَعْیهُمْ، اَلْمَغْفُورِ ذُنُوبُهُمْ، اَلْمُکَفَّرِ عَنْهُمْ سَیئاتُهُمْ، وَاجْعَلْ فیما تَقْضی وَتُقَدِّر، اَنْ تُطیلَ عُمْری، وَتُوَسِّعَ عَلَی فی رِزْقی، وَتَفْعَلَ بی کَذا وَکَذا.(به جای کلمه کذا و کذا، حاجت خود را بیان کند • دعای: یا ذَا الّذی کانَ قَبْلَ کلِّ شیءٍ ثُمّ خلقَ کلَّ شیءٍ ثُمّ یبْقَی وَ یفْنَی کلَّ شیءٍ یا ذَا الّذی لَیسَ کمِثْله شَیءٌ وَ یا ذَا الّذی لَیسَ فی السّمَاوَاتِ الْعُلَی وَ لا فِی الأرَضینَ السّفْلَی وَ لاَ فَوْقَهُنّ و لاَ تَحْتَهُنّ و لا بَینَهُنّ إلَهٌ یعْبَدُ غَیرُهُ لک الْحَمْدُ حَمْداً لاَ یقْوَی عَلَی إحْصَائهِ إلاّ أنْتَ فَصَلِّ علی مُحَمّدٍ وَ آلِ مُحَمّدٍ صَلاةً لا یقْوَی عَلَی إحْصَائهَا إلاّ أنْتَ
شب بیست و یکم	• خواندن دعاهایی که مربوط به دهه آخر ماه رمضان است. • دعای: یا مُولِجَ اللّیلِ فِی النّهارِ، وَمُولِجَ النّهارِ فِی اللّیلِ، وَمُخْرِجَ الْحَی مِنَ الْمَیتِ، وَمُخْرِجَ الْمَیتِ مِنَ الْحَی، یا رازِقَ مَنْ یشآءُ بِغَیرِ حساب، یا اَللهُ یا رَحْمنُ، یا اَللهُ یا رَحیمُ، یا اَللهُ یا اَللهُ یا اَللهُ، لَکَ الاَسْمآءُ الْحُسْنی، وَ الاَمْثالُ الْعُلْیا، وَالْکِبْرِیآءُ وَالآلاءُ، اَسْئَلُکَ اَنْ تُصَلّیَ علی مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمّد، وَ اَنْ تَجْعَلَ اسْمی فِی هذِهِ اللَّیلَه فِی السُّعدآء، وَ رُوحی مَعَ الشُّهدآء، وَاِحْسانی فی عِلِّیینَ، وَاِسآئَتی مَغْفُورَةً، وَاَنْ تَهَبَ لی یقیناً تُباشِرُ بِهِ قَلْبی، وَایماناً یذْهِبُ الشَّکَّ عَنّی، وَتُرْضِینی بِما قَسَمْتَ لی، و آتِنا فِی الدُّنْیا حَسَنَةً، وَ فِی الآخِرَه حَسَنَةً، وَ قِنا عَذابَ النّارِ الْحَریقِ، وَارْزُقْنی فیها ذِکْرَک وَ شُکْرَک، وَ الرَّغْبَةَ اِلَیک وَ الاِنابَةَ، وَ التَّوْفیقَ لِما وَفَّقْتَ لَهُ مُحَمَّدا وَ آلَ مُحَمَّد عَلَیه وَ عَلَیهِمُ السَّلام. • دعای: اَللّٰهمَّ صَلِّ علی مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّد، واقْسِمْ لی حِلْماً یسُدُّ عَنّی بابَ الْجَهْلِ، وَهُدی تَمُنُّ بِه عَلَی مِنْ کُلِّ ضَلالَه، وَغِنی تَسُدُّ بِه عَنّی بابَ کُلِّ فَقْر، وَقُوَّه تَرُدُّ بِها عَنّی کُلَّ ضَعْف، وَعِزّاً تُکْرِمُنی بِه عَنْ کُلِّ ذِلَّه، وَرِفْعَةً تَرْفَعُنی بِها عَنْ کُلِّ ضَعَه، وَاَمْناً تَرُدُّ بِه عَنّی کُلَّ خَوْف، وَعافِیةً تَسْتُرُنی بِها مِنْ کُلِّ بَلاء، وَعِلْماً تَفْتَحُ لی بِه کُلَّ یقین، ویقیناً تُذْهِبُ بِه عَنّی کُلَّ شکّ، وَدُعآءً تَبْسُطُ لی بِه الاِجابَةَ فی هذِهِ اللَّیله، وَفی هذِهِ السّاعه السّاعه یا کَریمُ، وَ خَوْفاً تَنْشُرُ لی بِهِ کُلَّ رَحْمَه، وَعِصْمَةً تَحُولُ بِها بَینی وَ بَینَ الذُّنوبِ، حَتّی اُفْلِحَ بِها بَینَ الْمَعْصُومینَ عِنْدَک، بِرَحْمَتِک یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ. • صلوات بسیار بر محمد آل محمد و لعنت بر ظالمان و غاصبان حقوق آل محمّد و بر قاتل امیرمؤمنان (علیه السلام) • دعای: وَ أسْألُک بِجَمیعِ ما سَألْتُک وَ ما لَمْ أسْألْک مِنْ عَظیمِ جَلالِک، ما لَوْ عَلِمْتُهُ لَسَألْتُک بِه، أنْ تُصَلّی علی مُحَمّد و أهْلِ بَیتِهِ، وَ أنْ تَأْذَنَ لِفَرَجِ مَنْ بِفَرَجِهِ فَرَجُ أوْلیائِک وَ أصْفِیائِک مِنْ خَلْقِک، وَ بِهِ تُبیدُ الظّالمینَ وَ تُهْلِکُهُمْ، عَجِّلْ ذلِک یا رَبَّ الْعالَمینَ.
شب بیست و سوم	• خواندن دعاهایی که مربوط به دهه آخر ماه رمضان است. • خواندن سوره‌های عنکبوت، روم و دُخان • هزار مرتبه خواندن سوره قدر • خواندن دعاهای جوشن کبیر، مکارم الاخلاق و افتتاح • غسلی در ابتدای شب و غسلی در انتهای آن • دعای: اَللّٰهمّ امْدُدْ لی فی عُمْری وَ أوْسِعْ لی فِی رِزْقی وَ أصِحَّ لی جِسْمی وَ بَلِّغْنی أمَلی وَ إنْ کنْتُ مِنَ الأشْقیاءِ فَامْحُنی مِنَ الأشْقیاءِ وَ اکتُبْنی مِنَ السُّعَداءِ فَإنّک قلْتَ فی کتَابک الْمُنْزَلِ عَلَی نَبیک الْمُرْسَلِ صَلَوَاتُک عَلیه وَ آله یمْحُو اللّه مَا یشَاءُ وَ یثْبِتُ وَ عِنْدَهُ امّ الْکتَاب • دعای: اَللّٰهمّ اجْعَلْ فِیمَا تَقْضی وَ فِیمَا تُقدِّرُ مِنَ الأمْرِ الْمَحْتُومِ وَ فِیمَا تفْرُقُ مِنَ الأمْرِ الْحَکیمِ فی لَیلَةِ الْقَدْرِ مِنَ الْقَضَاءِ الّذی لا یرَدُّ و لا یبَدَّلُ أنْ تَکتُبَنی مِنْ حُجّاجِ بَیتِک الْحَرَامِ فِی عَامی هَذَا الْمَبْرُورِ حَجُّهمْ الْمَشْکورِ سَعْیهُمْ الْمَغْفُورِ ذُنُوبُهُمْ الْمُکفّرِ عَنْهُمْ سَیئَاتُهُمْ وَ اجْعَلْ فِیمَا تَقْضِی وَ تُقَدِّرُ أنْ تُطِیلَ عُمْری وَ تُوَسِّعَ لِی فِی رِزْقی • دعای: یا بَاطِنًا فی ظُهُورِه وَ یا ظاهِرا فِی بُطُونه وَ یا بَاطِنا لَیسَ یخْفَی وَ یا ظَاهِرا لَیسَ یرَی یا مَوْصُوفا لا یبْلُغُ بِکینُونَته مَوْصُوفٌ وَ لا حَدٌّ مَحْدُودٌ وَ یا غَائبا [غَائبُ] غَیرَ مَفْقُودٍ وَ یا شَاهِدا [شَاهِدًا] غَیرَ مَشْهُود یطْلَبُ فَیصَابُ وَ لا یخْلُو [لَمْ یخْلُ] مِنْهُ السّمَاوَاتُ وَ الأرْضُ وَ مَا بَینَهُمَا طَرْفَةَ [طَرْفَةَ] عَینٍ لا یدْرَک بِکیفٍ [بِکیفٍ] وَ لا یؤَینُ بِأَینٍ [بِأَینَ] وَ لاَ بِحَیثٍ [بِحَیثُ] أنْتَ نُورُ النّورِ وَ رَبُّ الأرْبَابِ أحَطْتَ بِجَمِیعِ الأمُورِ سُبْحَانَ مَنْ لَیسَ کمِثْلِه شَیءٌ وَ هُوَ السّمِیعُ الْبَصِیرُ سُبْحَانَ مَنّ هُوَ هَکذَا وَ لا هَکذَا غَیرُهُ • خواندن دعای سلامتی امام زمان(عج): اَللّٰهمّ کنْ لِوَلِیک الْحُجّة بْنِ الْحَسَنِ صَلَواتُک عَلَیهِ وَعَلی آبائِهِ فِی هذِهِ السّاعَةِ وَفی کلِّ ساعة وَلِیاً وَحافِظاً وَقائِداً وَناصِراً وَدَلیلاً وَعَیناً حَتّی تُسْکنَهُ أرْضَک طَوْعاً وَتُمَتِّعَهُ فیها طَویلاً

مروری بر اندیشه‌های اخلاقی امام خمینی

اخلاق؛ علمی برای عمل

محمد قائم عابدی

مشارطه، مراقبه، محاسبه

در هفته‌های گذشته گفته شد که امام خمینی نخستین مرحله در خودسازی و تهذیب نفس را تفکر می‌داند: «بدان که اول شرط مجاهده با نفس و حرکت به جانب حق تعالی تفکر است». همچنین بیان شد که دومین مرحله عزم و اراده است: «منزل دیگر که بعد از تفکر از برای انسان مجاهد پیش می‌آید، منزل «عزم» و «اراده» است». ایشان در کتاب چهل حدیث در بیان مرحله دیگر تهذیب نفس می‌فرماید: و از اموری که لازم است از برای مجاهد [کسی که در پی خودسازی و مبارزه با نفس است]، مشارطه و مراقبه و محاسبه است.

مشارطه

«مشارطه» آن است که در اوّل روز مثلا با خود شرط کند که امروز بر خلاف فرموده خداوند تبارک و تعالی رفتار نکند. و این مطلب را تصمیم بگیرد. و معلوم است یک روز خلاف نکردن امری است خیلی سهل، انسان می‌تواند به آسانی از عهده برآید. تو عازم شو و شرط کن و تجربه نما ببین چقدر سهل است. ممکن است شیطان و جنود [سربازان] آن ملعون بر تو این امر را بزرگ نمایش دهند، ولی این از تلبیسات [فریبکاری‌های] آن ملعون است، او را از روی واقع و قلب لعن کن، و اوهام باطله را از قلب بیرون کن، و یک روز تجربه کن، آن وقت تصدیق خواهی کرد.

مراقبه

و پس از این مشارطه، باید وارد «مراقبه» شوی. و آن چنان است که در تمام مدت شرط متوجه عمل به آن باشی، و خود را ملزم بدانی به عمل کردن به آن، و اگر خدای نخواسته در دلت افتاد که امری را مرتکب شوی که خلاف فرموده خداست، بدان که این از شیطان و جنود اوست که می‌خواهند تو را از شرطی که کردی باز دارند. به آنها لعنت کن و از شرّ آنها به خداوند پناه ببر، و آن خیال باطل را از دل بیرون نما، و به شیطان بگو که من یک امروز با خود شرط کردم که خلاف فرمان خداوند تعالی [رفتار] نکنم، ولیّ نعمت من سالهای دراز است به من نعمت داده، صحت و سلامت و امنیت مرحمت فرموده و مرحمتهایی کرده که اگر تا ابد خدمت او کنم از عهده یکی از آنها بر نمی‌آیم، سزاوار نیست یک شرط جزئی را وفا نکنم. امید است إن شاء الله شیطان طرد شود و منصرف گردد و جنود رحمان غالب آید. و این مراقبه با هیچ یک از کارهای تو، از قبیل کسب و سفر و تحصیل و غیر آنها، منافات ندارد [یکی از مسائلی که برخی افراد مطرح می‌کنند آن است که خودسازی و تهذیب نفس و رعایت اوامر و نواهی الهی با کسب و کار یا تحصیل و امور دیگر زندگی منافات دارد. امام خمینی در پاسخ به این سؤال می‌فرماید که هیچگونه تعارض و تنافی بین

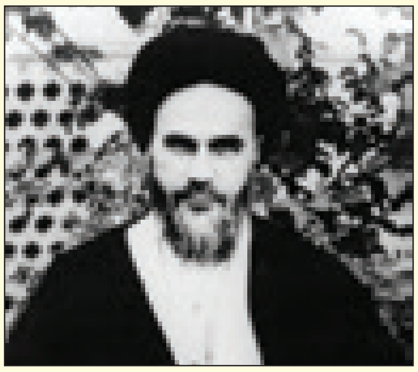

این دو وجود ندارد و انسان در عین اینکه به امور دنیوی و کسب و کار مشغول است می‌تواند به خودسازی نیز بپردازد. شاید منشأ به وجود آمدن این گمان برای انسان، هوای نفسانی و شیطان است که سعی می‌کنند به هر طریقی انسانها را از اطاعت خداوند دور کنند و به این بهانه مانع سعادت ابدی او شوند].

محاسبه

و به همین حال باشی تا شب که موقع «محاسبه» است. و آن عبارت است از اینکه حساب نفس را بکشی در این شرطی که با خدای خود کردی که آیا به جا آورد، و با ولیّ نعمت خود در این معامله جزئی خیانت نکردی؟ اگر درست وفا کردی، شکر خدا کن در این توفیق و بدان که یک قدم پیش رفتی و مورد نظر الهی شدی، و خداوند إن شاء الله تو را راهنمایی می کند در پیشرفت امور دنیا و آخرت، و کار فردا آسانتر خواهد شد. چندی به این عمل مواظبت کن، امید است ملکه گردد از برای تو به طوری که از برای تو کار خیلی سهل و آسان شود، بلکه آن وقت لذت می‌بری از اطاعت فرمان خدا و از ترک معاصی در همین عالم، با اینکه اینجا عالم جزا نیست لذت می‌برد و جزای الهی اثر می‌کند و تو را ملتذّ می‌نماید.

و بدان که خدای تبارک و تعالی تکلیف شاق [سخت و طاقت فرسا] بر تو نکرده و چیزی که از عهده تو خارج است و در خور طاقت تو نیست بر تو تحمیل نفرموده، لکن شیطان و لشکر او کار را بر تو مشکل جلوه می‌دهند. و اگر خدای نخواسته در وقت محاسبه دیدی سستی و فتوری شده در شرطی که کردی، از خدای تعالی معذرت بخواه و بنا بگذار که فردا مردانه به عمل شرط قیام کنی. و به این حال باشی تا خدای تعالی ابواب توفیق و سعادت را بر روی تو باز کند و تو را به صراط مستقیم انسانیت برساند (چهل حدیث، ص ۱۰-۹).

اهمیت محاسبه نفس در منابع اسلامی

[محاسبه نفس در تهذیب و خودسازی اهمیت ویژه و جایگاه والایی دارد. به همین دلیل در منابع اسلامی بر آن بسیار تأکید شده است. محدث بزرگ شیعه، شیخ حرّ عاملی در وسائل الشیعهٔ، باب۹۶ از کتاب جهاد النفس را به وجوب محاسبه و بررسی نفس در هر روز و سپاسگزاری از خداوند بر انجام کارهای خوب و جبران کارهای بد، اختصاص داده و در آن ۱۳ حدیث نقل می‌کند که جایگاه بی‌بدیل محاسبه نفس در خودسازی را نشان می‌دهد. در وصیت پیامبر (ص) به ابوذر غفاری فرمودند: «یا أَبَاذَرٍّ حَاسِبْ نَفْسَکَ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبَ فَإِنَّهُ أَهْوَنُ لِحِسَابِکَ غَداً وَ زِنْ نَفْسَکَ قَبْلَ أَنْ تُوزَنَ وَ تَجَهَّزْ لِلْعَرْضِ الْأَکْبَرِ یَوْمَ تُعْرَضُ لَاتَخْفَی عَلَی اللهِ خَافِیَةٌ - إِلَی أَنْ قَالَ- یَا أَبَاذَرٍّ لَایَکُونُ الرَّجُلُ مِنَ الْمُتَّقِینَ حَتَّی یُحَاسِبَ نَفْسَهُ أَشَدَّ مِنْ مُحَاسَبَةِ الشَّرِیکِ شَرِیکَهُ فَیَعْلَمَ مِنْ أَیْنَ مَطْعَمُهُ وَ مِنْ أَیْنَ مَشْرَبُهُ وَ مِنْ أَیْنَ مَلْبَسُهُ أَ مِنْ حَلَالٍ أَوْ مِنْ حَرَامٍ؟ یا أَبَاذَرٍّ مَنْ لَمْ یُبَالِ مِنْ أَیْنَ اکْتَسَبَ الْمَالَ لَمْ یُبَالِ اللّٰهُ مِنْ أَیْنَ أَدْخَلَهُ النَّارَ؛ ای ابوذر! پیش از آنکه به حساب تو برسند خود به حساب خویش رسیدگی کن که اگر خودت محاسبه کنی آسان‌تر است که فردای قیامت مورد محاسبه قرار بگیری، و پیش از آن که اعمالت سنجیده شود، خود اعمالت را بسنج و برای آن حسابرسی بزرگ، آماده شو، روزی که اعمالت بررسی می‌شود و هیچ امر پوشیده‌ای بر خداوند پوشیده نیست- تا اینکه فرمودند-ای اباذر! انسان اهل تقوا نیست مگر این که به حساب خود برسد شدیدتر از محاسبه شریک با شریکش. باید انسان بفهمد که خوردنی‌ها، نوشیدنی‌ها و پوشیدنی‌های خود را از چه راهی به دست آورده. آیا از حلال یا از حرام؟ اگر انسان باک نداشته باشد از چه راهی اموال بدست می‌آورد خداوند هم باک ندارد از چه راهی او را داخل دوزخ نماید».

همچنین در حدیث دیگری است که امام علی (ع) فرمودند: «مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ رَبِحَ وَ مَنْ غَفَلَ عَنْهَا خَسِرَ وَ مَنْ خَافَ أَمِنَ وَ مَنِ اعْتَبَرَ أَبْصَرَ وَ مَنْ أَبْصَرَ فَهِمَ وَ مَنْ فَهِمَ عَلِمَ؛ هر که بحساب خویش رسیدگی نمود سود برد، و هر که از آن غافل ماند زیان کرد، و هر که (از خدا) ترسید (از عذاب و کیفر روز رستاخیز) آسوده باشد، و هر که (از دنیا) پند گرفت (در کار آخرت) بینا گردید، و هر که بینا شد (نیک و بد را) فهمید و دریافت، و هر که فهمید (بخدا شناسی) دانا گردید».

و در حدیثی امام کاظم (ع) می‌فرمایند: «لَیْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ یُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي کُلِّ یَوْمٍ فَإِنْ عَمِلَ حَسَناً اسْتَزَادَ اللهَ وَ إِنْ عَمِلَ سَیِّئاً اسْتَغْفَرَ اللّٰهَ مِنْهُ وَ تَابَ إِلَیْهِ؛ از ما نیست کسی که هر روز حساب خود را نکند، پس اگر کار نیکی کرده است از خدا زیادی آن را بخواهد، و اگر در آن کار بدی کرده، از خدا آمرزش طلب نموده و به سوی او توبه نماید». این احادیث به وضوح بر اهمیت محاسبه نفس دلالت می‌کنند، بخصوص در حدیث امام کاظم (ع) که می‌فرمایند چنین شخصی که محاسبه نفس ندارد از ما نیست.]

آستان مقدس حضرت امام خمینی سلام ا... علیه

مهمان خدا

الهی بعلی

خدایا به حق علی

مراسم نورانی و پر فیض دعا و نیایش شبهای قدر در حرم مطهر و منور حضرت امام خمینی سلام الله علیه

مراسم روح بخش و نورانی لیالی متبرکه قدر و گرامی داشت ایام شهادت مظلومانه بزرگ مرد تاریخ عدالت و شهادت و ایثار و خلوص مولای متقیان امیر مومنان حضرت علی علیه السلام، در کنار تربت سلاله پاکش، بزرگ پرچمدار تشیع راستین و سرخ علوی حضرت امام خمینی (س) همه ساله شکوه و عظمت خاص را به نمایش می گذارد و امت خداجوی و حق باوران و پویندگان راه حق با حضور عارفانه و عاشقانه خود علاوه بر بهره گیری از بهترین مراسم احیاء و عزاداری و تقرب به پیشگاه مقدس پروردگار، دست نیاز به درگاه بی کران رحمت حق برداشته و برای اتحاد و همدلی و نصرت امت اسلامی، رفع گرفتاریها و تعجیل در ظهور حضرت بقیه الله ارواحنا فداه دعا می کنند.

شروع مراسم ساعت ۱۰/۳۰ شب

شب نوزدهم رمضان جمعه چهارم تیر ماه ۱۳۹۵

قاری آقای منصور قصری زاده | مداح آقای محسن جعفری | قرائت دعای جوشن کبیر توسط آقای مجتبی حسین لویی

مراسم احیاء توسط حجت الاسلام والمسلمین آقای سید ابراهیم هاشمیان

شب بیست و یکم رمضان یکشنبه ششم تیر ماه ۱۳۹۵

قاری آقای محمدرضا ابوالقاسمی | مداح آقای حسین هوشیار

قرائت دعای جوشن کبیر توسط آقای خلف زاده از اهواز | مراسم احیاء توسط حجت الاسلام والمسلمین آقای ناطق نوری

شب بیست سوم رمضان سه شنبه هشتم تیر ماه ۱۳۹۵

قاری آقای وحید رضائیان | مداح آقای مهدی خادم | دعای ابو حمزه ثمالی و مراسم احیاء توسط آقای منصوری از اصفهان

ضمناً شرکت مترو شرکت واحد اتوبوس رانی آماده جابجایی زائران و شرکت کنندگان در مراسم می باشند.

روابط عمومی آستان مقدس حضرت امام خمینی سلام الله علیه

خبرهایی از حرم مطهر امام خمینی(س)

تهیه و تنظیم: مصطفی خلیلی/عکاس: امرالله عزیزنیا

تا رسیدن به هدف نهایی که همان جامعه‌ی قرآنی و مهدوی است، راه طولانی در پیش داریم

حبیب صداقت، قاری شگفتی ساز سی و هفتمین دوره‌ی مسابقات سراسری قرآن که جوانی ۲۹ ساله و اهل تهران و دارای لیسانس مهندسی مکانیک است در مراسم محفل انس با قرآن در حرم مطهر امام راحل اظهار کرد: برای اولین مرتبه بود که در محفل انس با قرآن کریم در حرم مطهر امام راحل شرکت کردم ومعتقدم محفلی بسیار باشکوه و بی نظیر در اینجا برگزار می‌شود.

این قاری جوان ادامه داد: امیدوارم نور قرآن در دل‌های ما بتابد و بیش از گذشته به کلام وحی توجه کنیم.

وی همچنین در توصیه به افرادی که مایل به آموختن تلاوت قرآن کریم هستند، بیان کرد: تلاوت قرآن هنر زمان‌بر و پیچیده‌ای است و کسانی در این عرصه وارد می‌شوند، مسلما باید علاقه‌ی بسیاری به این فضا داشته باشند و تا انتها مسیر را ادامه دهند.

صداقت با اشاره به این مطلب که از سن ۵ سالگی در جلسات قرآنی که در منازل به صورت چرخشی برگزار می‌شد شرکت کرده و با قرآن انس و الفتی دیرینه دارد، تشریح کرد: از سن ۱۶ سالگی نیز آموختن قرآن به صورت حرفه‌ای را در محضر اساتید و تلمذ کردن نزد ایشان در زمینه‌ی قرائت قرآن شروع کردم و تا به امروز موفق به کسب رتبه‌ها و عناوین برتر قرآنی شده‌ام و معتقدم تا رسیدن به هدف نهایی تلاش بسیاری باید کرد.

حرم مطهر امام راحل می تواند به عنوان خاستگاه محافل مذهبی در تهران مطرح شود

قاری برجسته‌ی قرآنی گفت: به شرط تبلیغ و اطلاع رسانی مناسب و قوی در ایام مختلف، حرم مطهر امام راحل می‌تواند به عنوان خاستگاه محافل مذهبی در تهران مطرح شود.

سعید پرویزی، قاری ۲۹ ساله‌ی قرآنی که در مسابقات کشوری مختلف رتبه‌های برتر را کسب کرده است، در خصوص برگزاری محافل قرآنی در ایام ماه مبارک رمضان در حرم مطهر امام راحل اظهار کرد: خوشبختانه در دومین روز ماه مبارک رمضان و میهمانی خداوند کریم، شاهد برگزاری محفل باشکوه و با کیفیتی در این مکان مقدس بودیم و به دلیل معنویتی که بر این فضا و در کنار بارگاه ملکوتی امام راحل(س) حاکم است، به طور حتم تاثیر مضاعفی خواهد داشت.

وی تصریح کرد: این محافل می‌تواند در ترویج فرهنگ قرآنی و معارف اسلامی بسیار اثرگذار باشد در صورت انجام تبلیغات سبب جذب مردم عوام و به خصوص نوجوانان و جوانان خواهد بود.

این قاری برجسته عنوان کرد: به طور حتم اگر زمان برگزاری این محافل تغییر یابد مثلا در شب یا نوبت عصر شاهد حضور پرشورتری از مردم خواهیم بود، اما در نوبت صبح معذوراتی برای افرادی که سرکار هستند و دیگران وجود دارد، اما با این حال محفل قرآنی بسیار با صفایی در حرم مطهر امام راحل در حال برگزاری است.

تروریست اصلی در دنیای امروز کسی نیست جز رژیم غاصب اسرائیل

گردشگر آمریکایی: تروریست اصلی در دنیای امروز کسی نیست جز رژیم غاصب اسرائیل، به خصوص با بمب‌هایی که بر سر مردم مظلوم غزه می‌ریزد.

توماس کاکس، گردشگر آمریکایی که علاقه‌ی بسیاری به دین اسلام دارد و در حال تحقیق و تفحص در این باره است تا به این دین آسمانی مشرف شود، پس از ادای احترام به مقام شامخ امام راحل اظهار داشت: امام خمینی(س) حقیقتی زنده در دل این تاریخ سیاه و پر از جنگ و خونریزی بود، ایشان ایران را از ظلمت به سمت نور هدایت کرد و من امیدوارم دیگران هم راه او را بپیمایند.

این گردشگر آمریکایی ادامه داد: من از زمان شاه و با مفاسدی که در نظام ایران در آن دوران وجود داشت آشنایی داشتم و معتقدم به وسیله‌ی انقلاب جلوی آن مفاسد گرفته شد و امیدوارم همان مسیر ادامه پیدا کند.

وی تصریح کرد: امام خمینی(س) در آن برهه‌ی حساس بین مسلمانان اتحاد به وجود آورد و باعث شد اتحاد همه گیر شود و ایران اسلامی در منطقه از امنیت بالایی برخوردار شود.

توماس کاکس اقرار کرد که به طور حتم طی سفر آینده به همراه همسرش به ایران خواهد آمد و افزود: مردم ایران رفتاری بسیار دوستانه با ما داشتند و ترس ما از ایران کاسته شد، ترسی که به سبب دشمنی مقامات آمریکایی از ایران در ما به وجود آمده بود، چنانچه هنگامی که ما تصمیم به سفر به ایران را گرفتیم بسیاری از دوستانمان ما را منع کردند، اما امروز از این سفر بسیار خوشحالیم و امیدوارم مخاصماتی که بین دولت ایران و آمریکا وجود دارد از بین رفته و صلح برقرار شود.

این گردشگر و محقق آمریکایی دیدگاه جالبی نیز نسبت به فلسطین داشت و با اشاره به تاریخچه‌ی انتفاضه و ظلمی که صهیونیست‌ها به فلسطینیان روا داشتند گفت: مردم مظلوم فلسطین از سال ۱۹۴۸ تحت ظلم قرار گرفتند و آواره شدند، البته ما در آمریکا اطلاعات دقیقی از این موضوع نداریم، اما من در این رابطه کتاب‌های زیادی خواندم و دوستان ایرانی و فلسطینی بسیاری هم دارم.

وی تصریح کرد: من جزء انجمن کلیمیان آمریکا هستم که هیچ اعتقادی به سیاست‌های رژیم صهیونیستی و سردمداران آمریکایی آن ندارد و آن را نفی می کنند و ما در آمریکا دوستان ایرانی داریم و به تشویق آنها به ایران سفر کردیم و معتقدیم آنچه که از رسانه‌های آمریکا اعلام می‌شود و ایران را به عنوان تروریسم معرفی می کند، درست نیست و من معتقدم تروریست اصلی کسی نیست جز رژیم غاصب اسرائیل، به خصوص با بمب‌هایی که بر سر مردم مظلوم غزه میریزد.

۱ اخلاق زندگی

[دهانی که بد حرف می زند!]

شاید کسی به شما نگوید اما در هرپست و مقام و رتبه اجتماعی که باشید اگر بددهن باشید درنظر دیگران به شدت ارزش و منزلت خود را از دست می دهید؛ در روابط اجتماعی موقعیت خود را می بازید و ارتباط موثر خود را با دیگران به باد می دهید. در تصور بعضی، بددهنی پاسخ دندان شکن به پررو ها باشد! عادتی که با آن به اصطلاح خوشند یا حال می کنند. اما آنچه حقیقتا در اطراف این آدم ها رخ می دهد فاصله گرفتن اطرافیان از تعفنی است که شخص گرفتار آن شده و خود از درك بوی زننده آن ناتوان است. به فرمایش پیامبر، شرورترین بندگان خدا کسی است که مردم به واسطه فحاشی او خوش نداشته باشند که هم مجلسش باشند. همه ما کم و بیش با قضیه بددهنی برخورد داشته و داریم. صابون بعضی ها، بد به تن ما خورده؛ وقتی به قول خودشان دهان شان را باز می کنند و چشم شان را می بندند، حال چه کنیم که در ماه رمضان، دهان بسته صرف نباشیم و این خصوصیت نا زیبای خود را در این سی روز تمرین کرده و کنار بگذاریم. شاید اگر نگران باطل شدن روزه مان باشیم راحت تر از خیر بد دهنی می گذریم. در واقع ممکن است شما فحش دادن را نوعی تخلیه کردن خود از فشار عصبی بدانید، در واقع شما به غلط از الگوهایی یادگرفته اید که در مقابل این فشار موقتی که به شما وارد شده، اینگونه عمل کنید. در این شرایط اتفاقا تلاش کنید به عکس، صفت صبر را در خود تقویت کنید. هر گاه احساس می کنید که نمی توانید طرف مقابل را تحمل کنید سعی کنید از آن موقعیت و مکان خارج شوید و با تأمل، دنبال راه حل عاقلانه ای بگردید. با انجام حرکات ورزشی، دوش آب ملایم، استفاده از پرورش گل، تنفس عمیق در کنار سبزه ها و توجه به نکات مثبت اطرافیان، اینگونه عکس العمل ها را مقاوم سازید.

****دلایل بددهنی و ناسزاگویی چیست؟**

فحش دادن، نه کلاس دارد، نه پرستیژ و نه وجهه ای برای کسی می‌آورد. بددهنی دقیقا مانند بوی بد دهان است. اگر کسی به بوی بد دهانش افتخار کند یا باید به سلامت عقلش شك کرد یا باید فهمید که از فقر فرهنگی شدیدی رنج می برد!

اما دلایلش:

*عزت نفس پایین
*ناکامی و احساس درماندگی
*بددهنی به منظور بالا بردن جایگاه خویش نزد خود و دیگران
*تلاش برای پنهان نگاه داشتن ترس ها و ناامنی های درونی
*ناسزاگویی از روی عادت یا تقلید از دیگران
*روشی برای کنار آمدن با استرس و تنش
*شیوه ای به منظور برانگیختن حس خشم دیگران و تحریک آنان
*ابزاری برای قدرت نمایی، تحقیر، سرزنش، توهین و ارعاب دیگران یا به عنوان محرکی برای تمایلات جنسی
*روشی برای خودنمایی، جلب توجه یا خود شیرینی
*القاء یا افزایش حس شوخ طبعی یا غافلگیر کنندگی
*ابراز صمیمیت و ایجاد حس اعتماد بیشتر
*ایجاد حس اتحاد، همبستگی و همدردی با دیگران

**چگونه با بد دهنی مقابله کنیم؟

فحش دادن نوعی پرخاشگری کلامی است و در بسیاری از موارد جنبه یادگیری دارد. بعضی افراد برای جلب توجه اطرافیان و ابراز خود یا تحریک احساسات دیگران و به خشم آوردنشان و حتی برای لجبازی و شکستن محدودیت ها، از آن استفاده می کند. با برداشتن گامهایی می توانید از بد دهنی دور شوید.

***بدانید آبرو ها خیلی گران است**

آبروی مردم پیش خدا از حرمت کعبه هم بالاتر است. حرمت آبروی یك انسان با حرمت خون او مقایسه شده. پس کسی که با بددهنی حریم آبروی دیگری را می شکند با کسی که دست به خون دیگری آلوده، بی شباهت نیست. همانقدر که کشته ای را نمی شود زنده کرد برگرداندن آب رفته آبروها، سخت و ناممکن است. پس باید از این حریم خطرناك فاصله گرفت چون همیشه امکان جبران نیست. زمانی این قضیه برایمان ملموس تر می‌شود که پای آبروی خودمان در میان باشد و بفهمیم بازی با آبروی کسی چقدر می تواند خطرناك و جبران ناپذیر باشد. آن وقت بیشتر مواظب زبانمان خواهیم بود.

***نگذارید دروازه دهان تان باز شود**

یکی از علاج های اصلی بددهنی، عادت کردن به سکوت است؛ چه خدای ناکرده خود گرفتار آن باشیم، چه با آدم بددهن طرف باشیم. اگر خودمان گرفتار بددهنی هستیم یك تمرین عالی این است که به محض فعال شدن سیستم بددهنی، زنگ اخطاری در مغزمان ما را به سکوت وادارد. با تکرار این تمرین و حساس شدن به زنگ اخطار در مغزمان، کم کم این عادت بد، کمرنگ تر و کمرنگ تر می شود. در مورد برخورد با افراد بددهن هم همین سیستم اخطار باید ما را از وارد شدن به معرکه مجادله و درگیری یا مقابله به مثل با آنها منع کند.

***خودتان را جریمه کنید**

آبروی مردم پیش خدا از حرمت کعبه هم بالاتر است. حرمت آبروی یك انسان با حرمت خون او مقایسه شده. پس کسی که با بددهنی حریم آبروی دیگری را می شکند با کسی که دست به خون دیگری آلوده، بی شباهت نیست اگرمرتکب فحش و بددهنی شدید خودتان را جریمه کنید و به راحتی از این رفتار زشت خود عبور نکنید؛ مثلا خود را از رفتن به مهمانی دلخواهتان محروم کنید و از طرف مقابل عذرخواهی و دلجویی کنید چون عذرخواستن خود به اندازه کافی سخت است و درواقع نوعی تنبیه خوب محسوب می شود.

۲ تربیت فرزند

[تاثیر حرف های ما بر کودکان]

اگر مدام از ظاهر دختربچه تان تعریف می کنید، دست نگه دارید. اگر مدام در حال برچسب زدن به کودک تان هستید، مواظب باشید. متأسفانه گاهی گمان می کنیم که هر چیزی درباره کودك، به اندازه ظاهر و جثه اش ساده و کوچك است اما باید بدانیم که این رفتارهای ما چه تاثیری روی کودکان می گذارد؟ روانشناسان خانواده معتقدند که حتی یک جمله ناغافلانه می تواند تاثیر منفی بسیار قوی بر ذهن یک کودک بگذارد. به همین دلیل بسیار مهم است که وقتی با کودک در تعامل هستید روی جملاتی که به او می گویید دقت کنید و از گفتن بعضی جملات خاص شدیدا پرهیز کنید. در اینجا لیستی از جملاتی آورده شده است که باید اغلب والدین به فرزندان خود بگویند تا غیر مستقیم آموزش ببینند و بهترین احساس ها را در زندگی تجربه کنند.

عجب دختر مهربانی هستی

از کسانی نباشید که همیشه باب صحبت را با کودکان درباره ظاهر باز می کنید. به جای تعریف مدام از ظاهر کودك، خاصه دختربچه ها که اغلب به دلیل ظاهر بانمك شان مورد توجه و استقبال قرار می گیرند، خوب است از صفات اخلاقی خوب آنها تعریف کنید؛ «عجب دختر مهربانی هستی»، «چقدر مودبی»، «چقدر خوش اخلاقی»، «تو چه تصمیم های عاقلانه ای می گیری» و...

****نگذارید کار به جیغ بکشد**

به بیان جملات خودتان در رابطه با بچه ها حساس باشید و هوشمندانه از اینکه آنها را در دام بروز عکس العمل های منفی بیندازید پیشگیری کنید.

****فقط پسرها قوی نیستند**

به کودکتان برچسب نزنید. هر نوع برچسبی کمکی به هویت یابی نمی کند. اینکه مدام در مقابل احساسات پسر بچه تان بگویید «مثل دختربچه‌ها رفتار نکن»، «پسرها قوی هستند مثل دخترها ضعیف نیستند» و جملاتی از این دست باعث می شود او را دچار احساسات متناقض کنید.

****بچه ها را مجبور نکنید که دیگران را ببوسند**

خودتان را به جای او بگذارید و ببینید چقدر دلتان می خواهد مدام مجبور به بغل کشیدن و بوسیدن دیگران شوید. گاهی والدین بچه ها را مجبور می کنند که دیگرانی را نیز ببوسند و بغل کنند؛ آن هم با تعابیری مثل خاله و عمو: «خاله رو بغل کن»، «عمو رو ببوس» و... بچه ها باید بدانند که چنین رفتارهایی در چه زمانی مجاز و در چه زمانی غیر مجاز است و می توانند در برابر خواسته های دیگران «نه» بگویند.

****به او بگویید چرا باید عذرخواهی کند**

به جای اجبار کودك به عذرخواهی، آن هم به صورت نمایشی، راه درست را به او پیشنهاد کرده یا شرایط را برایش توصیف کنید. «اینکه بدون اجازه اسباب بازی های علی رو برداشتی، اونو ناراحت می کنه»، «اینکه بی هوا رو سر پدربزرگ بپری، بهش آسیب می رسونه» و اینگونه جملات می تواند او را متوجه عواقب کار بدی که انجام داده بکند و بداند که چرا باید عذرخواهی کند.

****تو میمون کوچولوی من هستی**

وقتی این کلمات را برای کودک به کار می بریم آن ها را تبدیل به موجودی غیرانسانی می کنیم. به یک عروسک که هر چه دلمان خواست می توانیم با او انجام دهیم. در ابتدای زندگی، کودک این کلمات را مثبت تعبیر می کند چون به شما اعتماد کامل دارد. حتی اگر چیز بدی هم بگویید به دلیل اعتمادی که به شما دارند سعی می کنند آن را تکرار کنند. بنابراین باید بسیار مراقب کلماتی که به کار می برید باشید. بهتر است که وقتی او را خطاب قرار می دهید به جای اسم های مستعار بامزه نامش را به زبان بیاورید. در واقع کودک با نام اصلی خود به دنیا معرفی می شود، با نام اصلی خود خودش را در دنیا می شناسد و با نام اصلی خود درک می کند که چقدر در دنیا به عنوان یک شخصیت ارزش دارد.

****دوستت در امتحان بهتر از تو بود**

جمله ای که می تواند تجربه ای آزار دهنده برای کودک باشد و تلخی ان را حتی تا دوران نوجوانی هم به دوش بکشد این است: چرا او در امتحان بهتر از تو بود؟ کودکان از شخصی که با او قیاس شده اند متنفر می شوند. بچه ها از اینکه با دیگران مقایسه شوند به شدت بدشان می آید و این مسئله باعث می شود که کودک همیشه خودش را با دیگران مقایسه کند و این رفتار سالمی نیست.

****اگر یکبار دیگر این کار را انجام دهی دیگر دوستت نخواهم داشت**

کودک تقلا می کند که ببیند والدینش دقیقا چه چیزی از او می خواهند و امیال و آرزوهای درونی خودش را نادیده می گیرد. وقتی این اتفاق بیفتد او دیگر بچه نیست چون لازمه بچگی بیخیالی و سبکبالی است. این ذهنیت که همیشه خود را در رده دوم اهمیت قرار دهد به آسانی تا دوران نوجوانی هم همراه او می ماند.

****تو همیشه تلاشت رو می کنی**

به جای تشویق کردن دائمی کودك بابت کارهای ریز و درشتش بهتر است تلاش او را تشویق کنید. «تو بهترینی»، «تو همیشه موفق می شی» و... این جملات باعث می شود که کودك ارزش خود را در گرو درست و کامل انجام دادن کارها بداند و حتی دچار اعتماد به نفس کاذب شده یا اضطراب و استرس کامل بودن تا ابد رهایش نکند چون گمان می کند اگر این کار را به بهترین نحو ممکن انجام ندهد دیگر ارزشی نزد شما نخواهد داشت. عوض این جملات بگویید؛ «تو همیشه تلاشت رو می کنی»، «اینکه اینقدر تلاش می کنی خیلی برای من ارزشمنده». با این جمله ها ارزش تلاش کردن را به او می فهمانید نه صرفا برنده شدن و جلوافتادن از بقیه را.

۳ هنر همسرداری

[عزیز دل همسر]

چقدر نیازهای همسرتان را می شناسید؟ به چه میزان هزینه می دهید تا یک رابطه خوب و زندگی آرام را کنار همسرتان تجربه کنید؟ هر چقدر درباره همسرتان بدانید و شناسایی آنچه مطلوب اوست، رنگ زندگی تان را تغییر می دهد.

اگر فکر می کنید محبوب دل همسرتان هستید و رابطه خوبی دارید، با داشتن نشانه های زیر دیگر جای شکی باقی نمی ماند که شما در زندگی مشترک تان رابطه سالمی دارید.

۱. نسبت به همسر خود، نگرشی مطلوب و متعالی دارید و او را امانت الهی می دانید و در حفظ و نگهداری این ودیعه الهی تلاش می کنید.

۲. به همسر خود احترام می کنید و با وی محترمانه صحبت می کنید و در ارتباط با او از عواطف سرشار و محبّت بسیار دریغ نمی ورزید.

وقتی ناراحت و افسرده هستید، به جای اینکه از همسرتان دوری کنید و مشکلات را به تنهایی حل کنید، برای آرامش به او پناه می برید

۳. حقوق متقابل خود و همسر خود را می شناسید و در ایفای حقوق وی تلاش می نمائید. همسر خود را فردی مستعد کمال، پیشرفت و تحول می پندارید.

۴. به پیشرفت و ترقی و رشد شخصیت همسر خود علاقمند هستید و زمینه را برای تحقق این امر فراهم می نمائید و از این طریق کانون خانواده را از زوال و فرسایش تدریجی مصون می سازید و عرصه زندگی را برای نوآوری ها می گشایید.

۵. زمینه را برای پرورش احساسات مثبت و عواطف سازنده نسبت به همسر خود فراهم می سازید و از داد و ستد عاطفی به سه شیوه قلبی، کلامی و عملی استفاده می کنید و لذا به همسر و شریک زندگی خود ابراز محبّت می کنید همسر خود را قلباً دوست می دارید و با زبان این امر را ثابت می نمایید.

۶. محبّت خود را به همسرتان به صورت عملی نشان می دهید و لذا سعی می نمائید در روز تولد او، یا روز ازدواج او و یا مناسبت های دیگر به او هدیه دهید و از این طریق محبّت خود را ابراز می نمائید.

۷. وقتی کنار هم نیستید نیز به یکدیگر فکر می کنید.

۸. صبح با مهربانی و عطوفت از هم جدا می شوید و هنگام خداحافظی به یکدیگر توجه کامل دارید.

۹. تجربه های خوبی را که در گذشته با هم داشته اید به خاطر می آورید.

۱۰. کنار یکدیگر بازیگوش و سرزنده هستید.

۱۱. گاهی دوست دارید، حداقل در برخی جنبه ها، شبیه او شوید.

۱۲. اسم بهترین دوست همسرتان را می دانید و می توانید چند خصوصیت مثبت او را به خاطر بیاورید.

۱۳. به نظر شما ایده های خوبی به ذهنش می رسد.

۱۴. حتی در مواقعی که با او مخالفید، قبول دارید که به نکته‌های خوبی اشاره می کند.

۱۵. همسرتان را قابل اعتماد می دانید.

۱۶. می توانید اسم یکی از کتاب های مورد علاقه اش را بگویید.

۱۷. آرمان ها و آرزوهای او را می دانید.

۱۸. می توانید یکی از کارهای هیجان انگیزی را که با هم انجام داده اید به خاطر بیاورید.

۱۹. هر روز گرم و صمیمانه با هم مواجه می شوید.

۲۰. می توانید مسائلی را که به شما حس آسیب پذیری می دهند به راحتی با او در میان بگذارید.

۲۱. زبان عاشقانه مخصوص به خودتان را دارید.

۲۲. به ندرت به همسرتان توهین کرده و دیوانه خطابش کرده اید یا هرگز این کار را نکرده اید.

شعر کودکانه

[ماه زیبا]

برمی گشتیم ما یک شب از سفر
سوار ماشین جادّه پرخطر
پشت فرمون بود بابا راننده
یه پاش روی گاز دستش به دنده
کردم نگاهی به آسمون ها
همراه ما بود مهتاب زیبا
هرجا می رفتیم ماه هم اونجا بود
من فکر می کردم ماه مال ما بود
گفتم که ای ماه ای ماه زیبا
من دوستت دارم قدّ یه دنیا
رسیدیم خونه باز ماه را دیدم
خیلی شاد شدم آروم خندیدم

داستان کودکانه

کیک مادربزرگ

مادربزرگ مهربانش که مشغول پختن کیک بود از پسر کوچولو پرسید: کیک دوست داری؟
پسر کوچولو پاسخ داد: البته که دوست دارم.
مادر بزرگ پرسید: روغن چطور؟ روغن دوست داری؟
پارسا گفت: نه! از روغن اصلا خوشم نمیاد.
مادر بزرگ گفت: و حالا دو تا تخم مرغ.
پارسا گفت: نه مادربزرگ! تخم مرغ خیلی بی مزست.
حالا آرد چی؟ از آرد خوشت می آید؟ جوش شیرین چطور؟
مادربزرگ! حالم از همه شان به هم می خورد.
بله پسرم، همه این چیزها به تنهایی بد به نظر می رسندو تو هیچ کدام را دوست نداری اما وقتی به درستی با هم مخلوط شوند، یک کیک خوشمزه درست می شود. خداوند مهربان هم به همین ترتیب عمل می کند.
خیلی از اوقات تعجب می کنیم که چرا خداوند باید بگذارد ما چنین دوران سختی را بگذرانیم اما او می داند که وقتی همه این سختی ها را به درستی در کنار هم قرار دهد، نتیجه همیشه خوب خواهد بود.

هنر دستان من

. یه روز دو تا تنبل میرن بانک میزنن، اولی میگه بیا پولا روبشمریم.
دومی میگه: ولش کن فردا رادیو میگه!
۲. آقای فراموشکار میره دکترمیگه آقای دکترمن فراموشی گرفته‌ام.
دکتر میگه: چندوقته این بیماری رو دارین؟
آقای فراموشکار میگه: کدوم بیماری؟
۳. پسر مهربان داشت نوار خالی گوش میداد و بلند بلند گریه میکرده، بهش میگن چرا گریه میکنی؟
میگه: دلم واسه خواننده‌اش میسوزه، طفلکی لال بوده!
۴. یه پسره به دوستش میگه: بیا بریم دریا.
دوستش میگه: نه اگه غرقشم مامانم منو میکشه!
۵. طرف جلوی یک عابر بانک ایستاده بود و التماس می کرد: تو می تونی دو میلیون تومان به من قرض بدی، می دونم که داری، کمکم کن، به خدا بهت بر می گردونم!
۶. پدر پسرشو میفرسته دانشکده افسری، دوستاش بهش میگن: درس پسرت که خیلی خوبه بود، بهتر بود میگذاشتی دکتر یا مهندس بشه؟
پدر میگه: نه، آخه میخوام وقتی درسش تموم شد باهم کلانتری باز کنیم!
۷. قاضی: چرا با سر زدی توی صورت دوستت؟
متهم: جناب قاضی! خودش می خواست، هر وقت من را می دید، می گفت یک سری به ما بزن!

هنر دستان من

آموزش نقاشی

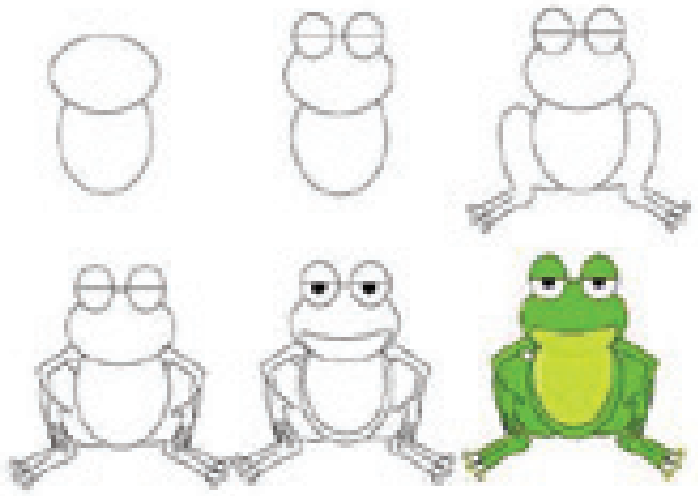

مصطفی سلیمانی / کودک ونوجوان

در شب‌های ماه رمضان صورت گرفت

حضور حضرت آیت الله گرامی و حجت الاسلام والمسلمین شهرستانی در بیت یادگار امام

@HARIM_EMAM
برای اشتراک نسخه الکترونیکی نشریه، به کانال حریم امام در تلگرام بپیوندید...